الحمد لله و

که کتاب فیضی انتساب من تالیفات محمد داراشکوه بادشاه سقی الله ثراه وجعل الجنة مثواه

موسوم

بسفینة الاولیا

مشتمله تذکره تولد و وفات حضرت رسالت پناه صلعم و اصحاب کرام و اولیای عظام است

حسب فرمایش شاه محمد بخش صاحب متوطن قصبه لهرپور کهیری ملک شاه اوده بکفالت

و بوساطت مولوی محمد نادر علیصاحب وکیل عدالت دیوانی صدر اگره

احسن مطبع مدرسه اگره در سنه ۱۸۵۳ع بحلیه طبع رسید

فہرست کتاب سفینۃ الاولیاء

بیان نسب اطہر و تاریخ ولادت با سعادت و ابتدای نزول وحی و معراج و ہجرت از مکہ معظمہ و وصول بمدینہ و وفات حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم — صفحہ

سلسلہ علیہ قادریہ

سلسلۂ شریفہ چشتیہ

سلسلہ کبرویہ رحمہما

سلسلہ سہروردیہ

متفرقہ

الحمد لله والمنّة

که کتاب فیض انتساب من تالیفات محمد دارا شکوه بادشاه نقی الله ثراه وجعل الجنة مثواه

موسوم

بسفینة الاولیا

که مشتمل بتذکره تولد و وفات حضرت رسالت پناه صلعم و اصحاب کرام و اولیای عظام است

حسب فرمایش شاه محمد محسن صاحب متوطن قصبه لهرپور کهیری ملک شاه اوده بکفالت

بوساطت مولوی محمد نادر علی صاحب وکیل عدالت دیوانی صدر اگره

باهتمام مستر بیل صاحب بمطبع مدرسه اگره در سنه ۱۸۵۳ع حلیه طبع پوشید

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین و الصلوۃ و السلام علی محمد سید المرسلین و علی آلہ و اصحابہ
اجمعین الطیبین الطاہرین اما بعد اگرچہ احوال و معجزات حضرت سید انام
و مناقب اصحاب و دوازدہ امام و مقامات اولیای عظام اظہر من الشمس
است و متقدمین و متاخرین در اکثر کتب معتبرہ عربی و فارسی مثبت گردانیدہ
اند لیکن چون بعضی خصوصیات آن در کتب متفرقہ مندرج است و بعد از
تجسس و تفحص بسیار یافتہ و دانستہ میشود و خالی از تشکیکی نبود بنابر این
فقیر حقیر محمد داراشکوہ حنفی قادری خواست کہ اسامی و
تاریخ تولد و وفات و محل قبور حضرت سرور کائنات بہترین موجودات

صلی الله علیه وسلم و چهار یار بزرگوار که چهار رکن رکین دین قویم و چهار برج
حصن حصین ملت مستقیم اند و دوستی و دشمنی ایشان دوستی و دشمنی خدا و رسول
است با یازده امام دیگر که هر یک ثمره شجره اصطفا و قره باصره اجتبا و وارثان
علم حضرت سید الانبیا اند و ائمه اربعه که چهار دیوار خانه اسلام و مقتدای
فرقه انام و بعضی اولیای کرام که حدیث صحیح نبوی در باب ایشان
وارد است علمای امتی کانبیای بنی اسرائیل و اینجا مراد علما اولیاست
که علم ظاهری و باطنی آنسرور صلعم بایشان رسیده و احوال ایشان
آنچه از کتب معتبره بنظر در آمده بود بیرون آورده سلسله سلسله قلمی نماید
و جماعتی که ترتیب سلسله ایشان معلوم نشد ذکر آنها را در فصل علیحده
مندرج سازد تا طالب آن بآسانی بر مطلب خویش فایز گردد و نیز
چون این فقیر را کمال اخلاص و بندگی باین طایفه علیه بوده روز و شب
جز ذکر ایشان فکری نداشت و خود را از مشتاق و معتقدان ایشان
میدانست و از نتیجه تحریر شمه از احوال سعادت اشتمال ایشان مشغول
شد زیرا که اگر کسی را وصل دوست میسر نباشد خاطر را بحث و جوی
و گفتگوی او خوش میدارد و سید انام علیه الصلوة والسلام فرموده اند

اگر کسی مائدہ نهد که براین حضرات نیاید رحمت بارد تواند بود که او را از آن مائده بہرہ محروم نگرداند و نیز آنسرور صلعم فرموده من احب قوما فهو منهم یعنی کسیکه دوست میدارد جماعه پس او از ایشانست و الحمد لله والمنه که توفیق جمع ساختن این کتاب یافت و موسوم بسفینة الاولیا گردانید

تمهید بدانکه مخلوقات الهی بعد از انبیا علیهم السلام اولیا اند قدس الله ارواحهم که ایشان بموجب آیه کریمه یحبهم ویحبونه عاشقان ومعشوقان خدای ومحبان ومحبوبان اویند و اینطایفه علیه همیشه بودند وهستند وخواهند بود و دنیا از برکت وجود مبارک ایشان قایم ومستقیم است پس چنانچه حضرت پیر علی هجویری در کشف المحجوب نوشته اند که خداوند هرگز زمین را بی حجت ندارد و هرگز این امت را بی ولی ندارد و سند از رسول صلعم آورده اند که پیغمبر فرموده اند هرگز امت من خالی نباشد از طایفه که بر خیر باشند و همه چهل تن از امت من بر خوی ابراهیم علیه السلام باشند پس بعد از انبیا هیچکس نزدیکتر از ایشان نیست بخدای عزوجل و هیچکس بزرگتر از ایشان نیست و هیچکس محرم تر از ایشان نیست و هیچکس کریمتر از ایشان نیست و هیچکس عالی همت تر از ایشان نیست

وهیچکس بی نیازتر از ایشان نیست و هیچکس فاضلتر و کاملتر از ایشان نیست
وهیچکس عالمتر و عاملتر از ایشان نیست و هیچکس حلیمتر و خلیقتر از ایشان
وهیچکس شجاع تر و سخی تر از ایشان نیست چنانچه از شیخ ابو عبدالله دیلمی
رحمه الله پرسیدند که اولیای الله را بچه چیز شناسند در میان خلق گفتند
بلطافت زبان و حسن خلق و تازه روئی و سخای نفس و قلت اعتراض
وپذیرفتن عذر و شفقت تمام بر همه خلق پس دوستی ایشان دوستی خدا
ونزدیکی ایشان نزدیکی او و جستن ایشان جستن اوست پیوستن بایشان
پیوستن باوست و ادب ایشان ادب اوست چنانچه شیخ الاسلام
حضرت خواجه عبدالله انصاری قدس الله سره فرموده اند الهی
این چیست که دوستان خود را کردی هر که ایشانرا جست ترا یافت
وتا ترا ندید ایشانرا نشناخت و شیخ ابوالخیر حبشی رحمه الله گفته اند
جوانمرد باید که تا جوانمرد بیند هرکه جوانمرد را دید نه او را دیده که حق را دید
وطریقه این طائفه شریفه بر یک نهج نیست هر یکی را مشربی است جدا بعضی
پنهان اند و بعضی آشکار بعضی بامر الهی کرامات ظاهر کنند و برین تقدیر
ظاهر ساختن کرامات لازم باشد و گرنه مطلب ایشان عالی تر از کرامات

کرامات است و بعضی از جهت عجب نفس خود اظهار کرامات نمیکنند و در
اخفای آن کوشند و بعضی مامور نیستند یا بمعنی هرچه از ایشان صادر شود بالهام
ایزدی است نکنند تا مامور نشوند و نگویند تا نگویانند نخورند تا نخورانند و نپوشند
تا نپوشانند و طریقه بعضی ترک و تجرید کمال است چنانچه گفته اند بیت
شرط اول در طریق عاشقی دانی که چیست * ترک کردن هر دو عالم را
و پشت پا زدن * و بموجب آیه کریمه قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون
عمل میکنند و میگویند تا ترک بکمال نیست خاطر فارغ از ملال نیست و بعضی
باسباب ظاهری دنیا می پردازند و طریقه ایشان خلوت در انجمن است
و گویند بیت چیست دنیا از خدا غافل شدن * نی لباس و
نقره و فرزند و زن * و بموجب آیه کریمه رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن
ذکر الله و اقام الصلوٰة عمل نمایند پس اعتراض و انکار ایشان بر ظاهر
کار و گفتار بر اسرار این گروه والا شکوه نباید کرد و شیخ الاسلام قدس سره فرموده
سوال سایل از انکار است برین کار آنکس که ازین کار بوی دارد او را با سوال
چه کار انکار مکن که آن کار شوم است هر که انکار کند ازین کار محروم است
قومی مشغول اند ازین کار و قومی برین کار با انکار و قومی خود و بیخبر این کار

که باشند ملازمت ایشان باید کرد که شیخ الاسلام فرموده اند دیدار مشایخ
را غنیمت باید شمرد که اگر دیدار پیران از دست بشود آنرا در نتوان یافت آن
همیشه بود و فوات همیشه باشد و دیدار ایشانرا غنیمت دان که هرگز شدن آنرا
تدارک نباشد و ابو عبد الله سنجری گفته اند سودمندترین چیزی مردمانرا
صحبت صالحانست و اقتدا با ایشان در افعال و اقوال و زیارت کردن قبرهای
دوستان خدا و خواجه معین الدین چشتی فرموده اند صحبت نیکان به از کار نیک
و صحبت بدان بد از کار بد حضرت سلطان ابراهیم ادهم فرموده اند شبی در
خواب دیدم که فرشته طوماری بدست داشت و چیزی می نوشت پرسیدم
چه مینویسی گفت نام دوستان خدای گفتم نام من نوشتی گفت نی گفتم
من نه از ایشانم لیکن دوست دوستان ادیم ایشانرا دوست دارم درین
بودم که در رسید و گفت طومار از سر گیر و نام ابراهیم را مقدم بر همه نویس که
دوست دوستان ماست و سید الطایفه حضرت شیخ جنید بغدادی فرموده
اند که اگر کسی را بینید که ایمان دارد باین طائفه و سخنان ایشانرا بپذیرد البته او را
بگویید تا مرا بدعا یاد آرد و هم سید الطائفه شیخ شبلی را فرمودند که اگر از همه
عالم جدا باشی که از آنچه میگویی در یک کلمه موافق تو بود صحبتش را بگیر و حسین

و حسین ابن منصور حلاج رحمه الله گفته اند هر که سخنان اولیا ایمان آرد و از آن
چاشنی دارد او را از من سلام گویید و شیخ شروانی گفته اند که اگر پایی دارید
بخراسان روید بزیارت شخصی که ما را دوست دارد و نیز باصحاب خود گفته
اند که وصیت میکنم شما را به نیکویی با کسی که اینطایفه را دوست دارد و بلا سبب
ایشان را نه بجهت آزمایش یا سؤال یا طلب کرامت باید کرد باعتقاد و اخلاص
باید آمد که سهل بن عبد الله تستری رحمه الله گفته اند از نشانهای بدبختی است
که دیدار و صحبت اولیا دست دهد و توفیق قبول نیابد و در دل انکار آرد
و ابو عبد الله مغربی قدس سره گفته اند که درویشان امینان خدای اند
بر بندگان به برکت ایشان بلا از خلق منقطع شود و استاد اولیا محبوب
سبحانی حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه فرموده اند اینجماعه پادشاهان دنیا
و آخرت اند و شیخ ابو الحسن خرقانی گفته اند اولیای الله والیان عالم اند از
آسمان باران ببرکت اقدام ایشان می بارد و از زمین نباتات بصفای
احوال ایشان میروید و از کتب مشایخ تحقیق نموده شد که چهار هزار
اولیاء الله اند که ایشانرا مکتومان گویند و ایشان هر یکدیگر را نشناسند
و جمال حال خود را ندانند و صفت دیگر از سرهنگان درگاه حق اند

که ایشانرا اخیار گویند و چهل تن دیگر را رجبیون نامند و چهل تن دیگر
را ابدال خوانند و هفت تن دیگر را ابرار گویند و چهار تن دیگر را اوتاد
نامند و سه دیگر را نقبا خوانند و دو تن دیگر را امامان گویند و امامان
در یمین و یسار قطب باشند و یکی را ازین طائفه قطب و غوث نامند
و این جمله یکدیگر را شناسند و باهم محتاج باشند و جماعه دیگر را مفردان
گویند که ایشان از همه ممتاز و بی نیاز و عدد ایشان بر طاق باشد
و مرتبه ایشان مابین نبوت و صدیقیت باشد و این فقیر نیز امیدوار
است که الله تعالی برکت این طائفه در دنیا و آخرت توفیق عمل
نیک و نجات و رستگاری بخشد و از کمترین دوستان خود شمارد
و در زمرهٔ ایشان برانگیزد و از توجه ایشان ایمان نصیب گرداند

بیت از عمل خویش ندارم امید ؛ بر کرم تست مرا اعتماد ؛

بیان نسب اطهر و تاریخ ولادت باسعادت و ابتدای نزول وحی و معراج و هجرت از مکه و وصول بمدینه و وفات حضرت رسالت پناه

بدانکه حضرت رسول صلی الله علیه و علی آله و اصحابه وسلم بهترین

بهترین ماسوی الله از اعیان و اشراف قبیله قریش اند هم از جانب
پدر و هم از جانب مادر اما از جانب پدر محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن
لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانه بن خزیمه
بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان تا اینجا
میان ارباب سیر و تواریخ و اصحاب علم انساب اتفاق است
و از عدنان تا اسماعیل و از اسماعیل تا آدم علیهما السلام اختلاف
بسیار است ولیکن جمهور اهل سیر و تواریخ متفق اند بر آنکه اسمعیل
و ابراهیم و نوح و شیث علیه السلام از اجداد کرام آنحضرت اند
اما از جانب مادر آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهره
بن کلاب الی آخر نسبه صلی الله علیه وسلم و اسمای گرامی آنحضرت
بسیار است و از آنجمله نود و نه مشهور است و نام نامی آنسرور علیه
الصلوة والسلام در توریت احمد و ضحوک و قتال و در انجیل حامد
و برهو ایتی فارق لیطا و در آسمان احمد و محمود است ولادت
باسعادت آنحضرت علیه افضل الصلوة باتفاق علما و اهل سیر بعد از

بعثت به پنج سال آنصورت رو نموده و گویند در شب دوشنبه بود و هجرت آنسرور علیه الصلوٰة و السلام با صدیق رضی الله عنه در شب بست و هفتم صفر یا غره ربیع الاول سال سیزدهم یا چهاردهم از بعثت واقع شده و اکثر اهل سیر بر آنند که بیرون رفتن ایشان از مکه دوشنبه بود و بعضی بر آنند که پنجشنبه بوده است و وجه جمع آنست که خروج از خانه ابوبکر رضی الله عنه پنجشنبه و خروج از غار و توجه نمودن بمدینه دوشنبه یا بعکس بوده باشد والله اعلم و باتفاق اهل سیر آنروز که حضرت پیغمبر صلعم داخل مدینه منوره شدند روز دوشنبه بوده از ماه ربیع الاول و در آنکه چندم ماه بود در اختلاف است بعضے بر آنند که اول ماه و بقولی دویم و بقولی دوازدهم و بقولی سیزدهم بوده

واقعه هائله وفات آنحضرت صلعم

نزد جمهور ارباب سیر هنگام چاشت روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سال یازدهم از هجرت و بقولی دویم ماه مذکور واقع شده و شب چهارشنبه نیم شب یا سحر و بقول بعضی روز سه شنبه در مدینه معظمه در حجره حضرت عائشه صدیقه رضی الله و در آن مکان قبض روح مقدس واقع شد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دفن کردند و سن شریف شصت و سه سال و بقولی شصت و پنج و بقولی شصت

و بقولی شصت و بقولی شصت و دو و نیم سال بوده و بعضی علما در وجه جمع میان
این اقوال گفته اند که قول اول بنا بر آنست که سال ولادت و سال وفات
نشمرده اند و قول دوم بنا بر اعتبار سال ولادت و وفات است و آنکس
که شصت گفته ما فوق عشرات را نشمرده و قول چهارم مبنی بر آن حدیث
که عمر هر پیغمبری نصف عمر آن پیغمبرست که پیش ازو بوده و عمر عیسی علیه السلام
یکصد و بیست و پنج سال بوده و این حدیث خالی از ضعفی نیست والله اعلم بالصواب

حضرت امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه

کنیت آن افضل البشر بعد الانبیا ابوبکرست و لقب ایشان صدیق اکبر
و عتیق و نام شریف ایشان عبدالله و هو ابن ابی قحافه بن عثمان بن عامر
بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره و نام مادر ایشان ام الخیر سلمی
بنت صخر بن عامر بن عمرو بن کعب و نسب حضرت صدیق از جانب پدر
و مادر که پسر عم و دختر یکدیگر بودند در مره که جد هفتم سرور کائنات است
و جد ششم ایشان است به نسب آنسرور میرسد و ولادت صدیق اکبر بعد از
واقعه فیل به دو سال و چهار ماه بوده و اول کسی که از پیران بی طلب
معجزه به پیغمبر صلعم ایمان آورد ایشان بودند و در روز وفات حضرت رسالت

پناه بر مسند خلافت نشستند و مدت خلافت ایشان دو سال و سه ماه
بوده و وفات ایشان در سال سیزدهم از هجرت آخر روز دوشنبه
و بروایت اصح شب سه شنبه و بقولی جمعه بیست و دوم یا بیست و سوم
ماه جمادی الآخر است و مدت عمر شریف ایشان شصت و سه سال
بوده و بقولی شصت و پنج سال و نقش نگین ایشان نعم القادر الله بود
و قبر ایشان متصل قبر حضرت رسالت پناه صلعم است چنانچه گویند
صدیق اکبر رضی الله عنه وصیت کرده بودند که تابوت مرا بدر روضه رسول
علیه السلام ببرید و بگویید که السلام علیک یا رسول الله این ابوبکر است بآستانه
تو آمده اگر چنانچه اجازت شود در گشاده گردد در آرید و الا به بقیع ببرید راوی
میگوید که چون بموجب وصیت ابوبکر رضی الله عنه عمل کردند هنوز آن کلمات
تمام نشده بود که پرده دور شد و آواز در برآمد و ندائی بگوش ما رسید که
درآرید حبیب را بسوی حبیب اگرچه در شان خلفای راشدین احادیث
بسیار صحیحه وارد شده لیکن بجهت اختصار دو حدیث در فضیلت ایشان نوشته
میشوند قال رسول الله صلعم ما طلعت الشمس ولا غربت علی احد افضل من
ابی بکر الا ان یکون نبیا یعنی طلوع نکرده است آفتاب و غروب ننموده است

نکرده است بر هیچ یکی بهتر از ابوبکر مگر انکه باشد پیغمبری وعن عائشه رضی الله
قالت قال رسول الله صلعم فی مرضه ادعی لی ابا بکر اباک واخاک حتی
اکتب کتابا فانی اخاف ان یتمنی متمن ویقول قایل انا اولی ویابی الله
والمومنون الا ابا بکر رواه مسلم مرویست از عایشه که گفت مرا رسول الله صلعم
در مرض موت خود بطلب ابابکر پدر خود را وعبد الرحمن برادر خود را
تا بنویسم مکتوبی را بجهت انکه میترسم که دیگری آرزوی خلافت بکند وبگوید که
مستحق خلافت منم نه دیگر حال انکه ابا میکند خدا تعالی ومومنان خلافت
غیر ابا بکر را ۞ **امیر المومنین حضرت عمر فاروق** رضی الله عنه
کنیت ایشان ابو حفص است ولقب فاروق اعظم ونام شریف عمر
وهو ابن الخطاب بن نفیل بن عبد العزی بن ریاح بن عبد الله بن قرط
بن رزاح بن عدی بن کعب بن لوی بن غالب القرشی ونام مادر ایشان
حنتمه بنت هاشم بن مغیره وقیل بنت هشام بن المغیره بن عبد الله بن عمر
بن مخزوم است بنا بر قول اول دختر عم ابو جهل وبقول ثانی خواهر ابو جهل
میشود ونسب فاروق اعظم از جانب پدر به نسب سرور کائنات در کعب
که جد هشتم انحضرت وجد نهم ایشان است میرسد وولادت ایشان

بعد از واقعهٔ فیل سیزدهم سال بوده و در ششم سال از بعثت آنسرور صلعم ایمان
آورده اند چهل کس اند از جماعه که بشرف اسلام مشرف گشته بودند و همان روز
این آیه کریمه درشان نازل گشته که یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین
و در روز سه شنبه بیست و سوم جمادی الاخر سال سیزدهم هجری بر مسند خلافت
نشستند و شهادت ایشان سال بیست و سوم هجری شب یکشنبه غره ماه محرم
بوده و بروایتی روز چهارشنبه بیست و هفتم ذی حجه سنه بیست و سه زخم رسیده
و در روز پنجشنبه بیست و هشتم ماه مذکور قضیه وفات روی داد ٭ مدت عمر
شریف ایشان نزد جمهور شصت و سه سال و بقولی پنجاه و هشت سال و بقولی
پنجاه و چهار سال و بقولی پنجاه و پنج سال بوده و نقش نگین ایشان کفی بالموت
واعظا یا عمر بوده و قبر ایشان متصل قبر حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه
چنانچه حکیم خاقانی گفته است بیت بنی حرم محمدی را ٭ چو لانگه بتر بستر ی را
چو زانکبار شمس خفته ٭ پیشش دو خلیفه رخ نهفته ٭ چون یک الف و دو لام
الله ٭ بر رشته هم نهاد و همراه ٭ و گویند که عیسی را علیه السلام متصل قبر فاروق
اعظم دفن خواهند کرد و این دو یار بزرگوار درمیان دو پیغمبر نامدار مبعوث خواهند
شد قال رسول الله صلعم لو کان بعدی نبی لکان عمر ابن الخطاب مشکوة یعنی

یعنی گفت پیغمبر صلعم اگر می بود بعد از من پیغمبری هر آینه بود عمر ابن الخطاب و قال

رسول الله صلعم عمر سراج اهل الجنة صدق یعنی گفت رسول الله صلعم عمر

حضرت امیر المومنین عثمان ذو النورین رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عمرو یا ابو لیلی یا ابو عبد الله است و لقب ذو النورین بجهت

آن گویند که دو دختر حضرت پیغمبر صلعم در نکاح ایشان بوده و گفته اند

که هیچکس از آدمیان این دولت دست نداده است که دو دختر پیغمبری

در نکاح وی در آمده باشد مگر ایشان و آنحضرت فرموده که اگر چهل دختر

میداشتم یکی را بعد از دیگری بعثمان میدادم و نام شریف عثمان و بود

ابن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف و نام

مادر ایشان بیضا عمه آنحضرت صلعم که با عبد الله توامان بوده و نسب

ایشان از جانب پدر و مادر به نسب پیغمبر صلعم در عبد مناف که جد چهارم

آنحضرت و جد پنجم ایشان بوده میرسد و ولادت ایشان بعد از

گذشتن شش سال از عام فیل واقع شده و در سال اول بعثت

بدلالت صدیق اکبر است ایمان آورده اند غره محرم سال بیست و چهارم

هجری بر مسند خلافت نشستند و مدت خلافت ایشان دوازده

سال بوده از ده روز کم و یازده سال و یازده ماه و بیست و دو روز نیز
گفته اند و مدت عمر شریف ایشان هشتاد و هشت سال بوده و بعضی گویند
نود سال و هفتاد و پنج سال و هشتاد و دو و هشتاد و شش نیز گفته اند
و در سال سی و پنجم و یا سی و ششم از هجرت روز جمعه سیزدهم یا پانزدهم ذی الحجه
در مدینه منوره شربت شهادت چشیده اند و نقش نگین ایشان لتصبرن
او لتندمن بوده و قبر ایشان در بقیع است قال رسول الله صلعم لکل
نبی رفیق و رفیقی فی الجنة عثمان یعنی گفت پیغمبر صلعم هر پیغمبر را رفیقی است
و رفیق من در بهشت عثمان است و قال رسول الله صلعم لیدخلن لشفاعة
عثمان سبعون الفا کلهم قد استوجبت النار یعنی گفت رسول الله صلعم
هر آینه داخل میشوند هفتاد هزار کس که همه مستحق عذاب دوزخ شده باشند
در بهشت

حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه

کنیت ایشان ابو الحسن و ابو تراب است و لقب مرتضی و اسد الله
و نام شریف ایشان علی است و هو ابن ابی طالب ابن عبد المطلب
بن هاشم بن عبد مناف و نام مادر ایشان فاطمه بنت اسد بن هاشم
بن عبد مناف است و ولادت ایشان در مکه معظمه بوده است در روز

در درون خانهٔ مبارک روز جمعه سیزدهم رجب بعد از واقعهٔ فیل سی سال و بعضی
گفته اند که ولادت ایشان در خانهٔ کعبه بوده و در سال بعثت رسالت پناه صلعم
یازده ساله بوده اند بعضی سیزده ساله گفته اند و اول کسیکه از صبیان ایمان آورده
ایشان بوده اند و در سال سی و پنجم یا سی و ششم از هجرت بر مسند خلافت نشستند
و مدت خلافت ایشان پنج سال و شش ماه بوده و بقولی چهار و نه ماه بوده وفات
ایشان شب دوشنبه بیست و یکم ماه رمضان سال چهلم هجری و بقولی روز جمعه
هفدهم ماه مذکور روی نموده و بعضی بیست و سوم گفته اند و مدت عمر شریف ایشان
شصت و سه سال یا شصت و پنج سال بوده و نقش نگین حضرت الملک
لله بوده گویند که حق سبحانه و تعالی برای حضرت امیر کرم الله وجهه دو بار رد شمس
کرد و آفتاب را از مغرب بازگردانید یکی در عهد رسول الله صلعم و یکبار بعد از
وفات آنحضرت و قبر ایشان در نجف است چنانچه در شواهد النبوت مسطور است
که امیر المومنین علی امام حسن و حسین را رضی الله عنهما وصیت کرده بودند که چون
جسم مرا بر سریر نهید و بیرون برید و بغزنین که الحال بنجف شهرت دارد
برسانید و آنجا سنگی سفید خواهید یافت که از آن نور درخشان است آنرا
بکنید و در آنجا کشادگی خواهید یافت مرا در آنجا دفن کنید ملا عبد الغفور لاری

رحمه الله آورده اند که قبر حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه در بلخ است
موضعی که باستانه امیر مشهور است و در بیناب مجتهدا آورده اند والله اعلم

قال رسول الله صلعم انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی
متفق علیه مشکوة گفت رسول الله صلعم مر علی را که نسبت تو بمن همچو نسبت هارون
است بموسی غیر اینکه بعد از من پیغمبری نه قال رسول الله صلعم من کنت مولاه
فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه صواعق یعنی گفت رسول
صلعم روز غدیر خم هر کس را هستم من مولای او پس علی مولای اوست
خدایا دوست دار کسی را که دوست دارد علی و دشمن دار کسی را که دشمن
دارد او را حضرت امیر امام اول اند از ایمه اثنا عشر رضی الله عنهم سلسلهٔ
جمیع اولیا بایشان منتهی میشود و ترتیب فضیلت چهار یار حضرت سید ابرار
بترتیب خلافت چنانچه در کلام الله در آخر سوره فتح اشاره بآن شده
محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تراهم رکعا سجدا
یبتغون فضلا من الله ورضوانا باید دانست و هر چهار یار را بهترین جمیع خلق
خدا بعد از انبیا باید شناخت که علماء اسلام برین متفق اند و این حقیر
در خواب بسعادت ملاقات خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین مشرف گشته

گشته چنانچه شبی در خواب می بیند که چهار کس بلباس سفید بزرگانه متعاقب یکدیگر میروند فقیر از شخصی پرسیدم که اینها چه کسانند گفت چهار یار پیغمبر صلعم فقیر از عقب ایشان روان گشت ایشان از دریای گذشته بر کوهی که بسیار بلند بود بر آمدند و برابر هم ایستادند فقیر پیشتر رفته اول بخدمت صدیق اکبر رسیده گفت السلام علیکم یا صدیق اکبر در جواب فرمودند علیکم السلام گفتم التماس فاتحه دارم فاتحه خواندند و بعد ازان بهمین روش بخدمت حضرت فاروق اعظم رفتم و سلام گفته فاتحه التماس نمودم ایشان نیز خواندند و باز بهمین طور بخدمت ذوالنورین و حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنهم سلام گفته و جواب شنیده التماس فاتحه کردم ایشان نیز درباره این فقیر جدا جدا فاتحه خواندند و فرمودند بجهت یادگاری ماموره شده ایم و فقیر را با عنایت خاصی رخصت فرمودند و این خواب را از بیداری بخت و سعادتمندی کونین خود میدانند که بچنین عطیه عظمی مشرف گشته الحمد لله علی ذلک حضرت امیر المومنین

حسن رضی الله عنه کنیت ایشان ابو محمد است و لقب تقی و سید نام حسن و هو ابن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما و ایشان

امام دویم از ایمه اثنا عشر ولادت ایشان بمدینه منوره است در نیمه رمضان
سال سوم از ہجرت و جبرئیل علیه السلام نام ایشانرا بهدیه پیش رسول صلعم
بر قطعه حریر نوشته آورده گویند که ایشان شبیه ترین مردمان بودند رسول
صلعم از سینه تا بفرق سر و مدت عمر شریف ایشان چهل وهشت سال
بوده و مدت خلافت ششماه و وفات ایشان در یازدهم ربیع الاول
سال پنجاه ہجری بوده و مشهور آنست که ایشانرا خاتون ایشان زهر داده و قبر ایشان در بقیع

خاتون جعده بنت اشعث... زهر داده ... پسر معاویه

امیر المومنین حسین رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبد الله ولقب شهید و سید و نام حسین و هو ابن علی
بن ابی طالب رضی الله عنهما و ایشان امام سوم و ابو الایمه اند و ولادت
ایشان در مدینه بود روز شنبه چهارم شعبان سال چهارم از ہجرت
و گویند مدت حمل ایشان ششماه بوده است و هیچ فرزندی ششماهه نمانده
است مگر ایشان و حضرت یحیی بن ذکریا علیه السلام و میان ولادت امیر
المومنین حسن رضی الله عنه و علوق حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها با امام
حسین رضی الله عنه پنجاه روز بوده است و رسول صلعم ایشانرا حسین
نام نهاده اند و ایشانرا جمالی بوده که چون در تاریکی می نشستند از نور جبین

از نور جبین مبین و درخشنده رخساره بدیشان راه می بردند و گویند حسن و حسین رضی الله عنهما پیش رسول صلعم کشتی میگرفتند رسول صلعم حسن را فرمودند که بگیر حسین را حضرت فاطمه رضی الله عنها گفتند یا رسول الله بزرگ را میگوئی که خورد را بگیر رسول علیه السلام فرمودند که اینک جبرئیل ع حسین را میگوید که حسن را بگیر و مدت عمر شریف ایشان پنجاه و هفت سال و پنج ماه بوده و شهادت ایشان در کربلا روز شنبه عاشورا وقت نماز پیشین و بقولی روز جمعه وقت نماز جمعه سال شصت و یک هجری روی داده آورده اند روز قتل امام حسین رضی الله در بیت المقدس هیچ سنگی را برنداشتند که در زیر آن خون تازه نیافتند و بعضی گویند و از روز خون آسمان را بدیده و قبر ایشان در کربلا

حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو محمد است و ابو الحسن و ابوبکر نیز گفته اند و لقب سجاد و زین العابدین و نام علی و هو ابن حسین بن علی مرتضی رضی الله عنهم ایشان امام چهارم اند ولادت ایشان بمدینه منوره بوده است درسال سی و سه از هجرت و بقولی سی و هشت و بقولی سی و شش و نام مادر ایشان شهربانوست دختر یزدجرد که از اولاد نوشیروان عادل بود با چار مه عزا و نام و مدت

ر شریف ایشان شصت ویکسال یا شصت و دو سال و بقولی پنجاه
شش سال وفات ایشان در شب پنجشنبه محرم سال نود و چهار هجری
نود و پنج روی نموده گفته اند که هرگاه ایشان وضو میکردند گونه مبارک
یشان زرد میشد و لرزه بر اندام ایشان می افتاد چون التماس ازیشان
میکردند فرمودند پیش کی خواهیم ایستاد و قبر ایشان نزدیک بقبر حضرت امام حسن رضی الله عنه

امیر المومنین امام محمد باقر رضی الله عنه

ت ایشان ابوجعفر ست ولقب باقر و نام محمد و هو ابن علی بن حسین رضی
عنهم و ایشان امام پنجم اند ولادت ایشان در مدینه مطهره پیش از
میر المومنین حسین رضی الله سه سال بوده روز جمعه سوم ماه صفر
ں پنجاه و هفت هجری و نام مادر ایشان فاطمه بود و بنت امیر المومنین
ابن علی المرتضی رضی الله عنهم و پیغمبر صلعم بایشان سلام رسانیده اند
گویند جابر رضی الله عنه گفت روزی با رسول صلعم بودم مرا فرمود
ی جابر شاید که تو بمانی تا آنوقت که ملاقات کنی با یکی از فرزندان
، و ویرا محمد بن علی بن حسین گویند خدا تعالی ویرا نور و حکمت خواهد داد
من سلام رسان و مدت عمر شریف ایشان پنجاه و هشت سال

سال و بقولی شصت و سه و بقول واقدی هفتاد و سه و در تاریخ بخاری
از امام جعفر صادق منقول است که عمر شریف ایشان پنجاه و هشت سال
بود و وفات ایشان در سال یکصد و چهارده هجری بود و بقول یحیی بن
معین در سال یکصد و هیژده و بقول مدای یکصد و هفده بود و قبر ایشان
در بقیع است نزدیک قبر امام زین العابدین رضی الله عنه

امام جعفر صادق رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبدالله است یا ابو اسمعیل و لقب صادق جعفر نام
و هو ابن محمد بن علی بن حسین بن علی مرتضی رضی الله عنهم ایشان امام
ششم اند و نام مادر ایشان فرده بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق
رضی الله عنهم و مادر ام فرده اسماء بنت عبدالرحمن بن ابی بکر الصدیق
است رضی الله عنه و نسبت خرقه حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه
از دو جانب است یکی از جانب حضرت امام محمد باقر بحضرت امیر المومنین
علی کرم الله وجهه میرسد و دیگر از پدر والده خود قاسم بن محمد بن ابی بکر
است و ایشانرا از سلمان فارسی و ایشانرا از صدیق اکبر رضی الله
ولادت ایشان بمدینه در سال هشتاد از هجرت و بقولی هشتاد و سه

در روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول بوده است و مدت عمر شریف
ایشان شصت و هشت سال و بقولی شصت و پنج سال بوده و وفات
ایشان نیز در مدینه بوده است روز دوشنبه پانزدهم شهر رجب سال
یکصد و چهل و هشت هجری و قبر ایشان در بقیع است و آن گنبدیست
که دران امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام حسن نیز آسوده اند
رضی الله عنهم و در کشف المحجوب آورده اند که امام جعفر صادق رضی
الله عنه روزی با موالی خویش نشسته بودند و میگفتند بیائید تا بیعت
کنیم و عهد گیریم که هرکه ازمیان ما رستگاری یابد اندر قیامت همه را
شفاعت کند گفتند یا ابن رسول الله صلعم ترا بشفاعت ما چه حاجتست که جد تو شفیع
جمله خلائقست ایشان فرمودند که با این افعال خود شرم ندارم که اندر قیامت بروی جد خود نگرم

حضرت امام موسی کاظم رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو الحسن است و ابو ابراهیم و لقب کاظم نام موسی و هو ابن
جعفر الصادق رضی الله عنهما و ایشان امام هفتم اند از ائمه اثنا عشر
و ولادت ایشان در ابوا بوده میان مکه و مدینه روز یکشنبه هفتم صفر
در سال یکصد و بیست و هفت هجری و مادر ایشان ام ولد بوده

بوده حمیده بربریه نام که امام محمد باقر رضی الله عنه ویرا خریده با امام جعفر صادق
او را داده بودند و از وی خیر اہل الارض امام موسی بن امام جعفر
رضی الله عنهما متولد شدند و مدت عمر شریف ایشان پنجاه و چہار سال
و بقولی پنجاه و پنج سال بوده و وفات ایشان روز جمعه ششم و بقولے
ہفتم و بقولی در نصف رجب سال یکصد ہشتاد و ثلثہ ہجری در حبس
ہارون الرشید جزاہ اللہ واقع شد و قبر ایشان در بغداد است در
مقبره که مشہور است بمقبره قریش

امام موسی علی رضا رضی الله عنه

کنیت ایشان ابوالحسن است چون کنیت پدر وار امام موسی کاظم
رضی الله عنه آرند که فرموده اند ویرا عطا کردم کنیت خود و لقب رضا ست
و نام علی و ہو ابن موسی بن جعفر رضی الله عنہم و ایشان امام ہشتم اند
ولادت ایشان بمدینه بوده روز پنجشنبه یازدہم ربیع الآخر در سال یکصد
و پنجاه و سه ہجری بوده بعد از وفات جد ایشان حضرت امام جعفر صادق
رضی الله عنه به پنج سال و بقولی ہشتم شوال و بقولی ہفتم و بقولی ششم در
سال مذکور و نزد بعضی در سال یکصد و پنجاه و شش ہجری بوده و ماد،

ایشان ام ولد بوده اند نکتم نام دارد وی در نجیبه و شمانه و ام البنین نیز گفته اند و ایشان کنیزک حضرت حمیده مادر امام موسی کاظم بوده اند رضی الله عنه و آورده اند که شبی حمیده حضرت پیغمبر صلعم را در خواب دید که فرمودند نجمه را به موسی پسر خود بخش و از وی پسری بوجود آید که بهترین اهل زمین باشد و از امام رضا رضی الله عنهما روایت کنند که گفت. چون برضا حامله شدم هرگز در خود ثقل حمل نیافتم و در خواب از شکم خود آواز تسبیح و تهلیل میشنیدم در زمانی که بوجود آمد دستها بر زمین نهاد و روی بر آسمان کرد و لبهای مبارک می جنبانید چنانکه کسی سخن گوید و مناجات کند و مدت عمر شریف ایشان چهل و نه سال بوده و بقولی چهل و چهار و بقولی چهل و پنج و بقولی پنجاه سال است وفات ایشان در ولایت طوس واقع شده در قریه سناباد از روستاق نوقان روز جمعه بیست و یکم یا نهم ماه رمضان سال دو صد و هشت هجری گویند مامون ولد هارون که ایشان را طلب داشت و پیش وی طبقهای میوه نهاده بودند و خوشه انگور در دست داشت و میخورد چون ایشانرا دید از جای برجست و با ایشان معانقه کرد و ایشانرا بنشاند

بنشاند وآن خوشه انگور را بایشان داد وگفت یا ابن رسول الله
ازین انگور خوبتر دیده ایشان فرمودند که انگور نیکو از بهشت باشد پس مامون
گفت ازین انگور بخور رضا رضی الله عنه فرمودند مرا معاف دار مامون
مبالغه کرد وگفت مانع چیست مگر ما را متهم میداری و از دست امام آن
خوشه را بگرفت وبعضی را از آن انگور بخورد و دیگر بار انگور برضا رضی الله عنه
داد وایشان دو سه دانه بخوردند وبرخاستند وبرخاستند مامون
گفت بکجا میروی گفت بدانجا که فرمودی وچیزی بر سر مبارک خود کشیده
بیرون آمدند وبفرمودند تا در سرای ببندند و بر فراش خود بخفتند
ودر آنوقت امام محمد نقی فرزند ایشان از مدینه بطریق طی ارض در
یکساعت نزدیک پدر حاضر شدند رضا رضی الله عنه ایشانرا بسینه مبارک
خود کشیده میان دو چشم ایشانرا ببوسیدند و بر بستر خود بردند
وایشان نیز روی بر روی پدر خود نهادند وبایشان سخنان پنهان
گفتند وهمان وقت رحلت فرمودند وقبر ایشان در قبه قبر
هارون الرشید است به قبه که در سرای حمید بن قحطبه
الطائی است وآن قریه امروز معموره کلانی است ومشهد اشتهار دارد

حضرت امام محمد تقی رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابوجعفر ست ایشانرا ابوجعفر ثانی نیز گفته اند و لقب
تقی و جواد و نام محمد و هو ابن علی بن موسی بن جعفر صادق رضی
ایشان امام نهم اند و ولادت ایشان بمدینه بوده روز جمعه دهم رجب
در سال یکصد و نود و پنج هجری بوده و نام مادر ایشان خیزران یا ریحانه
و ام ولد بوده و بعضی گویند که از اهل ماریه قبطیه است و مدت عمر شریف
بست و پنج سال بوده وفات ایشان روز سه شنبه ششم ذی حجه سال
دو صد و بست هجری در ایام خلافت معتصم روی داده و قبر ایشان
در بغداد است در قفای قبر جد ایشان امام موسی کاظم رضی الله عنه
گویند امام محمد تقی در سن یازده سالگی در بعضی از کوچهای بغداد
با جمعی از کودکان ایستاده بودند اتفاقا مامون بقصد شکار بیرون
رفت گذروی برانجا افتاد همه کودکان از سر راه بگریختند و جواد
رضی الله عنه بر جای ایستاده بودند چون مامون نزدیک رسید
ایشانرا دید و ایشانرا خدا تعالی وردلها قبولی عظیم داده بود اسپ
خود را نگاه داشت پرسید که ای کودک تو چرا با دیگر کودکان از سر راه

راه نرفتی فی الفور جواب دادند که ای امیر المومنین راه تنگ نیست که بر فتن
آن را مہر تو کشادہ گردانم و مرا جریمہ نبود کہ از تو بترسم بگریزم و حسن ظن
بتو داشت کہ بی جریمہ آزار بہ کس نرسانی مامون را کلام و صورت ایشان
بغایت خوش آمد پرسید کہ نام تو چیست فرمود کہ محمد پرسید کہ فرزند
کیستی فرمودند رضا رضی اللہ عنہ و ام الفضل دختر خود را بنکاح ایشان در آورد

حضرت امام محمد تقی رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابو الحسن است و ایشان را ابی الحسن ثالث گفتندے
و لقب ہادی و زکی و عسکری و بہ نقی مشہور اند و نام علی ابن محمد بن
موسی بن جعفر صادق رضی اللہ عنہ و ایشان امام دہم اند ولادت
ایشان در مدینہ بودہ سیزدہم ماہ رجب و بقولی روز عرفہ در سال
دو صد و چہار ہجری و بقولی دو صد و سیزدہ و مادر ایشان ام ولد
بودہ شمانہ نام و بقولی ام الفضل بنت مامون و مدت عمر شریف ایشان
چہل یا چہل و یکسال بودہ است وفات ایشان در سر من رای
کہ از نواحی بغداد و بسامرہ مشہور است روی دادہ روز دوشنبہ آخر ماہ
جمادی الاولی و بقولے سیوم جمادی الآخر دو صد و پنجاہ و چہار ہجری

در زمان خلافت مستنصر بالله واقع شده و قبر ایشان هم در سرای ایشان است که در سر من رای داشتند گویند که متوکل را خانه بوده در وی مرغان بسیار که هر کس بآنجا در آمدی اختلاف آوازها و شور آنها نه سخن کسی را توانستی شنود و نه کس سخن وی هر وقت که هادی رضی الله عنه بآنخانه در آمدی همه مرغان خاموش گشتندی و چون بیرون شدی آواز و شور آغاز کردندی

امام حسن عسکری رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو محمد است و لقب زکی و خالص و سراج و بعسکری مشهور اند و نام حسن و هو بن علی بن محمد بن علی رضا رضی الله عنه و ایشان امام یازدهم از ائمه اثنا عشر و ولادت ایشان بمدینه بود در سال دو صد و سی و یک و بقولی دو صد و سی و دو هجری و مادر ایشان ام ولد بوده سوسن نام و بقولی هادی رضی الله عنه ویرا حدیث نام نهادند و مدت عمر شریف ایشان بیست و نه سال و بقولی بیست و هشت سال بوده وفات ایشان روز جمعه ششم یا هشتم ربیع الاول سال دو صد و شصت در سر من رای اتفاق افتاد و قبر ایشان

ایشان متصل قبر پدر ایشان است در سرمن رای شخصی گفته که در زندان
بودم از تنگی زندان و گرانی قید بزرگی رضی الله عنه شکایتی نوشتم و میخواستم
که از تنگدستی چیزی بنویسم اما شرم داشتم و ننوشتم در جواب من نوشت
که امروز نماز پیشین را در خانه خود خواهی گذارد و نماز پیشین مرا از زندان
بیرون آوردند و نماز در خانه خود گذاردم ناگاه دیدم که قاصدی آمد و برای
من صد دینار آورد همراه آن کتابتی و دران نوشته که هر وقت
ترا حاجتی باشد آنرا طلب و شرم مدار که آنچه طلب کنی بآن خواهی رسید

حضرت امام محمد رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو القاسم است و نام محمد و هو ابن حسن بن علی بن
محمد بن علی الرضا رضی الله عنهم و ایشان امام دوازدهم از ائمه اثنا عشر
بقول اهل سنت و جماعت ولادت ایشان در سرمن رای بوده است
در بیست و سوم رمضان سال دو صد و پنجاه هشت هجری و مادر ایشان
ام ولد بوده صقیل و بقولی سوسن و بقولی نرگس و روایت کرده اند
که چون ایشان متولد شدند بدو زانو در آمده انگشت سبابه بجانب
آسمان برداشتند پس عطسه زده گفتند الحمد لله رب العالمین سال

دو صد و شصت و پنج و بقولی دو صد و شصت و شش که این را اما میہ
تاریخ اختفای ایشان میدانند و اہل سنت و جماعت ہمین را تاریخ
وفات میشمارند و میگویند که امام مہدی آخر الزمان بعد ازین نزدیک
به نزول حضرت عیسی علیه السلام متولد خواہند شد و مذہب
اہل حق این است واللہ اعلم بالصواب بدانکه اگرچه کرامات و فضیلت
و خوارق عادات ائمه اثنا عشر رضی اللہ عنہم زیاده ازان است که بقید
تحریر درآید ہریک ازایشان را حالات و مقامات عالیه بوده چنانچه
تفصیل آن در بعضی کتب مندرج است و سلسله اکثر مشایخ کبار به بعضے
ازایشان میرسد لیکن بجہت اختصار مجملی ازان مثبت گردانید
و از ائمه اثنا عشر رضی اللہ عنہم بس بزرگ و فرزندان خلف رسول
اللہ صلعم باید دانست و رضای سرور کائنات صلعم و نجات خویش
را در دوستی و محبت اہل بیت باید شناخت اما فضیلت و کمال و ولایت
و کرامات اہل بیت منحصر درین دوازده تن ندانی اگرچه ایشان بمزید فضیلت و
کمال اختصاص اشتہار یافته اند زیرا که اہل فضیلت و کمال از اہل بیت
بسیار بوده اند چه در طبقات ائمه اثنا عشر و چه متاخر از ایشان

حضرت سلمان فارسی رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابو عبد اللہ است و ایشان را سلمان بن اسلام میگفتند از کبار صحابہ اند و پیغمبر صلعم در شان ایشان فرمودند کہ سلمان رجل منا اہل البیت یعنی سلمان از اہل بیت ماست و انتساب ایشان در علم باطن بصدیق اکبر است رضی اللہ عنہ وفات ایشان بمداین بوده در سال سی و سہ ہجری و مدت عمر شریف ایشان بقولے یک ہزار و پانصد و بقولی سیصد و پنجاہ و بقولے دوصد و پنجاہ سال است و این قول صحیح است

حضرت اویس قرنی رضی اللہ عنہ

نام شریف ایشان اویس است از اہل نجد بوده اند قرن قبیلہ ایست کہ ایشان منسوب اند بدان حضرت رسول صلعم ایشان را خیر التابعین ستایش فرموده اند و ایشان در زمان پیغمبر علیہ السلام بوده اند لیکن از دو سبب ملازمت آنسرور صلعم میسر نشد یکی بسبب خدمت مادر پیری کہ داشتند و دیگر از کمال غلبہ حال و ایشان شتربانی کرده مزد آنرا بنفقات خود و والده صرف مینمودند بجہتہ موافقت آنسرور صلعم کہ در جنگ دندان مبارک شہید شده بود چون معلوم نبود کہ کدام دندان شہید شده

دندانهای خود را تمام شکسته بودند چون پیغمبر صلعم وصیت کرده بودند که
خرقه مرا باویس رسانیده بگویند که امت مرا دعا کند امیر المومنین عمر در ایام
خلافت امیر المومنین علی رضی الله عنهما خرقه مبارک را نزد اویس برده و درخواست
دعا بجهة امت نمودند گویند که بدعای ایشان حق تعالی بعدد موی گوسفندان
قبیله ربیعه ومضر که در عرب هیچ قبیله آن قدر گوسفندان نداشت از امت
پیغمبر صلعم بخشید کیفیت وفات ایشان در شواهد النبوه چنین مسطور است
که در آذربایجان که بغزا رفته بود رحلت نمود اصحاب وی خواستند که
قبر کنند بسنگی رسیدند که قبری در آن کنده بودند و لحد مهیا ساخته خواستند
که کفن سازند در جامه دان وی جامها یافتند که دست باف هیچ بنی آدم
نبود وی را از آن کفن ساخته در آن قبر دفن کردند و صاحب کشف المحجوب
و تذکرة الاولیا چنین آورده اند که اویس نزد امیر المومنین علی رضی الله عنه
آمد بموافقت ایشان در صفین حرب میکرد تا شهید شد و تاریخ وفات
ایشان بقول اول در سیوم رجب سال بیست و دو هجری و بقول ثانی
در سال سی و هفت هجری بود و امام عبد الله یافعی
رحمه الله در روضة الریاحین هر دو قول را مذکور ساخته

حضرت حسن بصری رحمہ اللہ

کنیت ایشان ابوسعید است ایشان گوہر فروش بودند وازین جہت حسن لولوی نیز میگفتند واز کبار تابعین اند امیر المومنین عمر را با صد وسی کس از صحابہ رضی اللہ دیدہ اند گویند مادر ایشان از موالی ام سلمہ بودہ رضی اللہ عنہ نقلست کہ از ایشان سوال کردند کہ مسلمانی چیست ومسلمان کیست گفتند مسلمانی در کتابست ومسلمان در زیر خاک دیگر پرسیدند کہ ای شیخ دلہای ما خفتہ است کہ سخن تو در آنہا اثر نمیکند چہ کنیم فرمودند کاشکی خفتہ بودی کہ چون خفتہ را بجنبانی بیدار شود دلہای شما مردہ است کہ ہر چند بجنبانید بیدار نمیشود ولادت ایشان در سال بیست ویک ہجری بودہ ومدت عمر شریف ایشان ہشتاد ونہ سال وفات در پنجم رجب سال یکصد ودہ ہجری وقبر ایشان در بصرہ کہ سابق آباد بود ونزدیک بہ بصرہ کہ الحال آباد است واقع شدہ

قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہم

از کبار تابعین اند ویکی از فقہای سبعہ مدینہ ودر خانہ عمہ خویش حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا ترتیب یافتہ اند یحیی بن سعید فرمودہ اند

که در مدینه هیچ یکی را افضل تر از قاسم ندیدم و از زیاد مرویست که هیچ یکی را
عالم تر از وی ندیدم و از عمر عبد العزیز رحمه الله منقولست که اگر مرا در خلافت
باختیار من می بود بقاسم میگذاشتم وفات ایشان در سال یکصد و هفت
هجری بوده و بقولی یکصد و هشت و بقولی یکصد دوازده و صد و دو نیز گفته اند

حضرت امام اعظم ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو حنیفه است و لقب امام اعظم و نام نعمان و هو ابن ثابت
و ایشان از تابعین اند و امام اول اند از ائمه اربعه و با امام جعفر صادق
رضی الله عنه صحبت داشتند و هفت کس را از صحابه کبار دیده اند و از
ایشان حدیث روایت کرده اند انس بن مالک جابر ابن عبد الله
عبد الله بن انس عبد الله بن ابی اوفی عبد الله بن حرث بن جزء زبیدی
معقل بن یسار واثله بن اسقع رضی الله عنهم و استاد علم فضیل و عیاض
و ابراهیم ادهم و بشر حافی و داود طائی بوده رحمهم الله و صاحبین نیز
شاگرد ایشانند که امام ابو یوسف و امام محمد باشند صاحب کشف المحجوب
در تعریف ایشان امام امامان و مقتدای سنیان شرف فقها و عز علما
نوشته اند گویند هرگاه بطواف روضه رسول صلعم میرفتند می گفتند

می گفتند السلام علیک یا سید المرسلین جواب می آمد وعلیک السلام یا امام المسلمین ویحیی ابن معاذ رازی رحمه الله گوید که پیغمبر صلعم را بخواب دیدم گفتم یا رسول الله ابن اطلبک یعنی کجا جویم ترا قال عند علم ابو حنیفه فرمود که نزد علم ابو حنیفه وخواجه محمد پارسا در فصول سته نوشته اند که وجود امام اعظم رضی الله عنه بزرگترین معجزات پیغمبر ماست صلعم بعد از قرآن مجید مذهب او مذهبی است که عیسی علیه السلام بعد از نزول چهل سال موافق آن مذهب حکم خواهند کرد وگویند که در آخر بار بطواف خانهٔ کعبه رفتند شبی بر پای ایستاده نصف قرآن را بر یک پای ونصف دیگر را بر پای دیگر ختم نمودند وگفتند که ما عرفناک حق معرفتک ولکن عبدناک حق عبادتک هاتفی آواز داد که ای ابو حنیفه شناختی مرا انچه حق شناختن بود وعبادت کردی مرا انچه حق عبادت کردن بود پس آمرزیدم ترا با تابعان تو آورده اند که رسول صلعم آب دهن مبارک خود را بانس بن مالک بامانت سپرده بودند که این را بابو حنیفه خواهی رساند وآن در لب انس رضی الله عنه آبله شده بود تا در ایام طفولیت بامام اعظم رضی الله عنه رسانیدند نقل است که امام سفیان

رضی اللہ عنہ ہر شب ہزار رکعت نماز میگذاروند و تا سی سال نماز بامداد را بطہارت نماز خفتن گذارده بودند آورده اند کہ تا امام اعظم رضی اللہ عنہ در حالت حیات بودند با آنکہ مدت حمل حضرت امام شافعی رضی اللہ تعالی چہار سال گذشتہ بود و از مادر متولد نشدند و در ہمان شب کہ حضرت امام شافعی تولد نمودند وفات حضرت امام اعظم رضی اللہ عنہ در سال ہشتاد ہجری و مدت عمر شریف ہفتاد سال بودہ و قبر ایشان متصل شہر بغداد کہنہ است

حضرت امام مالک رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابو عبد اللہ است و نام مالک و ہو بن انس بن مالک رضی اللہ عنہ و ایشان در جمیع علوم دینی امام دوم از ائمہ اربعہ و استاد امام شافعی اند رحمہم اللہ ولادت ایشان در سال نود و پنج و بقولی نود و چہار و بقولی نود و ہفت ہجری بودہ و وفات در ربیع الآخر سال یکصد و ہفتاد و نہ ہجری روی دادہ و قبر ایشان در بقیع غرقد است

حضرت امام شافعی رضی اللہ عنہ

وفات امام ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ در رجب و بقولی در شعبان و بقولی در نصف شعبان و بقولی در اول رمضان ... شافعی ... ہشتاد ...

کنیت ایشان ابو عبد اللہ است و لقب شافعی و نام محمد و ہو ابن ادریس
از قبیلہ قریش اند و نسب ایشان بہشت واسطہ از جانب پدر بعبد المطلب
بن ہاشم کہ جد رسول صلعم اند میرسد و نام مادر امام شافعی ام الحسن
است و ہی بنت حمزہ بن القاسم بن زید بن حسن بن علی ابن ابی طالب
و ایشان قرشی ہاشمی علوی فاطمی اند و امام سوم اند از ائمہ اربعہ تا در مدینہ
بودند پیش امام مالک کسب علوم مینمودند بعد ازانکہ بعراق آمدند با امام محمد
بن حسن شاگرد امام اعظم صحبت داشتند استفادہ نمودند ولادت ایشان
بغزہ و بقولی در عسقلان و بقولی در منا سال یکصد و پنجاہ ہجری واقع
شدہ و وفات روز جمعہ سلخ ماہ رجب سال دو صد و چہار روی
دادہ و قبر ایشان در قرافہ مصر است گویند در ہفت سالگی حفظ قرآن
نمودند و در پانزدہ سالگی فتوی میدادند سفیان ثوری رحمہ اللہ فرمودند
کہ اگر عقل شافعی وزن کردندی با عقل یک نیمہ خلق عقل او راجح آمدے

حضرت امام احمد حنبل رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابو محمد یا ابو عبد اللہ است و نام محمد و ہو ابن محمد بن حنبل
امام چہارم اند از ائمہ اربعہ و شاگرد امام شافعی اند ولادت ایشان

به بغداد است در سال یکصد و شصت و چهار هجری و مدت عمر هفتاد
و نه سال وفات هم به بغداد وقت چاشت روز جمعه دوازدهم ربیع الاول
در سال دو صد و چهل و یک هجری روی داده و قبر ایشان نیز
در بغداد است گویند چون در بغداد معتزله غلبه نمودند و امام را گفار بشرط
تکلیف کردند که قرآن را مخلوق گوید پس بسرای خلیفه بردند و سرهنگی
بر در سرای خلیفه بود گفت ای امام زنهار که مردانه باشی که وقتی من
دزدی کردم هزار چوبم زدند قرار نه نمودم تا عاقبت رهائی یافتم
منکه در باطل چنین صبر کردم تو که بر حقی اولیتر باشی امام احمد فرمودند
که این سخن یاری بود مرا و ایشانرا با وجود کبر سن نقابین کشیدند و هزار
تازیانه زدند که تا آن را مخلوق بگوی نگفتند و دران میان بندار از
ایشان کشاده شد و دستهای ایشان بسته بودند و دو دست از
غیب پدید آمد و ببست چون این برهان بدیدند رها کردند و هم ازان آزار
برحمت حق پیوستند در حالت نزع بدست اشاره میکردند و بزبان
می گفتند که نه هنوز نه هنوز پسر ایشان گفت پدر اینچه حالت است فرمودند
وقتی با خطیر ست چه جای سوال ست بدعا مدد کن که از حاضرانی که بر

که بر بالین اندکی ابلیس ست که در برابر ایستاده وخاک او بابر سر میزد و میگوید
که ای احمد جان و ایمان بردی از دست من و من میگویم نه هنوز نه هنوز تا یکنفس مانده
است جای خطرست نه جای امن و چون وفات کردند جنازه ایشان برگرفتند
مرغان می آمدند و خودرا بر جنازه میزدند تا چهل هزار گبر و جهود و ترسا اسلمان
شدند و زنار می انداختند و نعره میزدند و لا اله الا الله محمد الرسول الله میگفتند

حضرت امام ابو یوسف قدس الله

نام ایشان یعقوب بن ابراہیم اصل ایشان از کوفه است شاگرد امام المسلمین
حضرت ابو حنیفه کوفی اند رضی الله عنه و حضرت امام اعظم ایشانرا استاد پیش
سیفه بودند اول کسی را قاضی القضاة خواندند با وجود آنکه بقضا اشتغال
داشتند هر روز دو صد رکعت نماز نافله میگذاردند منقول است که در وقت رحلت
سیغر مودند که هر چه فتوی دادم برگشتم الا آنچه موافق کتاب و سنت رسول خداست
صلی الله علیه وسلم وفات ایشان در پنجم رجب سال یکصد و هشتاد
و دو هجری و مدت عمر هفتاد سال و قبر در بغداد است ه

حضرت امام محمد شیبانی قدس سره

نام پدر ایشان حسن است از ولایت شام بعراق آمدند و در واسط متوطن

گفتند و در اینجا امام محمد متولد شدند و در کوفه نشو و نما یافته اند پدر ایشان
از امرا بوده حضرت امام محمد شاگرد رشید حضرت امام اعظم اند رضی الله عنه
و علم حضرت امام اعظم را ایشان در عالم منتشر کردند امام ابو یوسف و ایشان را
صاحبین هم اینها میگویند صاحب تصانیف کثیره بودند امام شافعی رحمه الله
شاگرد ایشانند سلطان المشایخ در ملفوظ حضرت گنج شکر می نویسند که امام
شافعی در کتاب امام محمد میدیدند و می گفتند که اگر بگوییم قرآن بلغت محمد بن حسن
نازل شده است رواست بر آئینه می توانم گفت بواسطه فصاحت وی
وفات ایشان چهاردهم جمادی الآخر در سال یکصد و هشتاد و نه هجری بوده
و قبر در ری است چون ذکر ائمه اربعه رضی الله عنهم که بمنزله چهار عنصر دین اند
و استقامت مذهب حق اهل سنت و جماعت بسبب وجود شریف ایشانست
و ذکر ایشان تمام شد شروع در ذکر اولیای کبار کرده اگرچه در نفحات الانس
و کشف المحجوب و تذکرة الاولیا و دیگر کتب احوال ایشان بتفصیل مذکور است
لیکن سلسله سلسله ظاهر نیست بنابر آن این فقیر هر سلسله را جدا جدا بیان می نماید
و بعضی از مشایخ متقدمین که سلسله ایشان مسموع نشد در فصل علیحده ذکر
خواهد نمود انتساب مریدان بمشایخ بسه طریق است یکی بخرقه دویم بتلقین

بنفعالین سویم بصحبت و خدمت و تادیب آن و خرقه دو است خرقهٔ ارادت

و آنرا جز یک شیخ روا نباشد و دویم خرقهٔ تبرک و آن از مشایخ بسیار بجهت

برکت گرفتن روا باشد

بیان سلسلهٔ متبرکهٔ علیهٔ عالیهٔ قادریه که منسوب بحضرت غوث الثقلین شاه عبد القادر رض

و این سلسلهٔ علیه را بعد از آنحضرت قادریه می نامند و بالاتر از ایشان

تا حضرت سید الطائفه جنیدیه می خوانند

حضرت شیخ معروف کرخی قدس سره

کنیت ایشان ابو محفوظ است و نام پدر ایشان فیروز و بقولی فیروزان

و بعضی گفته اند معروف ابن علی الکرخی و با والدین در دین ترسا بوده بر دست

امام علی بن موسی الرضا رضی الله عنه مسلمان شده در مذهب امام اعظم بوده

اند و حضرت امام علی بن موسی را با ایشان کمال عنایت و محبت بوده

و آنچه یافته اند از تربیت و برکت خدمت امام رضی الله عنه بوده و دربانی

امام میکرده اند صاحب تذکرة الاولیا گوید اگر عارف نبودی معروف نبودی

دنیا داود طائی که در علم شاگرد ابوحنیفه رضی الله عنه و در طریقت مرید

حبیب راعی است صحبت داشته اند و حبیب راعی مرید سلمان فارسی رضی الله
عنهم نقلست که یکروز طهارت ایشان شکست و همان تیمم کردند گفتند اینک
دجله تیمم چرا میکنید فرمودند که تواند بود که تا آنجا برسم بی وضو بمیرم گویند
بر در امام رضا رضی الله عنه روزی مردم ازدحام کردند و پهلوی معروف
قدس سره شکستند بیمار شدند سری سقطی گفت مرا وصیتی کن گفتند
پیش ازانکه بمیرم پیراهن مرا بصدقه ده که میخواهم از دنیا بیرون روم برهنه
چنانکه آمده بودم لاجرم در تجرید همتا نداشتند صاحب کشف المحجوب گفته اند
که معروف را فضایل بسیار است و اندر فنون علم مقتدای قوم بوده است
و حضرت شیخ معروف فرمودند علامت جوانمردان سه چیز بود یکی وفای بیخلاف
دیگر ستایش بیجود و دیگر عطای بی سوال وفات ایشان دوم محرم سال دوصد
هجری بوده و قبر در بغداد است بدعا کردن و زیارت بدانجا روند مجرب است
هرکه دعا کند مستجاب شود حضرت شیخ سری بن المغلس السقطی
قدس سره کنیت ایشان ابوالحسن است و مرید حضرت شیخ معروف
کرخی و مقتدای زمان و شیخ وقت و امام اهل تصرف و در اصناف علم
کامل بوده اند ایشان فرمودند مردانست که درمیان بازار بحق مشغول باشد

باشد و خرید و فروخت نماید و یک لحظه از الله تعالی غافل نباشد و نیز فرموده قوی ترین تو تنها آنست که بر نفس خود غالب آئی و فرموده‌اند ادب ترجمان دل است و فرموده‌اند هر که عاجز آید از ادب نفس خویش از ادب غیر عاجز بود و فرموده‌اند که پنج چیز است که قرار نگیرد در دل اگر در آن چیز دیگر بود خوف خدای و رجا بخدای و دوستی بخدای و حیا از خدای و انس بخدای و فرموده‌اند که خلق آنست که خلق را نرنجانی و فرموده‌اند که هر روز چند بار در آئینه می نگرم از بیم آنکه مبادا از شومی گناه رویم سیاه شده باشد سید الطائفه شیخ جنید فرموده‌اند که هیچکس را در عبادت کامل‌تر از سری سقطی ندیدم که نود و هشت سال بگذشت و پهلو بر زمین ننهاد مگر در بیماری مرگ و هم فرموده‌اند که وقت رحلت گفتم مرا وصیتی کن فرمود ای جنید مشغول مشو بسبب خلق از صحبت خدا تعالی گفتم این سخن اگر پیشتر میگفتی با تو صحبت نمیداشتم وفات ایشان بامداد سه‌شنبه سوم ماه رمضان سال دو صد و پنجاه هجری بوده و قبر در شونیزیه بغداد است

حضرت شاه سید الطائفه شیخ جنید بغدادی رحمة الله

کنیت ایشان ابو القاسم است و لقب سید الطائفه و طاوس العلماء

قواریری و زجاج و خزاز و قواریری و زجاج ازان گویند که پدر ایشان محمد
بن جنید بابت آبگینه فروختی و الد سید الطائفه ازینها وند بوده اند و مولد
و منشاء سید الطایفه به بغداد بوده مذهب سفیان ثوری داشتند
مرید کامل و خواهرزاده شیخ سری سقطی اند مرجع مشایخ کبار مطلع
سعادات و انوار بحر حقایق همه سر از سلطان طریقت پیشوای اهل حقیقت
مقتدای زمان اوتاد جهان و ازایمه و سادات این قوم بوده اند و با
حارث محاسبی محمد قصاب صحبت داشتند در رویم و ابوالحسن نوری
و شبلی و خراز و غیره و مشایخ جمع سلسلها نسبت با ایشان درست
کنند و منسوبان ایشان را جنیدیه خوانند و از بجهت ایشان را سید الطائفه
و امام ایمه گویند سخن ایشان در طریقت حجت و مجلس از مشایخ متقدمین
و متاخرین بر ظاهر و باطن ایشان انگشت نتوانست نهاد و مقبول همه بودند و
بنای طریقه ایشان بر صحو است و معنی صحو و سکر را صاحب کشف المحجوب بتفصیل
بیان کرده اند روزی از سری سقطی پرسیدند که هیچ مرید را درجه بلند تر از پیر
باشد گفتند بلی برهان این ظاهرست جنید را درجه فوق درجه من است
خلیفه بغداد رویم را گفت ای بی ادب رویم گفت من بی ادب نباشم که

که غیر وی با جنید صحبت داشته باشد از وی ادبی نیاید و شیخ ابوجعفر حداد
گفته اند اگر عقل مردی بودی بصورت جنید بودی گویند که حضرت جنید
سی سال نماز خفتن گذارده برپای باستادی و تا صبح الله گفتی پس هم
بدان وضو نماز بامداد بگذاردی نقل میفرمودند خدا تعالی سی سال بزبان جنید
با جنید سخن گفت و جنید در میان نه و خلق را خبر نه و نیز میفرمودند که یک روز
دلم تنگ شده بود گفتم الهی دلم باز ده ندای شنیدم که یا جنید ما دل ترا از ان
ربوده ایم تا با ما بمانی تو باز میخواهی تا با غیر ما بمانی نقلست که یکی از بزرگان
رسول صلعم را بخواب دید نشسته و شیخ جنید حاضر شخصی فتوی در آورده
رسول صلعم فرمودند بجنید فتوی ده گفت یا رسول الله تو حاضری فتوی
بدیگری چون دهم فرمودند که چندانکه انبیا را بهمه امت خود مباهات
بود مرا با جنید مباهات است حضرت شیخ سماع و وجد هرگز نمی فرمودند
و بظاهر و باطن بشرع شریف آراسته بودند نقلست که روزی سخن
می گفتند مریدی نعره بزد او را از ان منع کردند و برنجانیدند و فرمودند
اگر بار دیگر نعره زنی ترا مهجور گردانم پس ایشان باز بسر سخن شدند و آن
جوان خود را نگاه میداشت تا حال بجایی رسید که طاقتش نماند هلاک شد

چون رفته او را دیدند در میان خلق خاکستر شده بود نقلست که در بغداد
روزی دزدی را آویخته بودند دیدند و برفتند و پای دزد را بوسیدند
مردم ازین سوال کردند گفتند هزار رحمت بروی باد که در کار خود مرد
بوده است و چنان آن کار را بکمال رسانید که سر در سر آن کار کرد نقلست
که در مجلس حضرت شیخ یکی برخاست و گفت دل کدام وقت خوش
بود فرمودند آن وقت که او در دل بود و هم حضرت شیخ جنید فرمودند
که مرد بسیرت مرد آید و نه بصورت و هم فرموده اند که هر که شناخت خدا را
هرگز شاد نبود و فرموده اند که وقت چون فوت شود آنرا هرگز
نتوان یافت هیچ چیز عزیز تر از وقت نیست و فرموده اند جوانمردی آنست
که بار خویش بر خلق ننهی و هرچه داری بدهی و فرمودند خلق چهار چیز
است سخاوت و الفت و نصیحت و شفقت آنست که بطوع ایشان
دهی و آنچه طلب میکنند و منت بر ایشان ننهی که ایشان طاقت آن ندارند
و سخنی نگوئی که ایشان ندانند از حضرت شیخ پرسیدند که صحبت با که داریم فرمودند
با کسی که هر نیکوئی که با تو کرده باشند بروی فراموش بود پرسیدند هیچ چیست
فاضلتر از زیستن فرمودند گریستن بر گریستن پرسیدند بنده کیست

کیست فرمودند آنکه از بندگی کسان آزاد بود پرسیدند راه بخدای چگونه است
فرمودند دنیا را ترک گیری بآفتی و خلاف کردی با نفس پیوستی نقلست
که فرمودند شبی بنماز مشغول بودم هرچند جهد کردم نفس من مرا در یک
سجده موافقت نمیکرد و هیچ تفکر دیگر نتوانستم کرد دل تنگ شدم خواستم
از خانه بیرون آیم چون در بگشادم جوانی دیدم خود را در گلیم پیچیده و بر در سرا
سر در کشیده چون مرا بدید گفت تا ازین زمان در انتظار تو بودم گفتم تو بودی
که مرا بیقرار ساختی گفت آری مسئله مرا جواب ده چگونه درد نفس که
هرگز درد او را داروی گردد یا نه گفتم آری چون مخالفت هوای خود کند
درد او دوای او گردد چون این بگفتم سر بگریبان برد و گفت ای
نفس چندین بار از من همین جواب شنیدی اکنون از جنید بشنو برخاست
و برفت من ندانستم که از کجا آمد و بکجا رفت وفات ایشان روز شنبه
بیست و هفتم رجب سال دو صد و نود و هفت هجری بوده و در تاریخ
یافعی دو صد و نود و هفت نوشته و بقولی دو صد و نود و نه بوده و قول
اول اصح است گویند چون وقت وفات ایشان نزدیک رسید
تسبیح می گفتند و بانگشت عقد میگرفتند با چهار انگشت عقد بستند

و انگشت سبحه را واگذاشتند و گفتند بسم الله الرحمن الرحیم و چشم
پوشیده و برحمت حق پیوستند چون غسال بوقت غسل خواست که آب
بچشم ایشان رساند هاتفی آواز داد که دست از دیده دوستان ما بدار که
چشمی که بنام ما بسته شود جز بلقای ما نگشاید پس خواست که انگشت که عقد
کرده بودند بگشاید آواز آمد که انگشتی که بنام ما بسته شده است جز بفرمان ما
گشاده نگردد چون جنازه برگرفتند کبوتری سفید بر جنازه نشست هر چند که
آنرا میراندند نمیرفت تا آواز داد که خود را و مرا مرنجانید که چنگ من بمسمار عشق
بر گوشه این جنازه دوخته اند امروز قالب جنید نصیب کروبیان است
که اگر غوغای شما نبودی کالبد او چون باز سفید در هوا با ما پریدی
و قبر ایشان در بغداد است ؕ

حضرت شیخ ابوبکر شبلی قدس الله سره

کنیت ایشان ابوبکر است و نام جعفر و هو ابن یونس و بقولی دلف
بن جحدر مرید خاص شیخ جنید اند و خرقه از ایشان داشتند چنانچه شیخ معروف اند
که هر قومی را تاجی هست و تاج این قوم شبلی ست و مالکی المذهب بودند بقولی
اصل ایشان از موضع شبلیه خراسان است و در طبقات سلمی مذکور است

است که خراسانی الاصل بغدادی المولد والمنشا اند و بقولی مولد ایشان
سامره و اصل از سروشنه که از توابع فرغانه است بوده و در ابتدا حاجب الحجاب
خلیفه بوده اند وفات ایشان در شب جمعه بیست و هفتم ماه ذی حجه سال سیصد
و سی و چهار هجری بوده و مدت عمر ایشان هشتاد و هشت سال و قبر
بغداد است و بر آن نوشته اند جعفر بن یونس آورده اند در اواخر
سال حضرت شیخ شبلی متصل الله گفتندی و کلمه لا اله الا الله بر زبان
نیاوردندی بنابران مشایخ وقت را در شان ایشان گمانها شد و عوام
بطعن برخاستند اما از آنجا که هیبت و جلالت شان داشتند هیچکس
جرات از سوال بر موجب آن حال نتوانستی کرد روزی جوانی در مجلس
ایشان رسید و صبر و شکیبائی از دست داده گفت ای پیر طریقت
و حقیقت این معامله را تا موجب هدایت جمعی گردد فرمودند این طایفه را
لازم است که هر نفس را نفس آخر شمارند و باتفاق در نفس آخر مشغول
بلفظ الله افضل است از تلفظ بکلمه لا اله الا الله چرا که تواند بود که در نفی
و پیش از تلفظ بلفظ الله نفس منقطع شود جوان گفت ارید اعلی من هذا
یعنی وجهی ازین بهتر میخواهم فرمودند که لا از برای نفی غیر است و من غیر

نمی بینم تا نفی کنم چون گفت ارید الاعلی من هذا فرمودند که درین طریق
متابعت صدیق اکبر کرده ام رضی الله چنانچه گویند که رسول صلعم جهت غزا
سه مرتبه اصحاب را بدادن اموال امر فرمودند و صدیق رضی الله عنه در هر مرتبه
جمیع اموال خود را در راه حق داد رسول صلعم در هر باری پرسیدند که چه
گذاشتی برای عیال خود صدیق رضی الله عنه در مرتبه اول گفت اولاد
من از دو حال بیرون نیست صالح اند یا طالح اگر صالح اند حق تعالی
بندهای صالح را ضایع نخواهد گذاشت و اگر طالح اند مرا با ایشان چه کار
و در مرتبه دویم گفت گذاشتم برای ایشان سوره واقعه را که بعد از صبح
بخوانند و در مرتبه سوم گفت عمر رضی الله عنه اگر روزی بر ابوبکر سبقت
توانم کرد امروز خواهد بود و در ان روز عمر مالدار بود و ابوبکر رضی الله عنه
فقیر عمر رضی الله عنه نصف اموال خود را داد و صدیق رضی الله عنه تمام
را چنانچه گویند که آنحضرت صلعم در آن روز جبرئیل را بصورت شخصی دیدند
که لیف خرما پوشیده بود چون از سبب آن پرسیدند گفت یا رسول الله
امروز جمیع ملائکه متابعت ابوبکر صدیق لیف خرما پوشیدند ناگهان
دیدند که ابوبکر رضی الله عنه نیز استاده جامه لیف خرما پوشیده بوریایی کشیده

کهنه و دستاسی و پیراهنی که در پوشش بود در بر سر برداشته می آید و در امروز
غیر از این در سرای صدیق چیزی نبود رسول صلعم پرسیدند یا ابوبکر برای
عیال چه گذاشتی درین بار که رشته آخر بود گفت الله جوان گفت ارید
اعلی من هذا حضرت شیخ شبلی گفتند ای جوان و جبای خوب
گفتم اما همت تو پس عالی است بهتر از این بگویم فرمود که حقیقتا را استغراق
بموجب امر الهی است که در قرآن مجید آمده قل الله ثم ذرهم فی خوضهم
یلعبون یعنی بگو ای محمد الله پس بگذار آنها را در شغل آنها که بازی میکرده
باشند جوان گفت حسبی حسبی یعنی بس است بس است بمن و نعره
بزد و جان بداد مدعیان از مشاهده این حال بر شبلی دعوی خون نمودند
شیخ شبلی گفتند روحی کشش کرد پس نالید و مشتاق شد و فریاد کرد
خوانده شد پس اجابت کرد پس چیست گناه من مدعیان از دعوی
گذشتند و ایشان را معذور داشتند نقل است که حضرت شیخ پرسیدند
که اکرم الاکرمین که بود فرمودند آن بود که وقتی گناه کسی را از بنده
باشد هرگز کسی را بآن گناه عذاب نکند کنایت که من فلان دوست و بنده خود را

شیخ عبد الواحد تمیمی قدس الله سره

کنیت ایشان ابو الفضل است و نام پدر ایشان عبد العزیز بن حرث بن
اسد از بزرگان این طائفه علیه و اکمل مریدان حضرت شیخ ابو بکر شبلی اند
قدس الله تعالی سره وفات ایشان در جمادی الآخر سال چهار صد
و بیست و پنج هجری بوده و قبر ایشان در مقبره حضرت امام حنبل است رحمه الله

شیخ ابو الفرح طرسوسی قدس الله سره

اصل ایشان از طرسوس است مرید شیخ عبد الواحد تمیمی اند و قدوه اولیای
زمان و زبده مشایخ جهان و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بوده اند

حضرت شیخ ابو الحسن هنکاری قدس سره

نام ایشان علی بن محمد بن جعفر القرشی الهنکاری است مرید شیخ ابو الفرح
طرسوسی اند و از بزرگان مشایخ وقت و مقتدای اهل زمان و صاحب خوارق
و کرامات بوده اند وفات ایشان در محرم سال چهار صد و هشتاد و شش واقع شده

حضرت شیخ ابو سعید مبارک قدس سره

نام ایشان مبارک بن علی بن حسین المخزومی است سلطان الاولیاء و برهان
الاتقیا و قدوه عارفان و قبله سالکان سیر طریقت و واقف اسرار
حقیقت جامع علوم ظاهر و باطن و صحبت دار حضر علیه السلام و حنبلی

المذهب و مرید شیخ ابو الحسن ہکاری و پیر خرقہ حضرت قطب ربانی
محبوب سبحانی شاہ محی الدین عبد القادر جیلانی اند رضی اللہ عنہ از
حضرت غوث الثقلین منقول ست کہ در ابتدای حال با خدا تعالی عہد
کردہ بودم کہ نخورم تا نخورانند و نیاشامم تا نیاشامانند چون چہل روز بگذشت
شخصی آمد و قدری طعام بگذاشت و برفت نزدیک بود کہ نفس از گرسنگی
بالای طعام افتد گفتم واللہ از عہدی کہ با خدای خود بستم برنگردم
ناگاہ از باطن خود آوازی شنیدم کہ کسی بآواز بلند میگفت الجوع
الجوع حضرت شیخ ابو سعید مخزومی بر من بگذشت آن آواز شنید گفت
عبد القادر این چیست گفتم این اضطراب نفس ست اما روح برقرار خود است
در مشاہدہ خداوند خود گفت بخانہ ما بیا و برفت من گفتم بیرون
نخواہم رفت ناگاہ ابو العباس خضر علیہ السلام درآمد گفت برخیز
و پیش ابو سعید رو رفتم دیدم کہ ابو سعید بر در خانہ خود ایستادہ انتظار
من می کشید گفت ای شاہ عبد القادر آنچہ من ترا گفتم بس نبود
کہ خضر را نیز بایستی گفت پس مرا بخانہ درآورد و طعامی کہ مہیا کردہ بود
لقمہ لقمہ در دہان من می نہاد تا سیر شدم و بعد از آن مرا خرقہ

پوشانید و صحبت او را لازم گرفتم بنای مدرسه باب الازج که بحضرت غوث الثقلین است ایشان کرده اند در حیات بحضرت غوث الاعظم داده بودند چنانچه قبر مبارک حضرت غوث الاعظم در صحن مدرسه است وفات حضرت شیخ ابوسعید المخزومی در ماه سال پانصد و سیزده هجری

حضرت شیخ حماد دباس قدس سره

کنیت ایشان ابو عبد الله است و نام حماد بن مسلم دباس دوشاب فروشش را گویند پیر صحبت حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر رضی الله عنه از مشایخ کبار و عارف اسرار و مقتدای وقت و صاحب کرامات عالیه بوده اند و با وجود آنکه امی اند حقتعالی علم لدنی بایشان کرامت فرموده بودند و دوازده هزار مرید کامل داشتند بهتر و مهتر همه مرید شیخ عبد القادر جیلی اند رضی الله عنه نقلست که روزی شیخ حماد میفرمود مرا دوازده هزار مرید است و هر شب ایشانرا یاد میکنم و حاجات ایشانرا از حق تعالی میخواهم و هر که از ایشان بگناهی مبتلا ست درخواست میکنم یا دران ماه توفیق توبه دهد یا از جهان بیرون برد تا دیگر در گناه نماند حضرت شیخ عبد القادر رضی الله عنه در انجا حاضر بودند

بود گفتند اگر حق سبحانه و تعالی مرا منزلتی دهد از و درخواست کنم که مریدان
من تا قیام قیامت بی توبه نمیرند و من بدین ضمان ایشانم پس شیخ
حماد گفتند که حق سبحانه و تعالی مرا بشارت داده بود آنچه او از خداوند خود
خواست حق تعالی قبول کرد نقلست که حضرت غوث اعظم جوان بودند
در صحبت حضرت شیخ حماد می‌نشستند روزی با ادب تمام در مجلس شیخ
نشسته بودند چون برخاستند بیرون رفتند شیخ حماد فرمودند
این عجمی را قدمی است که در وقت او بر گردن همه اولیا خواهد بود و هر آینه
مامور شود بآنکه بگوید قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله و هر آینه آنرا
بگوید و همه اولیا گردن نهند وفات شیخ حماد در ماه رمضان پانصد
و بیست و پنج هجری

حضرت غوث الثقلین شاه محی الدین سید عبد القادر الحسنی الحسینی رضی الله عنه

کنیت آن بادشاه مشایخ اندر طریقت و امام ایمه اندر شریعت
و محبوب ربانی ابو محمد است و نام شریف آن پیر زمانه سر دفتر رهنمایان
یگانه شرف زمانه فخر عباد و قطب صمدانی عبد القادر و هو ابن ابی صالح

موسی جنگی دوست بن ابی عبد الله بن یحیی زاهد بن محمد بن داود بن

موسی الجون بن عبد الله محض بن حسن مثنی بن حسن بن

علی مرتضی رضی الله عنهم و حسنی حسینی ازان جهت گویند که پدر عبد الله محض

حسن مثنی بن حسن بن علی مرتضی است رضی الله عنهم و مادر عبد الله

محض فاطمه بنت حسین بن علی مرتضی است رضی الله عنهم دیگر آنکه والده

ما جده آنحضرت نیز حسینی بوده اند و لقب محی الدین است سبب تلقیب

آنحضرت بمحی الدین آنست که فرموده اند روز جمعه از بعضی سیاحات

ببغداد می آمدم ناگاه به بیماری نحیف البدن متغیر اللون بگذشتم مرا گفت

السلام علیک یا عبد القادر جواب سلام باز دادم گفت نزدیک من

آی نزدیک او رفتم گفت مرا بنشان او را بنشاندم جسد او تازه شد

و صورت او خوب گشت و رنگ او صاف گردید از وی ترسیدم گفت

مرا میشناسی گفتم نه گفت من دین جد توام ضعیف شده بودم چنانکه

دیدی مرا خدا تعالی بتو زنده گردانید انت محی الدین او را بگذاشتم و بمسجد

جامع رفتم شخصی نعلین پیش پای من نهاد و گفت یا شیخ محی الدین چون

نماز بگذاردم خلق از هر طرف بر من هجوم کردند و دست و پای مرا می بوسیدند

بوسعید ند و می گفتند یا محی الدین و لقب آنحضرت در آسمان باز اشهب
چنانچه فرموده اند شعر انا بلبل الافراح املاء در جها ظفر
با و فی العلیاء باز اشهب ؛ و غوث الثقلین میگویند که تصرف
آنحضرت بر جن و انس بوده چنانچه آدمیان در مجلس آن غوث اعظم
حاضر می شدند و اسلام می آوردند و تایب می گشتند و افاده می گرفتند
جنیان نیز صف صف در مجلس حاضر میگشتند و اسلام می آوردند
و فایده ها حاصل مینمودند و آنحضرت می فرمودند که هر انس را اشایخ
است و هر جن را مشایخ است و هر ملک را و من شیخ کلم شیخ ابو سعید
عبد الله بغدادی رحمه الله گفته اند که عاجزه دختری فاطمه نام هشتاد
ساله بالای بام برآمده بود غایب شد بخدمت حضرت غوث الثقلین
رفتم و آن قضیه را گفتم فرمودند امشب در خرابه کرخ که محله ایست
از بغداد برو و بر زمین دایره بکش و وقت کشیدن دایره بگوی
بسم الله علی نیت عبد القادر و دران بنشین چون شب تاریک شود
طوایف جن بر تو خواهند گذشت بصور مختلفه هیچ خوف مکن و
بادشاه ایشان با لشکر بیاید و از تو پرسد بگوی شیخ عبد القادر

فرستاده است و قضیه دختر با و بگوی راوی گوید چنان کردم جنیان
صف صف بصور مختلفه میگذشتند و هیچ یکی نمیتوانست که نزدیک دائره
آید تا آنکه پادشاه ایشان بر اسپی سوار با جماعه از جنیان پیدا شد
و مقابل دائره بایستاد و مرا پرسید که حاجت تو چیست گفتم شیخ مرا
بر تو فرستاده است در حال از اسپ فرود آمد و زمین بوسید و بیرون
دائره بنشست و گفت چرا فرستاده است خبر غایب شدن دختر
با و گفتم فرمود تا آن دیو که دختر را برده بود حاضر کنند در حال آن
دیو را با دختر حاضر کردند گفتند از دیوان چین است آن دیو را گفت
ترا چه باعث شد که این دختر را از رکاب غوث ربودی گفت مرا
خوش آمد و در دل من جای کرد فرمود آنرا گردن زنند و دختر را
بمن داد گفتم مثل تو فرمان بردار شیخ را ندیدم گفت ما چگونه مطیع او
نباشیم که چون او از خانه بجمیع اجنه اقصای عالم نظر میکند از هیبت
او همه در فرار میشوند و چون حق تعالی اقامت قطب میکند او را متمکن
میگرداند بر جن و انس تجلی آنحضرت را بجهت آن گویند که اصل الیه
خوشتر آفاق از الابن تجلیش سیوم ولادت با سعادت آن بو شیر خوار در انجا

در اینجا واقع شده وآن ملکیست ورای طبرستان که آنرا جیلان وگیلان
وگیل نیز گویند وبعضی گفته اند جیل موضعیست بر کنار دجله یکروزه راه از
بغداد بطرف واسط ونیز موضعیست جیل نام نزدیک بداین ونسبت
این دو موضع هم گیلی وگیلانی وجیلانی میگویند اما جماعه که نسبت آنحضرت
باین دو موضع کرده اند صاحب روضة النواظر که از اکابر وقت بوده
وقول ایشان سند نیست نوشته اند که قول آنها غلط است وگفته اند
میتواند بود که آنحضرت درین موضع چند روز اقامت نموده باشد چنانچه
در برج عجمی اما اصل آنحضرت از ولایت گیلانست وصاحب معجم البلدان
آنحضرت را بموضع نشتیر که از مضافات ولایت گیلانست نسبت کرده
نسبت ارادت آنحضرت بدانکه ترتیب حضرت غوث الثقلین [illegible]
از روحانیت حضرت رسالت پناه محمدی صلعم است [illegible] خرقه آنحضرت از
شیخ ابوسعید مخزومی واز شیخ ابوسعید [illegible] که بالا ترتیب مذکور شده
نسبت خرقه شیخ معروف کرخی [illegible] امام [illegible]
[illegible] وازانجا ازآبای کرام حضرت گذشته است تا امام [illegible]
وهم صحبت آنحضرت شیخ حماد دباس اند رحمه الله وبا خضر علیه السلام

بسیار صحبت داشته اند و حنبلی مذهب بوده اند و فتوی بر مذهب
امام شافعی و امام احمد حنبل میداده اند شیخ بقای بن بطو گفته اند
روزی حضرت غوث اعظم بزیارت قبر امام احمد حنبل رفتند پس دیدیم
که امام از قبر خود بیرون آمد و آنحضرت را در کنار گرفت و گفت ای
شیخ عبد القادر محتاجم من بتو در علم شریعت و علم حقیقت و علم طریقت
کنیت والده مکرمه معظمه آنحضرت ام الخیر و لقب و نام امة الجبار فاطمه
بنت شیخ عبد الله صومعی است که از کبار مشایخ گیلان و مقتدای اولیای
زمان و مستجاب الدعوات بوده اند حضرت مولانا عبد الرحمن جامی
نوشته اند که شیخ عبد الله صومعی از زهاد بوده و مر او را احوال
عالی و کرامات ظاهر بوده وقتیکه در غضب شدی حق سبحانه و تعالی از برای
وی زود انتقام کشیدی و هرچه خواستی خدا تعالی چنان کردی و هرچیز
که پیش از وقوع آن خبر کردی چنان واقع شدی و والده ماجده
حضرت غوث الثقلین را بهره وافر بود از خیر و صلاح شیخ عبد الرزاق
ولد حضرت غوث اعظم فرموده اند وقتی که غوث صمدانی از صلب شریف
پدر برحم لطیف مادر حلول نمودند والده مکرمه معظمه ایشان در شصت [illegible]

شصت سالگی که زمان یاس است بوده اند و این کرامات آنحضرت
است والدهٔ آنحضرت از کبار نساء عارفات صالحات و اصحاب
و صاحب مکاشفات بوده اند ولادت با سعادت غوث اعظم
در جیلان اول شب ماه رمضان بسال چهار صد و هفتاد و بقولی
هفتاد و یک هجری بوده والدهٔ آنحضرت فرموده اند که چون فرزندم عبد
القادر متولد شد هرگز در ماه رمضان روز پستان نگرفتی و شیر نخوردی
یکبار هلال رمضان بجهت ابر پوشیده شده بود مردم از من پرسیدند
گفتم فرزندم امروز شیر نخورده است آخر معلوم شد که آنروز از ماه
رمضان بوده است و آنحضرت فرموده اند که در اوایل جوانی چون چشم
من بخواب گرم شدی آوازی می شنیدم که ای عبد القادر ترا برای
خواب نیافریده ام و چون بمکتب میرسیدم آواز ملایکه میشنیدم که می گفتند
برخیزید و جای دهید ولی خدا را و آنحضرت هژده ساله بودند که از
جیلان ببغداد آمدند و در سال چهار صد و هشتاد و هشت به بغداد
رسیده بتحصیل علوم مشغول گشتند اول بقرأت قرآن بعد ازین بفقه
و حدیث و دیگر علوم دینی و در اندک زمانی بر اقران خود فایق شده

و از همه مستا گشتند و در همین سفر اول شصت کس از قطاع الطریق بر دست
آنحضرت توبه کرده مرید شدند و در سال پانصد و بیست و یک بفرموده پیغمبر
و حضرت علی کرم الله وجهه که آب دهن مبارک در دهن آنحضرت انداختند
بر منبر برآمده مجلس وعظ نهادند و تا چهل سال در جمیع علوم دینی تکلم می
فرمودند وقت وعظ میفرمودند که ای اهل آسمان و زمین بیایید و بشنوید سخن
مرا و از من چیزی بیاموزید که نایب و وارث پیغمبر ام صلعم و در زمین و در دنیا
مجلس خلعتها عطا میشود و حق تعالی بر دلمن تجلی میکند و قریب هفتاد
هزار نفر در مجلس وعظ آنحضرت حاضر می شدند و چهار صد نفر کلام
آنحضرت را می نوشتند و هر گاه مجلس میشد از اثر آن کلام حقیقت
انتظام وجد و ذوق دو سه کس می مردند و شیخ ابو سعید قیلوی رحمة الله
گفته اند که در مجلس شیخ عبد القادر بارها پیغمبر صلعم و پیغمبران دیگر را صلوات
الله علیهم و ملائکه و اجنه را صف صف مشاهده میکردم کتاب غنیة الطالبین
و فتوح الغیب تصنیف آنحضرت است حلیه مبارک آنحضرت را در کتب
معتبره چنین نوشته اند نحیف البدن میانه بالا عریض الصدر کشاده
پیشانی گندم گون پیوسته ابرو و آواز آنحضرت بلند بوده و لباس [illegible]

و لباس بطریق علماء می پوشیدند گاهی طیلسان و گاهی جامه در بر میکردند
که قیمت یک گز آن بیک دینار بود و یک جبه زیاده میفرمودند که نمی پوشیم تا
نمی پوشانند و نمیخوریم تا نمیخورانند و نمیگوییم تا نمیگویانند و اگر کسی هدیه بخدمت
آنحضرت می آورد قبول می نمودند اما غیر از سلاطین و همان لحظه بحاضران
مجلس قسمت می فرمودند روزی امام المستنجد بالله خلیفه بغداد بخدمت
آنحضرت آمد و ده بدره زر پیش نهاد فرمودند حاجت نیست الحاح بسیار
نمود آنحضرت یک بدره را بدست راست و یکی را بدست چپ بر داشته
باهم بشپلیدند از آن خون روان شد فرمودند ای ابو المظفر از حد آنکه
شرم نداری که خونهای مردم میخوری و بر خود گرد میکنی و بدان با من برابر
می شوی در حال خلیفه بیهوش شد فرمودند بعزت معبود اگر حرمت
اتصال او به پیغمبر صلعم نبودی میگذاشتم که آن خون تا خانه او بر رفتی
و حضرت غوث اعظم هرگز پیش هیچ یکی از خلفا و صاحب حشمتی نرفته اند
و بر بساط آنها ننشسته اند و بجهت ایشان تعظیم نفرمودند و چون خلیفه
بخانه آنحضرت آمدی اندرون میرفتند و باز می آمدند تا قیام از برای او نباشد
در تکلم بخلیفه مبالغه بسیار می نمودند و خلیفه دست می بوسید و با ادب

می نشست و می گفت هر چه شیخ فرمایند بسر و چشم ما و چون رقم می نوشتند بدین
طریق که عبد القادر بتو چنین مشرف باید و فرمان لعبدر تو نافذ است و حکم او
مرترا سود مند و هر تو حجت چون رقم بر خلیفه رسید می نویسید و می بهر
گذاشتی گویند که هیچکس خوش خلق و شرمگین و کریم و مهربان تر آنحضرت نبوده
چنانچه هر یکی از همنشینان آنحضرت گمان بردی که از و نزد آنحضرت عزیز تری
نیست و هیچگاه جواب سایل را رد نفرمودی و هر بیماری که اطبا از علاج او
عاجز می آمدند او را بخدمت آنحضرت می آوردند و بمجرد رسیدن دست
مبارک شفا می یافت نقلست که دزدی بخانه آنحضرت در آمد نابینا شد
و هیچ نتوانست برد درین اثنا خضر علیه السلام در رسید و گفت یا ولی الله
یکی از ابدال فوت شده بهر که حکم فرمایند بجای او نصب کرده شود فرمودند
که در خانه ما شخصی بشکستگی افتاده است برو و او را بیرون آر و بجای آن
ابدال نصب کن خضر علیه السلام آمد و از آن خانه بیش آن بیگانه عصر آورد
و بیک نظر کیمیا اثر آنحضرت بینا گردید بمرتبه ابدالیت رسید چون در آن
بقعه شریف بغیر از معرفت و محبت الهی چیزی دیگر نبود پس در حقیقت
آن شخص بدزدی این متاع آمده بود ازین بود که آنحضرت او را بمطلب
او

بمطلب رسانیده اند و محروم نساخته اند و بمرتبه ابدالیت فایز گردانید گویند که
عزل نصب اقطاب و ابدال و اوتاد و سلب حال اولیا بدست ایشان بود
هر کرا میخواستند عزل می نموده بجای او دیگر را نصب میفرمودند چنانچه از ابدال
دمغات یافته بود کافری را از قسطنطنیه آورده سوی بروت او را گرفته محمد نام
گذاشتند و طاقی مبارک خود را بر سر او نهاده داخل آنجماعه نمودند و روزی
یکی از مردان غیب در هوا میرفت چون بر سمت الراس بغداد رسید در دل
گذرانید که در شهر بغداد هیچ مرد نیست حضرت غوث اعظم دریافته حال او را از وی سلب
نمودند و آن جوان از هوا بدرگاه آنحضرت افتاد و بالتماس شیخ علی هیتی از تقصیر
او درگذشتند توبه کرد باز در هوا پرواز نموده برفت و طریقه آنحضرت تمام شرع
بوده و اگر کسی را میدیدند که بر خلاف شرع شریف عمل میکند حال او را سلب
میکردند و میفرمودند که ای مردم اگر ادب شریعت نمی بود هر آینه خبر میکردم شما را
آنچه میخورید و ذخیره میکنید شما پیش من همچو شیشه اید می بینم آنچه در ظاهر و باطن شما
است یکی از اکابر بخضر علیه السلام در باب حضرت غوث اعظم سوال نمود فرمود
که حق تعالی هیچ ولی را بمقامی نرسانید مگر آنکه شیخ را مقامی برتر از آن داد و کاس
محبت خود نچشانید هیچکس را مگر آنکه شیخ را بهتر و گواراتر از آن داد و عطا فرمود

وگفت شیخ عبدالقادر فرد احبابست و غوث و قطب اولیای زمان خویش
وگویند که آن غوث صمدانی روزی در رباط خویش مجلس فرموده بودند و علما
مشایخ قریب صدتن حاضر بودند از انجمله شیخ علی هیتی بود شیخ بقای بن بطو
و شیخ ابوسعید قیلوی و شیخ ابو النجیب سهروردی عم شیخ شهاب الدین سهروردی
و شیخ جاکیر و قضیب البان موصلی و شیخ ابو المسعود و شیخ عزاز بطایحی و شیخ
منصور بطایحی و شیخ حماد بن مسلم دباس و خواجه یوسف بن ایوب همدانی
که پیر سلسله خواجگان نقشبند اند و شیخ عقیل بن منبجی و شیخ ابو بغزاد مغربی
و شیخ عدی بن مسافر و شیخ علی بن وهب سنجاری و شیخ موسی بن ماهین
زولی و شیخ احمد بن ابوالحسن رفاعی و شیخ عبد الرحمن طفسونجی و شیخ
علی بطایا و شیخ ماجد کردی و شیخ ابو محمد قاسم بن عبد منصور بصری و شیخ
ابو عمرو عثمان بن مرزوق و شیخ سوید سنجاری و شیخ حیات بن قیس حرانی
و شیخ ارسلان دمشقی و شیخ عبد الکریم الاکبر المعمر و شیخ ابو العباس الجوسقی
الصرصری و شیخ ابو حکیم ابراهیم بن دینار و شیخ مکارم اکبری و شیخ صدقه
بغدادی و شیخ یحیی دوری مرتعش و شیخ ضیاء الدین ابراهیم بن ابی عبد الله
بن علی جوینی و شیخ ابو عبد الله و شیخ ابو بکر الحامی المزین و شیخ جمیل و شیخ

وشیخ ابو محمد عبد الحق حریمی وشیخ ابو عمر الکیمامی وشیخ ابو حفص عمر بن ابی
النصر الغزال وشیخ مظفر الجمال محمد بن دربانی القزوینی وشیخ ابو العباس
احمد یمانی وشیخ ابو العباس احمد بن العربی وشیخ ابو عبد اللہ محمد المعروف
الخاص وشیخ ابو عمرو عثمان بن احمد شوکی کہ از رجال الغیب بودہ است
وشیخ سلطان بن احمد المزین وشیخ ابو بکر بن عبد الحمید شیبانی وشیخ
ابو العباس احمد بن الاستاد وشیخ ابو محمد احمد بن عیسی المعروف بالکوبہ
وشیخ مبارک بن علی الحلی وشیخ ابو البرکات بن سعدان العراقی وشیخ
عبد القادر بن حسن بغدادی وشیخ ابو السعود احمد بن ابی بکر عطار وشیخ
ابو عبد اللہ محمد الاوانی وشیخ ابو العسلی وشیخ شہاب الدین سہروردی
وشیخ ابو القاسم عمر بن مسعود البزاز وشیخ ابو الثنار محمود بن عثمان
البقال وشیخ حماد الدباب وشیخ عبد الرحیم فتادی مغربی وشیخ ابو عمرو
عثمان بن مرزوہ وشیخ مکارم نہر خالصی وشیخ خلیفہ بن موسی نہر
ملکی وشیخ ابو الحسن جوسقی وشیخ عبد اللہ قریشی وشیخ ابو البرکات
بن صخر اسوی وشیخ ابو الحق ابراہیم بن علی اغلب وشیخ غوث
رضی اللہ عنہم اجمعین وغیر ایشان نیز جمعے از مشایخ کبار در انجا بودند

دا نحضرت بالای منبر سخن میگفت درا ثنای سخن فرمودند قدمی هذه علی رقبة کل
ولی الله شیخ علی هیتی بر منبر بر آمده و قدم مبارک آنحضرت را گرفته بر گردن
نهاد و زیر دامن آنحضرت در آمد و سایر اولیا گردنها در پیش داشتند شیخ
ابو سعید قیلوی گفته اند که چون حضرت شیخ عبد القادر فرمود که قدمی هذه
علی رقبة کل ولی الله حضرت حق سبحانه و تعالی بر دل آنحضرت تجلی کرد و رسول
صلعم بر دست طایفه از ملایکه مقربین بحضر اولیای متقدمین و متاخرین که درانجا
حاضر بودند احیا با جساد خود و اموات بارواح خود خلعتی در آنحضرت پوشانیدند
و ملایکه و رجال الغیب مجلس آنحضرت را درمیان گرفته بودند و صفها در هوا
ایستاده و بر روی زمین هیچ ولی نماند مگر که گردن خود را پست کرد و گویند
که یک کس از عجم تواضع نکرد حال وی را سلب نمودند و ظاهر است که این قسم
دعوی از کمال عنایت بی نهایت الله و فرزندی و حمایت حضرت رسالت
پناه صلعم که همه اولیاء الله تواضع نمودند و فرمان ایشان را قبول کردند
و هیچ ولی باین مقام نرسیده ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل
العظیم ۵ و در اوایل حال آن غوث اعظم بعضی از مشایخ گفته اند که این جوان
عجمی را قدمی است که بر گردن جمیع اولیاء الله خواهد بود و از مشایخ کبار اکثر

اکثری صد سال پیشتر نیز از احوال آنحضرت خبر داده بودند چنانچه شیخ ابوبکر
بن هوار البطائحی قدس الله سره که از کبار متقدمان مشایخ عراق اند و صاحب
کرامات ظاهره و مقامات فاخره بودند و در خواب مرید حضرت صدیق
اکبر شده بواسطه خرقه از حضرت صدیق رضی الله گرفته اند و فرمودند که
از حق سبحانه و تعالی عهد گرفتم که جسدی که در روضه من در آید آتش آنرا
نسوزد و قبر ایشان در بطائح است و گوشت پاهای که از نزدیک قبر ایشان
می برند هرگز پخته نمی شد میگفته اند که اوتاد عراق هفت کس اند معروف کرخی
و امام حنبل و بشر حافی و منصور بن عمار و جنید بغدادی و سهیل
بن عبدالله تستری و شیخ عبدالقادر جیلانی قدس اسرارهم از ایشان
پرسیدند که شیخ عبدالقادر کیست فرمودند عجمی است شریف که در بغداد
خواهد بود ظهور او در قرن پنجم است و شیخ ابو محمد الشنبکی که مرید شیخ ابوبکر
بطایحی و از اعیان مشایخ عراق و صاحب خوارق بلند و مقامات
ارجمند بوده اند و قبر ایشان در حداویه است که از دیهای بطایح است
می فرمودند که شیخ عبدالقادر کسی است که اقتدا کرده شود با فعال او و اقوال
او و حق تعالی جمع دیگر را ببرکت او بمرتبهای عالی رساند و مباهات کند

روز قیامت با منتهای سابق و حضرت غوث الثقلین میفرمودند که هر ولی
بر قدم نبی میباشد و من بر قدم جد خودم صلعم و هر قدمی که جد من برداشت
و من برانجا نهادم مگر در قدم نبوت که راه نیست دران غیر نبی را و درین اشارت
بر کمال مرتبه ولایت و متابعت و پیروی آنسرور است صلعم نقلست از شیخ
شریف بن خضر حسن موصلی که گفت شنیدم از پدر خود که می گفت سیزده
سال خدمت حضرت شیخ عبد القادر رضی الله عنه کردم هرگز ندیدم که
مگس بر ایشان نشسته باشد یا خلط و خوی بیرون انداخته باشند
جمیع مشایخ وقت را روی ارادت با نحضرت بوده و امام یافعی گفته اند
که اکثری از مشایخ یمن بحضرت غوث اعظم نسبت درست کرده اند خواجه
معین الدین چشتی و شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سرهما
بملازمت انحضرت رسیده فیض و جمعیت باطن حاصل نموده اند نقل است
که پیش شیخ عقیل ذکر کردند که جوان عجمی عبد القادر نام در بغداد مشهور
شده است فرمودند او در آسمان مشهورتر است از انکه در زمین از شیخ
ابو بغزای مغربی که از اجله مشایخ مغرب بوده اند بعضی از اصحاب
گفتند به بغداد میرویم فرمودند چون انجا برسید زنهار که ترک ملازمت شیخ

شیخ عبد القادر نه نماید بخدا سوگند که در تمام عجم مثل او آفریده نشده
و در عراق مثل او دیده نشده و مشرق زمین مباهات میکند باو بعز و
و علم و کمال او برتر است از علم و کمالات اولیای دیگر و چون ایشانرا
ببینید سلام من برسانید و بگوئید که مرا فراموش نکند گویند که آنحضرت
فرموده اند که بیست و پنج سال در بیابانهای بقدم تجرید در سیاحت بودم
چهل سال بوضوی عشا نماز بامداد گذارده ام و پانزده سال بعد
از ادای نماز عشا بیکپای ایستاده ختم قرآن میکردم تا سحر شبی نفس
من آرزوی خواب کرد و گفت چه شود اگر یک ساعتی بخسپی گفتم
او نشنیدم و همانجا بیکپای ایستاده ختم قرآن کردم و خواب بصورتی
پیش من متشکل شده می آمد و من بغضب بانگ بروی میزدم دفع
میشد و میفرمودند چهل چهل روز روزه میداشتم در بیابان عراق یازده
سال در برج عجمی اقامت میکردم و بسبب اقامت من آنرا برج عجمی
میگویند نقلست از شیخ عبد الرزاق فرزند آنحضرت که غوث اعظم
میفرموده اند که مرا دست کاغذی داده شد بمقدار درازی انتهای
نظر دیدم که نام اصحاب و مریدان من که تا قیام قیامت نسبت خود

بمن درست خواهند کرد در انجا ثبت نموده اند و حکم شد که همه را هم
بخشیدیم نقلست که آنحضرت میفرمودند که قسم بعزت و جلالت او که
قدم بر ندارم از پیش پروردگار خود تا روان نکند مریدان مرا با من بسوی
بهشت و آنحضرت فرموده اند که اگر مرید من در مشرق باشد و من در
مغرب باشم و برهنه شود عورت او را از آئینه بپوشم از مغرب در مشرق
او را نقلست از شیخ عمران که وقتی با آنحضرت عرض کردم که اگر شخصی
خود را مرید حضرت بگوید و دست بیعت بشما نداده باشد و خرقه از شما
نپوشیده باشد ما او را از اصحاب حضرت شماریم یا نه فرمودند بلی
هر که خود را بمن نسبت کند قبول کند او را حضرت حق سبحانه و تعالی
و بیامرزد گناهان او را و او از جمله اصحاب من است نقلست که شیخ
عمر بزار که آنحضرت می فرمودند که نغرید حسین بن منصور حلاج و کسی نبود
در زمان او که دستگیری او کند اگر من می بودم دستگیری او
میکردم هر کسیکه از مریدان من باشد و بلغزد مرکب او را تا قیام قیامت
دستگیری کنم بشارت باد هر کسانیکه پیر ایشان شیخ عبد القادر و امام
ایشان ابو حنیفه و پیغمبر ایشان محمد الرسول الله صلعم و خوشا حال

حال آن سعادتمندان و نیک بختانی که باین سعادت عظمی مشرف
شده اند و درین درگاه نسبت ارادت و بندگی را درست کرده اند
امید که این حقیر نیز از کمترین بندگان و نیازمندان این درگاه است
بتوجه آنحضرت پیر دستگیر در دنیا و آخرت نجات یابد و داخل منسوبان
آن درگاه والا جاه باشد نقلست که آنحضرت میفرموده اند هر مسلمانی
که بر مدرسهٔ من گذشته است یا روی مرا دیده است عذاب گور و قیامت
ازو تخفیف کرده شود راوی گوید که مردی از همدان بر آنحضرت آمد و گفت
پدر من وفات یافته است اورا در خواب دیدم گفت مرا در گور عذاب
میکنند بخدمت شیخ عبد القادر برو و التماس دعا کن شیخ گفت
او وقتی بمدرسهٔ من گذشته است گفت آری شیخ ساکت شدند
روز دیگر آمرد بیامد و گفت پدر خود را در خواب دیدم بغایت خوش
و خورم و خلعت سبزی در بر پوشیده میگفت که عذاب از من برداشتند
و این خلعت ببرکت شیخ عبد القادر بمن دادند بر تو باد که همیشه در
خدمت حضرت شیخ باشی سعادتمند چشمیکه آن جمال را دیده باشد
و دولتمند آن گوشی که آن آواز شنیده باشد و طالع سعد شخصی

که بر آن مدرسه گذشته باشد شیخ علی بن هیتی گفته که هیچ خرقه
را با برکت تر و هیچ طائفه را سرفراز خرقه و طاقیه شیخ عبد القادر
ندیده ام و هیچ روز را مبارک تر از آن روز که آنجمال را میدیدم ندیدم
یکی از اهل یمن گوید که عزیمت اسلام کردم و در خاطر داشتم که پیش
بهترین اهل یمن باین سعادت مشرف کردم و در خواب دیدم که حضرت
عیسی علیه السلام می فرمودند که ببغداد برو و بر دست شیخ عبد القادر
اسلام آر که بهترین اهل زمین است و شیخ ابو عمرو بن مرزوق
گفته اند شیخ عبد القادر شیخ و امام ماست هر که درین زمان براه
الهی سیر دو و حالی یا مقامی باو دهند پس شیخ عبد القادر امام
اوست و حق تعالی عهد گرفته است از اولیای وقت که امر او را
قبول کنند هر فیضی که از رسول صلعم باصحاب میرسید درین زمان از
شیخ عبد القادر باولیای وقت میرسد و بمراتب جمیع اولیاء الله
اطلاع دارد و هیچکس را بر مرتبه شیخ اطلاع نیست و در نظر هیچ یکی
را بجز خدا و رسول برو ستی نیست و آنحضرت میفرمودند که میخواستم
در صحرا تنها باشم لیکن حق سبحانه و تعالی نفع خلق را بمن بازه

باز بسته است و تا حال صد هزار کس بر دست من توبه کرده نقلست
از شیخ ابو محمد محلی که گفته اند روزی در بغداد بزیارت حضرت شیخ
عبد القادر رضی الله در آمدم و مدتی در خدمت ایشان ماندم چون
عزیمت مراجعت مصر کردم از آنجهت دستوری خواستم مرا وصیت
کردند که از هیچ کس چیزی نخواهی و انگشت مبارک خود را در دهن من
انداختند و فرمودند که این را بمک و باز گرد همچنان کردم از بغداد
تا بمصر آب و طعام احتیاج نشد و قوت در زیادتی بود نقلست که
از شیخ ابو المظفر اسمعیل که وقتی شیخ علی بن هیتی بیمار شد و حضرت
غوث اعظم بعیادت شیخ رفتند و در آن موضع دو درخت خرمای خشک
شده بود و از مدت چهار سال اصلا بار ورنمی شد پس غوث الثقلین
در زیر یک درخت وضو ساختند و در زیر درخت دیگر دو رکعت نماز
گذاردند و بعد از آن هفته هر دو درخت سبز شدند و باره گرفتند نقلست
که وقتی شخصی بخدمت آنقبله حاجات آمد و گفت که عورت من
حامله است و مرا آرزوی پسر است فرمودند خواهد شد چون وضع
حمل شد زن آنمرد را دختر زاد و آنرا برداشته بخدمت آنحضرت

آورد و گفت که این دختر است فرمودند در خانه در آی و این را به پیچ و
بپیچ که چه میشود چون بموجب فرموده عمل کرد همان لحظه آن دختر پسر شد
نقلست از شیخ ابو السعود که حضرت غوث صمدانی میفرمودند که آفتاب
دنیا مهتاب بر نمی آیند تا بر من سلام نکنند و سال و ماه و هفته و روز
بر من آمده سلام میگویند و آنچه از خیر و شر در ایشان مقدر شده
خبر میدهند و شیخ سیف الدین عبد الوهاب ولد غوث اعظم فرموده اند
که هیچ ماهی از ماهها نبودی مگر که پیش ازان که نوشدی بیامدی
پیش والد من اگر چنانچه دران ماه بدی و سختی مقدر شده بوده
در صورتی ناخوش آمدی و اگر نعمت و خیر مقدر شده بودی بصورت
نیکو بیامدی آخر روز جمعه سلخ جمادی الآخری سال پانصد و شصت
جمعی از مشایخ در صحبت آنحضرت نشسته بودند که جوانی خوب روی
درآمد و گفت السلام علیک یا ولی الله من ماه رجبم آمده ام تا ترا
تهنیت گویم و در من هیچ بدی و سختی مقدر نشده است درآن ماه رجب
هیچ ندیدند مردم مگر خیر و نیکوئی چون روز یکشنبه سلخ رجب شخصی کریه
المنظر آمد و گفت السلام علیک یا ولی الله من شهر شعبانم آمده ام

آمده ام که ترا تهنیت گویم مقدر شده است در سن موت و فنای
خلق در بغداد و گرانی در حجاز و قتل و کشش در خراسان چون ماه
شعبان آمد هر چه هر جا گفته بود واقع شد و آنحضرت در ماه رمضان
چند روز بیمار شدند روز دوشنبه بیست و نهم رمضان جمعی از مشایخ
پیش آنحضرت حاضر بودند چون شیخ علی هیتی و شیخ نجیب الدین
سهروردی و غیرهما شخصی با بهاء و وقار تمام در آمد و گفت السلام علیک
یا ولی الله من ماه رمضانم آمده ام که عذر کنم از آنچه بر تو مقدر شده
بود و من وداع کنم ترا که این آخر اجتماع منست با تو پس بازگشت
و آنحضرت در ربیع الآخر سال دوم برحمت حق پیوستند در رمضان
دیگر در نیافتند وفات آنحضرت بعد از نماز عشا شب شنبه هشتم
یا نهم ماه ربیع الآخر سال پانصد و شصت و یک هجری روی داده و بعضی
یازدهم ربیع الآخر گفته اند و بقولی سیزدهم و بقولی هفدهم ماه مذکور
بوده اما اصح قول نهم ماه است و مدت عمر شریف آنحضرت
بقول اول سال ولادت نود سال هفت ماه و نه روز است و
بقول ثانی هشتاد و نه سال و هفت ماه و نه روز بوده و عرس

آنحضرت در ہندوستان یازدہم و بعضی بعدہم میکنند اما در بغداد
ہفدہم است و این فقیر عرس را شب نہم میکند که صحیح ترین اقوال
قول نہم است آورده اند روز وفات آنحضرت اکثر از مشایخ حاضر بودند
شیخ عبد الوہاب ولد آنحضرت طلب وصیت نمودند فرمودند که
علیک بتقوی الله و طاعته یعنی لازم گیر پرہیزگاری را که خالص از برای
خدا تعالی باشد و لازم گیر طاعت اورا ولا تخف احدا و لا ترج
یعنی بیم و امید بغیر از حق تعالی از ہیچکس مدار و کل الحوائج الله
و اطلبوا منه و بسپار ہمه حاجت ہا را بحق تعالی و بطلب حاجت ہا
را ازو لا تثق باحد سوی الله و اعتماد مکن ہیچکس مگر بخدای
خذ التوحید التوحید جماع الکل یعنی لازم گیر توحید را و تکرار برای
تاکید است که بر توحید اجماع کل است و جمیع مشایخ و سادات
این قوم را بر توحید اتفاق است و بعد ازان با اولاد و امجاد خود که
در گرد آنحضرت نشسته بودند میفرمودند بر خیزید و جای دہید
و ادب ایشان بجا آرید که اینجا رحمت عظیم در نثار است و جای تنگ
مدارید بر ایشان و میفرمودند علیک السلام و رحمة الله و یک شبانه روز

روز این کلمات بسیار میفرمودند انا لا ابالی بشی و لا بملک الموت
یعنی من از هیچ چیز باک ندارم و از ملک الموت هم باک ندارم قبر آنحضرت
در مدرسه باب الازج واقع شده که در شهر بغداد است و شیخ ابو سعید
مخزومی در حیات خود آنحضرت داده بودند بزار و تبرک و حق سبحانه
و تعالی چنانچه آنحضرت را در ایام حیات بر تمام عالم تصرف داده بود بعد
از وفات در قبر نیز همان تصرف داده است چنانچه امام عبدالله یافعی
رحمة الله علیه گفته اند کسی که صاحب حال باشد و در بغداد داخل شود در زیارت
محبوب سبحانی شاه عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه نکند حال او سلب
شود نقلست از شیخ عبدالوهاب و شیخ عبدالرزاق رحمهما الله که روزی
حضرت والد بزرگوار در مدرسه باب الازج شیر تناول میکردند شیر
خوردن ترک دادند و تا دیری غایب بودند بعد ازان فرمودند
فتح شد بر دل من هفتاد در از درهای لدنی که وسعت هر دری برابر بوسعت
آسمان و زمین است و روزی فرمودند که شرق و غرب و بحر و بر
و جبل مرا تسلیم کردند و هیچ ولی نماند که در انوقت بمن تسلیم نکرد و شیخ
عمر بزار رحمه الله گفته اند که غوث اعظم فرمودند هرکه در کربتی بمن استغاثت نماید

کند دور کردانم آن کربت را از و هر که در شدتی بنام من ندا کند خلاصی
بخشیم او را از آن شدت شیخ ابو عمرو صبریفی و شیخ ابو محمد عبد الحق
گفته اند که وقتی روز سه شنبه سوم ماه صفر در خدمت حضرت غوث
الثقلین در مدرسه بودیم پس آنحضرت برخاسته وضو کردند و دو رکعت
نماز گذاردند چون از نماز فارغ شدند نعره بلند با هیبت بر آورده یکی
از نعلین چوبی که در پای مبارک آنحضرت بود در هوا انداختند و آن
از نظر غایب شد و بعد از آن نعلین دیگر در هوا بینداختند آن نیز از نظر ناپدید گشت
و آنحضرت بنشستند هیچکس را مجال آن نشد که از معنی سوال کند بعد از
بیست و سه روز قافله از بلاد عجم بیاید و گفتند ما را نذریست برای
حضرت شیخ غوث اعظم فرمودند بستانید ایشان بکمین حریر و جامها
از خز و مقداری زر و نعلین آنحضرت را آورده بنهادند غوث اعظم
فرمودند این نعلین را از کجا یافتید گفتند روز سه شنبه سوم ماه
صفر در راه بودیم ناگاه راه زنان بیرون آمدند و قافله ما را غارت
کردند و بعضی را بکشتند و تمام اموال را برده در یک وادی فرود آمدند
و قسمت میکردند ما گفتیم حضرت شیخ عبد القادر را در بنوقت یاد آریم

ریم در حال برای حضرت شیخ نذر کردیم و در همین اثنا دو نعرهٔ عظیم
شنیدیم که هیبت آن تمام وادی را درگرفت و دیدیم راهزنان
سخت مضطرب و عاجز بر ما آمدند گمان بردیم که مگر طائفه دیگر از راه
زنان بر ایشان تاختند ما را گفتند بیائید و مال خود را گرد آورید و
به بینید که بر ما چه مصیبت رسیده است رفتیم و دیدیم که هر دو سردار
ایشان مرده افتاده است و این نعلین با آب تر نزدیک ایشانست
پس مالهای ما را بما باز دادند و گفتند این واقعه بزرگست نقلست که شخصی
بخدمت حضرت غوث اعظم آمد و گفت مرا زوجه ایست که او را صرع
می آید و جمیع افسون گران در کار او درمانده اند حضرت قطب ربانی
فرمودند اگر بار دیگر بیاید در گوش او بگوی که ای خناس شیخ عبد
القادر مقیم است ببغداد و میفرماید که تو باز نیائی و اگر آمدی هلاک
کنم راوی گوید بفرموده حضرت شیخ عمل نمودم دیگر زوجه من هرگز
مصروع نگشت امام عبد الله یافعی گوید که بعد ازان هیچکس در بغداد
مصروع نشد و بعد از وفات آنحضرت مصروع میشدند روزی
عجوزه بخدمت غوث اعظم آمد و پسر خود را همراه آورد و گفت دل

با خضر علیه السلام ملاقات نمودم گفتم حکایت عجیبی که ترا با اولیای حق
گذشته باشد بگوی گفت وقتی در کنار بحر محیط میگذشتم و آنجا جای
آدمی و غیر نبود ناگاه دیدم مردی کلیم پیچیده خفته است در خاطر من
گذشت که ولی خداست او را گفتم برخیز و بندگی کن گفت ای ابو العباس
برو و بنفس خود را مشغول دار گفتم مرا چگونه شناسی گفت تو خضر نبی
باید اکنون بگو که من کیستم مناجات کردم یارب من نقیب اولیایم و این
را نشناسم ندائی شنیدم که ای ابو العباس تو نقیب اولیا هستی و لیکن
کسانیکه ایشان مرا دوست میدارند و این ازان طائفه است که من
ایشان را دوست میدارم آن مرد روی بمن کرد و گفت ای ابو العباس
شنیدی گفتم آری مرا دعا کن گفت از تو دعا میخواهم گفتم چاره
نیست گفت وفقک الله نصیبک سنه گفتم زیاده کن در حال از
نظر من غایب شد و هیچ ولی را ممکن نبود که از نظر من غایب شود
و از انجا پیشتر رفتم بر توده ریگی که بغایت بلند بود و بالای آن توده
دیدم که چشم را خیره میکرد دیدم آنجا عورتی کلیمی نو پیچیده خفته
است مشابه کلیم آن مرد خواستم که بپای بیدار سازم ندا شنیدم که باد ب

باش بآنکسانیکه ما ایشانرا دوست میداریم پس ساعتی نشستم تا بیدار شد
گفت الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی و الیه النشور و الحمد لله الذی
آنسنی و اوحشنی عن خلقه بعد ازان بمن گفت یا ابو العباس اگر
پیش ازین با دب می بودی بهتر میبود گفتم بالله علیک تو زوجه
آنمرد باشی گفت بلی درینجا عورتی از ابدال نقل کرده بود حق تعالی
بجهت غسل و تکفین او مرا اینجا آورده چون ازان فارغ شدم او را
برداشتند و بسوی آسمان بردند گفتم مرا دعا کن گفت ای ابو العباس
دعا ازتست گفتم چاره نیست گفت وفرک الله نصیبک منه گفتم
زیادت کن گفت ملامت نکنی اگر از نظر تو غایب شوم در حال نگاه کردم
او را ندیدم راوی می گوید از خضر علیه السلام پرسیدم مثل اینطایفه
احباب را سرقومی باشد که رجوع ایشان بدو بود گفت آری
گفتم در عهد ما کیست گفت شیخ عبد القادر رضی الله عنه و او از افراد
است درینباب این فقیر گفته **بیت** عاشق یار خویش جمله
جهان ؛ ای خوش آنکس که یار عاشق اوست + و صاحب فتوحات
میگوید که مفردان جماعتی اند که از دایره قطب خارج اند و خضر علیه السلام

السلام از ایشان بست و رسول با صلعم پیش از بعثت از ایشان
بودند و این احوال و کرامات حضرت غوث اعظم که مرقوم گشته اند
هزار یکی و از بسیار اندکیست که حضرت مولانا عبد الرحمن جامی از تاریخ
الامام عبد الله یافعی در نفحات الانس نوشته اند که کرامات شیخ
عبد القادر رضی الله بیرون از حد و نهایت است و خبر کرده اند مرا
بهر گاهی ایمه که کرامات حضرت ایشان بتواتر یا نزدیک بتواتر رسیده
و باتفاق ثابت شده که کرامات که از ایشان بظهور رسیده از دیگر
مشایخ ظاهر نشده و اگر آنچه از آنحضرت در ایام حیات بظهور رسیده
و آنچه الحال نیز مشاهده نموده میشود و جمع کند کتاب کلانی میشد
ازینجهت بهمین قدر اختصار نموده و خوارقی که از آنحضرت ظاهر گردید
و میگردد در حقیقت معجزه رسول است صلعم چنانچه حضرت ملا عبد الرحمن
جامی قدس سره فرموده اند بیت از ولی خارقی که مسموع است
معجزه آن نبی متبوع است ۞ اول شبی که این کمترین مریدان از
شروع در نوشتن ذکر حضرت پیر دستگیر غوث اعظم نموده در واقعه
خود را ببغداد یافت در گنبد مبارک آنحضرت و بطواف حضرت امام

و حضرت غوث اعظم رضی الله عنهما مشغول بود از سعادت
ین شرف عظمی مشرف گشت دیقین این فقیر شد که
ن کتاب مقبول گشت الحمد لله علی ذلک

غوث الثقلین را ده پسر است
اول شیخ سیف الدین عبد الوهاب

ره ایشان بزرگترین فرزندان حضرت غوث اعظم اند و علوم
باطنی از والد بزرگوار خود کسب نموده اند و از جمیع علوم بهره تمام
و بعد از غوث اعظم در مدرسه آنحضرت وعظ میفرمودند
صحبت ایشان خلق بهره مند میگشتند نقلست از شیخ
الوهاب که می گفتند وقتی در بلاد عجم مسافر شدم و از انواع
و فنون حکم حاصل کرده ببغداد آمدم و از والد بزرگوار اذن
ستم که در حضور ایشان وعظ گویم رخصت دادند بالای منبر برآ
اع علوم و مواعظ بیان کردم هیچکس را در دل اثر نکرد و اب
دیده نیامد اهل مجلس از والد درخواست کردند که وعظ فرمایند
من فرود آمدم و حضرت ایشان بر منبر برآمده فرمودند که شجاعت

کہ شجاعت صبر یکساعت است بمجرد استماع اینکلمه از اہل مجلس
فریاد و فغان برخاست من ازینمعنی پرسیدم فرمودند تو متکلم مستی
بخود و من متکلم هستم بغیر ولادت ایشان در ماه شعبان سال پانصد
دوازده بود وفات شب بیست و پنجم ماه شوال سال ششصد و سه
هجری بود و قبر ایشان در بغداد است و ایشانرا دو پسر بوده
شیخ ابو منصور عبد السلام و شیخ ابو الفتح سلیمان عالم و عامل
و کامل بوده اند رحمهما الله ٭

حضرت شیخ شرف الدین عیسی رحمه الله

کنیت ایشان ابو عبد الرحمن است فرزند حضرت غوث اعظم اند
و جمیع علوم را در خدمت والد ماجد خود کسب نموده بعد از ان
حضرت درس حدیث و فقه و وعظ میفرمودند و کتاب جواهر الاسرار
در علم صوفیه که مشتمل بر حقایق و معارف است تصنیف ایشانست
و حضرت غوث صمدانی کتاب فتوح الغیب را بجهته ایشان تصنیف
کرده اند وفات ایشان در مصر سال پانصد و هفتاد و سه هجری بود

شیخ شمس الدین عبد العزیز رحمه الله

کنیت ایشان ابوبکر است فرزند حضرت غوث اعظم اند و ایشان نیز
کسب علوم ظاهر و باطنی از والد بزرگوار خود نموده اند و بسیارے
از برکت صحبت ایشان فیض حاصل کرده اند و ایشان جانب
سنجار عزیمت نموده بهمانجا متوطن گشت ۵

حضرت شیخ تاج الدین ابوبکر عبد الرزاق قدس سره

کنیت ایشان عبد الرحمن و ابو الفرح است فرزند غوث اعظم
و ایشان نیز تحصیل علوم از خدمت والد شریف خود نموده اند و مفتی
عراق بوده اند و ایشانرا در علوم قدرت تمام بوده و رساله جلاء الخاطر
راکه ملفوظ والد بزرگوار ایشان ست بخط ایشان این مرید با اخلاص دارد
و دران نوشته اند که حضرت غوث اعظم میفرمودند که طامع خالی ست چون
حروف طمع قبر ایشان در بغداد است ۵

حضرت شیخ ابو اسحق ابراهیم قدس الله سره

فرزند غوث اعظم اند قدوه اولیا و اکمل اتقیا بوده اند علوم ظاهر
و باطن را از انحضرت بدرجه کمال کسب نموده و خلق بسیاری از فیض
صحبت ایشان بدرجه کمال رسیده اند تفکر و سکوت بر ایشان

ایشان غالب بوده درزهد و ورع را بمرتبه کمال داشتند و ازحیای
پروردگار خود سی سال سر بالا نکردند و ولادت ایشان در سال
پانصد و بیست و هشت هجری و وفات در ششم ماه شوال سال ششصد
و بیست و سه بود و قبر ایشان نزدیک قبر والد بزرگوار است و از
ایشان منقول است که روزی والد من برای نماز جمعه بیرون آمدند
و من با دو برادر در خدمت ایشان بودم ناگاه دیدم که سه بار خمر برای
سلطان می برند و از ایشان بوی بد می آید و سرهنگان همراه اند
حضرت غوث اعظم فرمودند که بایستید آنها ایستادند و دواب را
بتعجیل میراندند آنحضرت فرمودند که بایستید در حال همه فریاد برآوردند
و بر جای بماندند هرچند آن سرهنگان میزدند دواب از جای حرکت
نمیکردند در حال سرهنگان را قولنج گرفت و بر زمین افتادند و
می طپیدند پس همه فریاد برآوردند که ما توبه کردیم فی الحال قولنج
برطرف شد و خمر به که مبدل گشت آنحضرت بمسجد رفتند و این
خبر بسلطان رسید و بخدمت آنحضرت آمده از جمیع محرمات توبه کرد
گویند که روزی شیخ عبد الرزاق مردان غیب را در مجلس والد ماجد

خود درہوا دیدہ بتر رسیدند حضرت غوث اعظم فرمودند مردان غیب اند
مترس که تو نیز از بیجا(؟)ہ ایشانی از ایچ پسر بودہ شیخ ابو صالح نصر
شیخ ابو القاسم عبد الرحیم شیخ ابو محمد اسمٰعیل شیخ ابو المحاسن
فضل اللہ و شیخ جمال اللہ که ایشان درصورت با غوث صمدانی
بسیار مشابه بودند و ہمگی در خدمت عم بزرگوار خود شیخ عبد الوہاب
کسب علوم صوری و معنوی نمودہ ہر یک کامل مکمل گشته اند

حضرت شیخ ابو الفضل محمد قدس سرہ

ولد حضرت غوث اعظم اند و علوم ظاہر و باطن را در خدمت والد بزرگوار
خود کسب نمودند و کامل گشته اند وفات ایشان در بغداد بست
و پنجم ذیقعدہ سال ششصد ہجری بودہ ھ

حضرت شیخ ابو عبد الرحمن عبد اللہ

فرزند حضرت غوث الثقلین اند و اکتساب علوم صوری و معنوی
از خدمت والد بزرگوار خود کردہ اند محدث و فقیه گشته اند وفات
ایشان بست و ہفتم ماہ صفر سال پانصد و ہشتاد و ہفت ہجری
بودہ و قبر در بغداد است ایشان را دو پسر بود شیخ ابو محمد عبد الرحمن

عبد الرحمن و شیخ ابو محمد عبد القادر که کنیت و نام ایشان موافق جد
بزرگوار است جمیع علوم را از والد ماجد و عم خود شیخ عبد الرزاق کسب
نموده عالم و کامل گشته بودند ه

حضرت شیخ ابو زکریا یحیی رحمه الله

ولد حضرت قطب ربانی اند و اکتساب علوم فقه و حدیث از والد
بزرگوار خود نموده اند فاضل و کامل گشته اند ولادت ایشان در
ششم ربیع الاول سال پانصد و پنجاه هجری بوده و وفات
در شب برات سال ششصد هجری است و قبر ایشان
در بغداد متصل قبر برادر ایشان شیخ عبد الوهاب است

حضرت شیخ ابو نصر موسی قدس سره

آخرین فرزند حضرت غوث اعظم ایشانند و تحصیل علوم در خدمت
والد شریف خود نموده فقیه و محدث و عارف و کامل گشته بودند
ولادت ایشان در سلخ ربیع الاول سال پانصد و سی و نه بوده
و بدمشق رفته و متوطن شده و در همانجا شب غره جمادی الآخر
سال ششصد و سیزده هجری بوده وفات نموده اند و قبر ایشان

نیز در دمشق است ذکر مریدان بی واسطه و با واسطه غوث اعظم اگرچه
مریدان آنحضرت زیاده از آنند که در شمار آیند خصوصاً در ولایت
هندوستان که مسلمانان اکثر مریدان این سلسلهٔ علیه اند و کافران
نیز معتقد چنانچه متعارف شده که مسلمانان و کافران شب جمعه نذر
آنحضرت بفقرا بخش می کنند ‌ؕ

حضرت شیخ علی بن هیتی

از کبار مشایخ بطایح اند و مرید شیخ تاج العارفین ابوالوفا و
ایشان مرید شیخ ابو محمد شنبکی و ایشان مرید شیخ ابوبکر بن هوار
و ایشان اویسی صدیق اکبر رضی الله پیوسته در خدمت حضرت
غوث اعظم می بودند و فایدها میگرفتند وقتیکه آنحضرت فرمودند
قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله اول کسی بالای منبر رفت و
قدم آنحضرت را بر گردن خویش نهاد و بزیر دامن مبارک در آمده
باین سعادت مشرف شد ایشان بودند گویند روزی غوث اعظم
وعظ میفرمودند و شیخ علی هیتی در برابر آنحضرت نشسته بودند شیخ را خواب
گرفت غوث اعظم اهل مجلس را گفتند خاموش باشید از منبر

از منبر فرود آمده در پیش شیخ با دب ایستادند و جانب وی می نگریستند
چون شیخ علی بیدار شد آنحضرت گفتند که رسول صلعم را در خواب
دیدی گفت آری غوث اعظم فرمودند من برای او بادب ایستاده
بودم بچه چیز وصیت کردند ترا گفت بملازمت تو بعدازان از شیخ
علی پرسیدند از معنی آنچه غوث اعظم فرمودند که من از برای
آن بادب ایستاده بودم شیخ گفت آنچه من بخواب میدیدم آن
حضرت به بیداری میدید و حضرت غوث الثقلین ایشان را بسیار
ستایش میکردند و می فرمودند که هرکس از اولیای الهی از
عالم غیب و شهادت داخل بغداد میشود او مهمان منست و من
مهمان شیخ علی بن هیتی و چون شیخ از زیر آن که محل اقامت
ایشان بود بملازمت حضرت غوث اعظم میرفتند بمریدان
خود می گفتند که غسل کنید و خود نیز غسل میکرد با نها میگفتند
که جزدار باشید و خاطر نامی خود را نگاهدارید که پیش سلطان
میرویم و چون بخدمت حضرت غوث اعظم میرسیدند آنحضرت
میفرمودند برای چه ملاحظه میکنید شما از اکابر عراقید شیخ میگفتند

که بادشاه عراق توئی از تو ملاحظه میکنیم و هرگاه امان دهی امینا
بیشویم حضرت غوث اعظم پیغام نمودند لا خوف علیکم منقولست
که روزی شیخ به نهر ملک میرفتند دیدند که میان اهل ده دو گروه بر سر
مرده نزاع است ایشان بر سر آن ایستاده گفتند ای بندهٔ خدای
آنمرد برخواست و چشم کشاده بشیخ گفت چنانچه حاضران شنیدند
که فلان بن فلان مرا کشته و بیفتاد و بمرد و از کرامات شیخ علی
هیتی نقل کرده اند که اگر شیر روبروی شخصی بیاید و از نام
ایشان را بگیرد و برگردد وفات ایشان در سال پانصد و شصت
هجری بوده و مدت عمر صد و بیست سال و قبر در زریران است

حضرت شیخ ابو عمرو صریفینی قدس سره

نام ایشان عثمان است و مرید حضرت غوث الثقلین است گفته
اند که بدایت کار من آن بود که شبی در صریفین روی در آسمان
کرده به پشت افتاده بودم دیدم که در هوا پنج کبوتر میگذرد و یکی
میگفت سبحان من عنده خزاین کل شیء و ما ننزله الا بقدر معلوم
و دیگری میگفت سبحان من اعطی کل شیء خلقه ثم هدی و دیگری

و دیگری میگفت سبحان من بعث الانبیاء حجتہ علی خلقہ وفضل علیہم محمدا صلی اللہ علیہ وسلم و دیگرے می گفت کل ما فی الدنیا باطل الا ما کان اللہ ورسولہ و دیگرے می گفت یا اہل الغفلۃ عن مولاکم قوموا الی ربکم رب کریم یعطی الجزیل ویغفر الذنب العظیم چون آنرا شنیدم بیخود شدم وقتیکہ بخود آمدم دوستی دنیا وآنچہ در دنیاست از دل من رفتہ بود چون بامداد شد باخدا تعالی عہد کردم کہ خود را تسلیم شخصے کنم کہ مرا بخدا تعالی رہنمائی کند روان شدم ونمی دانستم کہ کجا میروم ناگاہ پیری نیکو دیدار با ہیبت و وقار پیش آمد و گفت السلام علیک یا عثمان جواب سلام گفتم وسوگند بوے دادم کہ تو کیستی کہ نام مرا دانستی گفت من خضرم پیش شیخ عبد القادر بودم گفت یا ابو العباس دوش مردی را در صحنین جذبہ رسیدہ وقبولی یافتہ واز بالای ہفت آسمان ویرا ندا آمدہ کہ مرحبا بک عبدی با خدای خود عہد کردہ است کہ خود را تسلیم شخصے کند بروی ویرا پیش من آر پس مرا گفت یا عثمان عبد القادر سید العارفین وقبلۃ الواقفین درین اوقت ہست

لازم بگیر ملازمت و خدمت و تعظیم و احترام او را من خود حاضر
نشدم مگر که خود را در بغداد دیدم و خضر علیه السلام غایب شد
پیش شیخ عبد القادر درآمدم گفت مرحبا ای عثمان زود باشد
که خدا تعالی ترا مریدی دهد نام وی عبد الغنی بن نقطه که مرتبهٔ وی
بلند تر باشد از اولیای بسیار و خدا تعالی بوی مفاخرت کند
بر ملائکه بعد ازان طاقیه بر سر من نهاد خوشی و خنکی آن بدماغ
من رسید و از دماغ بدل و ملکوت بر من کشف گشت شنیدم
که عالم و هرچه در عالم است تسبیح حق سبحانه و تعالی میگویند با اختلاف
لغات نزدیک بود که عقل من زایل گردد و در دست حضرت شیخ
پاره پنبه بود بر من زد عقل برقرار بماند بعد ازان چند ماه در خلوت
نشانده والله که مرا هیچ امر ظاهری و باطنی واقع نشد پیش ازانکه
من بگویم با من بگفت و مرا از چیزها خبر داد که بعد از سی سال واقع شد
و میان خرقه پوشیدن من ازوی و خرقه پوشیدن ابن نقطه از من
بیست و پنج سال بشد و ابن نقطه چنان بود که شیخ فرموده بودند ؏

حضرت شیخ ابو سعید قیلوی قدس سره

از سادات حسنی و کبار مشایخ عراق بودند کرامات و مقامات عالیه داشتند و خرقه ارادت از حضرت غوث الثقلین شاه عبد القادر جیلانی رضی الله عنه پوشیده اند و می فرمودند که شیخ عبد القادر نزدیکترین اهل زمین است بحق تعالی در این عصر روزی بجهت طهارت می رفتند و ابریقی پر از آب بدست یکی از مریدان ایشان بود ابریق بیفتاد و بشکست شیخ دست خود را بر آن ابریق کشیدند فی الحال چنان بود درست شد و پر آب شد و از آن آب طهارت کردند وفات ایشان در سال پانصد و پنجاه و هفت هجری بوده و قبر ایشان در قیلویه است

حضرت شیخ قضیب البان موصلی

کنیت ایشان ابو عبد الله است از مریدان کامل حضرت غوث الثقلین اند و خوارق و کرامات عجیب از ایشان بسیار ظاهر شده قاضی موصل را نسبت بایشان انکار تمام بود روزی دید که در یکی از کوچه های موصل از مقابل وی می آیند با خود گفت این را می باید گرفت و بحاکم سپرد تا سیاست بر سانند ناگاه دید کر بصورت

گردی برآمدند چون مقداری پیش آمد بصورت اعرابی برآمدند چون
نزدیکتر شد بصورت یکی از فقها ظاهر شدند چون بقاضی رسیدند
گفتند ای قاضی کدام قضیب البان را بحاکم می بری و سیاست
میکنی از انکار خود توبه کرد و مرید شد پیش حضرت غوث اعظم
گفتند که قضیب البان نماز نمی گذارد فرمودند بگوئید که همیشه سر او در پیش
خانه کعبه در سجود است وفات ایشان در سال پانصد
و هفتاد هجری بوده و قبر در موصل است ؛

حضرت شیخ احمد بن مبارک رحمة الله

صاحب کشف و کرامات بود و خادم حضرت قطب ربانی غوث
صمدانی سید محی الدین شاه عبد القادر گیلانی رضی الله عنه دلیل بزرگی
ایشان همین است که سعادت خدمت آنحضرت را دریافته اند گویند
چون حضرت غوث اعظم بجهت وعظ بر کرسی جلوس میفرمودند
ایشان مرقع خود را برای آنحضرت بران کرسی فرش میکردند
وفات ایشان در سال پانصد و هفتاد و هجری بوده است

حضرت شیخ صدقه بغدادی قدس سره

کنیت ایشان ابو الفرج و نام پدر ایشان حسین است مقیم بغداد بودند
همیشه در مجلس غوث اعظم حاضر میشدند و استفاده می نمودند روزی که
شیخ صدقه براه حضرت غوث اعظم در آمدند و آنحضرت بالای منبر
رفتند و هیچ سخن نگفتند قاری را هم نفرمودند که چیزی بخواند اما مردم
را وجدی عظیم و حالتی قوی شد و گرفت شیخ صدقه با خود گفتند
که غوث اعظم چیزی نگفتند و قاری هیچ نخوانده این وجد از چیست
حضرت غوث اعظم روی بشیخ صدقه کرده فرمودند یا هذا
یکی از مریدان من از بیت المقدس باینجا بیک گام آمده است و
بر دست من توبه کرده امروز حاضران در مهمانی او شدند شیخ صدقه
با خود گفتند کسیکه از بیت المقدس بیک گام ببغداد آید ویرا از چه
توبه باید کرد و بشیخ چه حاجت دارد آنحضرت روی بایشان کرده
فرمودند یا هذا وی توبه میکند ازانکه دیگر در هوا نرود و حاجت او
بمن آنست که او را محبت حق سبحانه تعالی راه نمایم وفات
ایشان در سال پانصد و هفتاد و سه هجری بوده

حضرت شیخ بقای بن بطو رحمة الله

صاحب کرامات و مقامات عالیه و در زهد و ورع کامل بوده اند و مرید
شیخ تاج العارفین ابو الوفا اند و دایم در مجلس حضرت غوث الثقلین
حاضری بودند و فیض می ربودند ایشان گفته اند که روزے در
مجلس غوث اعظم حضرت شیخ عبد القادر حاضر بودم در اثنای
آنکه در پایی اول منبر وعظ میفرمودند ناگاه قطع سخن کردند ساعتے
خاموش بوده بزمین فرود آمدند و بعد ازان بمنبر بالا رفتند
و بر پایه دوم بنشستند پس من مشاهده کردم که پایه اول کشاده شد
چندانکه چشم کار میکرد و فرش از سندس اخضر انداختند و رسول
صلعم با اصحاب بر آنجا نشستند و حضرت حق سبحانه و تعالی بر دل شیخ
عبد القادر تجلی کرد چنانکه شیخ میل کردند که بیفتند رسول صلعم
ایشانرا بگرفتند و نگاه داشتند بعد ازان خورد و لاغر شدند چون
گنجشکے بعد ازان ببالیدند و بزرگ شدند بر صورتی هایل سهمگین بعد
ازان آنچه از من پوشیده شد حاضران از شیخ بقا کیفیت رویت
آنحضرت رسول صلعم و اصحاب را پرسیدند گفتند حق تعالی
ایشانرا تایید کرده است بقوتی که ارواح مطهره ایشان متشکل میشوند

میشود بصور اجساد و صفات اعیان و می بیند ایشان کسانیکه
خدا تعالی ایشانرا قوت رویت آن ارواح در صور اجساد و صفات
اعیان داده است و بعد ازان از سبب میل کردن و خورد شدن و
بزرگ شدن حضرت شیخ پرسید گفتند تجلی اول بصفتی بود که
بشر را قوت آن نیست مگر تا بئید موسیٰ و لهذا نزدیک بود که شیخ
بیفتد اگر رسول صلعم ایشانرا نمیگرفتند و تجلی ثانی بصفت جلال
بود ازینجهت بود که شیخ بگداختند و خورد شدند و تجلی ثالث بصفت
جمال بود ازینجهت بود که شیخ ببالیدند و بزرگ شدند ذالک فضل الله
یوتی من یشاء والله ذو الفضل العظیم وفات ایشان قریب بسال پانصد
و پنجاه و سه هجری بوده و قبر در باب توس که از دروازهای شهر ملکست واقع شده

شیخ محمد الاوانی المعروف بابن القاید قدس سره

از اکمل مریدان قطب ربانی محبوب سبحانی حضرت شاه عبد القادر جیلانی
اند کرامات و مقامات عالیه از بزرگان صوفیه بوده اند در فتوحات
مکی مذکور است که غوث اعظم رضی الله عنه ایشان را معربد الحضرت
می گفتند و بسفیر بوده و ندکه محمد بن قاید از اهل سفر داست ابن قاید فرموده اند

که همه چیز را باز پس گذاشته ام و روی بحضرت آورده‌ام ناگاه پیش روی
خود نشان های خود دیدم مرا غیرت گرفت گفتم این نشان قدم
کیست زیرا که اعتقاد داشتم که هیچکس برمن سابق نیست گفتند
این نشان قدم نبی تست صلعم خاطر من تسکین یافت ⁂

حضرت شیخ ابو السعود بن الشبلی قدس سره

از کبار مشایخ و مقتدای زمان و صاحب کرامات جلیه و مقامات علیه
بوده اند و مرید حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی
اند رضی الله عنه در نصوص مذکورست که شیخ ابو السعود با مریدان خود
گفت که پانزده سال ست که خدا تعالی مرا در مملکت تصرف
داده است اما من تصرف نکردم ابن قاید روزی از وی پرسیدند
که چرا تصرف نمیکنی گفت من تصرف را بحضرت حق سبحانه گذاشته
ام چنانکه خواهد تصرف کند

حضرت شیخ ابو عمر قرشی قدس سره

نام ایشان عثمان بن مرزوق بن حمید بن سلامه است حنبلی المذهب
بوده اند مرید و شاگرد حضرت غوث صمدانی محبوب ربانی
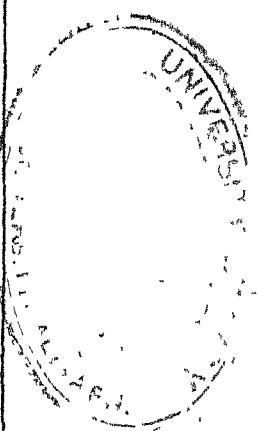
ربانی سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ و از کبار مشایخ مصر
و صاحب خوارق و جامع علوم ظاہرہ باطن بودند سالے
رود نیل طغیان نمود اہل مصر بخدمت ایشان رفتہ کمی آب التماس
کردند شیخ بر کنار رود نیل آمدہ از آب آن طہارت نمودند فی الحال آب
کم شد و در سال دیگر کمی کردہ باز بخدمت ایشان آمدہ خواہش زیادتے
آب نمودند شیخ انجارفتہ بآب ابریقی کہ ہمراہ داشتند وضو ساختند در
حال آب زیادہ شد و ببرکت ایشان رزعہا بجا ماند وفات شیخ در
سال پانصد و شصت و چہار ہجری بودہ و مدت عمر زیادہ بر ہفتاد
سال و قبرہ در مصر ست نزدیک قبر امام شافعی رحمۃ اللہ

حضرت شیخ موفق الدین المقدسی رحمہ اللہ

نام ایشان عبد اللہ بن محمد بن احمد بن قدامۃ الحنبلی است صاحب
تصانیف و مقامات ارجمند و جامع علوم ظاہر و باطن مرید و شاگرد
بادشاہ مشایخ حضرت غوث اعظم صمدانی سید عبد القادر جیلانی
اند رضی اللہ عنہ وفات ایشان در سال ششصد و بیست ہجری بودہ

حضرت شیخ محمد بن احمد الجوینی قدس سرہ

مرید شیخ عبد الله بطایحی اند و شیخ عبد الله مرید حضرت غوث الثقلین اند
در بهجت الاسرار نوشته که ایشان بغایت خوش روی و خوش خوی
بودند بیت روی خوش و خوی نکو چون دوست میدارد خدای
خرم کسی کورا بود خوی خوش و روی نکو • وفات ایشان
در سال ششصد و پنجاه و هشت هجری بوده است

حضرت شیخ ابو مدین مغربی قدس سره

نام ایشان شعیب بن حسین یا حسن است مرید شیخ ابو یعزای
مغربی و پیر شیخ محی الدین ابن العربی اند و از بزرگان مشایخ زمین
مغرب و صاحب کشف و خوارق بوده اندروزی شیخ ابومدین
در بعضی از دیار مغرب گردن خود دراز کردند و گفتند اللهم انی اشهدک
و اشهد ملائکتک انی سمعت و اطعت اصحاب ایشان پرسیدند
که سبب این چه بود فرمودند حضرت شیخ عبد القادر در
بغداد گفت قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله بعد از ان بعضی از اصحاب
اعظم بغداد آمدند و خبر دادند که حضرت غوث الثقلین همان وقت
اینرا فرموده بودند وفات ایشان در سال پانصد و نود هجری بوده

حضرت شیخ محی الدین عربی قدس سرہ

نام ایشان محمد و ہو بن علی بن عربی است و نسبت خرقہ ایشان
بیک واسطہ بحضرت غوث الثقلین میرسد و این نسبت از شیخ ابو محمد
یونس القصار الہاشمی ست و بعضے گفتہ اند کہ بے واسطہ مرید حضرت
غوث اعظم اند اما قول اول اصح است و نسبت دیگر ایشان در خرقہ
بحضرت خضر علیہ السلام میرسد بیک واسطہ و نسبت دیگر بحضرت خضر
میرسد بے واسطہ و در اصطلاحات کاشی نوشتہ اند کہ شیخ
محی الدین عربی در کتاب الملابس خود ذکر کردہ اند کہ خرقہ
تصوف را از دست ابو الحسن علی بن عبد اللہ بن جامع پوشیدم
و او از خضر علیہ السلام در نفحات الانس مذکور است کہ تصانیف
شیخ از پانصد زیادہ است گفتہ اند کہ شیخ محی الدین را با حضرت
شیخ شہاب الدین سہروردی قدس اللہ ارواحہما اتفاق
ملاقات اجتماع افتادہ ہر یک از ایشان در دیگری نظر کردہ
بے آنکہ در میان کلامی واقع شود از یکدیگر مفارقت نمودند ایشان
را از حال شیخ شہاب الدین سہروردی پرسیدند فرمودند کہ وے

دریای حقایق است ولادت ایشان در مرسیه از بلاد اندلس
شب دوشنبه هفدهم رمضان سال پانصد و شصت هجری
وفات در شب جمعه بیست و دوم ربیع الآخر سال ششصد و سی و هشت در دمشق
بوده و قبر ایشان در جبل قاسیون است که الحال بصالحیه شهرت دارد

حضرت شیخ صدر الدین محمد بن اسحق قونوی رح

کنیت ایشان ابو المعالی است و بهترین مریدان شیخ محی الدین عربی
اند مولانا قطب الدین علامه در حدیث شاگرد ایشان است
و در تصوف و تشریع هر دو بدرجه کمال داشتند و میان مولانا
جلال الدین رومی و ایشان اختصاص و صحبت و محبت بسیار بوده و مولانا
جلال الدین پیشتر از ایشان وفات نموده اند و وصیت نماز خود بایشان کرده اند

حضرت امام عبد اللہ یافعی بن سعد یافعی قدس اللہ سره

کنیت ایشان ابو السعادات است و لقب عفیف الدین اصل ایشان
از یمن است و همیشه در حرمین شریفین بوده اند شافعی
مذهب و صاحب خوارق و تصانیف و جامع علوم ظاهر

ظاهر و باطن و از کبار مشایخ وقت بوده اند نسبت ارادت ایشان
بچند واسطه بحضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله
عنه میرسد در اکثر تصانیف خود مثل تاریخ یافعی و تکمله روضه
الریاحین و نشر المحاسن احوال و خوارق حضرت غوث الثقلین را
نوشته اند و کمال اخلاص و اعتقاد و ارادت بخدمت آنحضرت
داشته اند وفات ایشان در شب یکشنبه بیست و یکم جمادی الآخر
سال هفتصد و شصت هجری بوده و قبر ایشان در مزار معلا
بمکه معظمه در جوار قبر حضرت فضیل عیاض واقع است

حضرت مخدوم شیخ عبد القادر قدس سره

ایشان را شیخ عبد القادر ثانی می گفتند نسبت ایشان بهفت
واسطه بحضرت غوث آفاق سید محی الدین شیخ عبد القادر جیلانی
رضی الله عنه میرسد بایں طریق که والد بزرگوار ایشان که شیخ محمد
بن سید شاه میر بن سید علی بن سید مسعود بن سید احمد
بن سید صفی الدین بن سید سیف الدین عبد الوهاب بن سید
السادات سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه باشند صاحب

کرامات و خوارق علیه و جامع علوم معقول و منقول بوده اند و از
بغداد بخراسان و از انجا باچه ملتان تشریف آورده و متوطن
گشتند و سیاحت اکثر معموره عالم را بقدم تجرید پیموده بودند و قبر
ایشان در اچه است و شیخ عبد القادر ثانی از اکمل مشایخ هندستان
بوده اند و جمع کثیری از کفار و عصات بردست ایشان بشرف
اسلام و توبه مشرف شدند شیخ عبد الحق دهلوی قادری در اخبار
الاخیار نوشته اند که شیخ عبد القادر در ولایت وارث حقیقی
حضرت غوث الثقلین بودند وفات ایشان بهژدهم ربیع الاول
سال نهصد و چهل هجری بوده و مدت عمر شریف هفتاد
و هشت سال و ایشان را دو پسر بود یکی شیخ زمان شیخ عبد الرزاق
که عارف و کامل بوده اند وفات ایشان در پنجم جمادی الآخر
سال نهصد و چهل و دو هجری بوده و دوم سید زین العابدین
که در حضور والد ماجد خود از عالم رفته بودند و از سید زین العابدین
پسری ماند سید محمد نام که اولاد ایشان تا حال هست
و شیخ عبد الرزاق را پسری بود شیخ حامد نام که جانشین پدر

پدر بزرگوار خود بودند و ایشان را پسرے بود شیخ جمال الدین ابو الحسن که باذن والد ما جد خود در حیات ایشان بر سجاده نشستند وفات شیخ جمال الدین بیست و نهم ذی قعده سال نهصد و هفتاد و هشت هجری روی داده

حضرت شیخ عبد اللہ بهتی قدس سره

نام پدر ایشان سید عمر بن سید حسن جیلی ست و بدوازده واسطه نسبت ایشان بحضرت غوث الثقلین سید محی الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه میرسد و خرقه را دست بدست از پدران خود پوشیده اند پانزده ساله بودند که بطلب الہی از بغداد برآمده بهند وستان آمدند و اکثر مشایخ کبار این دیار را دریافتند و در علوم ظاهری و باطنی بکمال رسیده اند و در موضع بهته که از توابع دہلی است سکونت ورزیده اند و جمع کثیری مرید ایشان گشتند گویند که همیشه با وضو و مستغرق مراقبه می بودند کرامات و خوارق بسیار از ایشان بظهور رسیده چنانچه گویند هرگاه دزدی مجوزسته که در خانه ایشان درآید او را بیرون آن موضع نابینا و مرده می یافتند بلکه دران دیهی

که ایشان سکونت داشتند دزد را قدرت نبود که آنجا درآید وفات
ایشان روز جمعه دهم ربیع الاول سال سی و هفت هجری بوده
و مدت عمر از صد سال زیاده بود و قبر در موضع تته است

حضرت شیخ محمد المشهور بمیان میر قدس سره

نام والد حضرت ایشان قاضی سائیندته است از اولاد حضرت
امیر المومنین عمر فاروق رضی الله عنه و حضرت میان میر
پیشوای اهل زمان قطب جهان مشرف خواطر مقتدای
طریقت واقف اسرار حقیقت تارک کامل عارف واصل
و یگانه در علم ظاهر و باطن بوده اند و فضیلت ظاهری و باطنی
بمرتبه داشتند که هیچ یکی از فضلا را قدرت آن نبود که در حضور ایشان
سخن تواند کرد ولادت ایشان بقول برادر زاده ایشان که
از خویشان حضرت شیخ نویسانیده آورده بود در شهر سوستان
سال نهصد و پنجاه و هفت هجری واقع شده و والدین
و همشیره ایشان نیز صاحب حال و کشف و کرامات بوده اند
چنانچه از والده ماجده خود نقل میفرمودند که چون برادر کلان

کلان من متولد شد والده از کشف دریافته که این پسر عارف نخواهد شد
مناجات کردند که الهی پسری میخواهم که عارف کامل و تارک و دریاد
تو همیشه مستغرق باشد ناگهان آواز داد که پسری و دختری حق تعالی
موصوف باین صفات عطا خواهد فرمود بعد ازان ایشان متولد شدند
و خواهر ایشان نیز که درین ایام در قید حیات اند و صاحب حال و
استغراق عظیم تولد نموده اند و حضرت ایشان زیاده از شصت سال
در بلده فاخره لاهور اقامت ورزیدند و خواص و عام روی ارادت
با ایشان داشتند در سلسله علیه قادریه بودند مرید شیخ خضر اند که در
تفرید و تجرید و ترک یگانه و باصل از سیوستان بوده اند و کشف عالم
ملکوت را پیش والده ماجده معظمه خود حاصل کرده بودند و اویسی
نیز بودند از روحانیت حضرت غوث الثقلین پیر دستگیر شاه محی
الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه گویند هرگز نام شریف غوث
اعظم را بی وضو بر زبان نیاوردند در ترک و تجرید و فقر و فنا و توکل
و قناعت بر همه اهل زمان خود امتیاز داشته و روز و شب مستغرق
می بودند و میفرمودند صوفی آن بود که نبود یکی از وزرا بخدمت ایشان

عرض کرد که اگر حضرت شیخ را وقتی خوش شود مرا در دل یاد آورند
و دعا کنند فرمودند خاک باد بر آن وقت که عزیزی در دل بگذرد همیشه طریقه
ایشان مطابق سنت و شرع بوده و در خلا و ملا هرگز از ایشان سخنی
که منافی ظاهر شرع باشد واقع نشد و در طریقت جنید وقت خود
بودند و مرید کم میگرفتند و هر کسی را مرید کردند همراه در سانیدند و خلق
چه مرتبه داشتند که هرگز لفظ مرید از زبان ایشان بر نیامده میفرمودند
یاران ما را بطلبید و فتوح از ابنای ملوک قبول نمیکردند سخنان ایشان
همه نصیحت و موعظه بود اشعار مناسب بسیار میخواندند و عاشق ترک بودند
و می فرمودند تارک آنست که هیچ مرادی نداشته باشد چنانچه
اگر یکموی جنب تر نشده باشد جنابت باقیست همچنین اگر خطره از
خطرات در دل مانده باشد همان حال دارد و این بیت میخواندند
بیت شرط اول در طریق عاشقی دانی که چیست ؛ ترک کردن
هر دو عالم را و پشت پا زدن ؛ و این طریقه خاصه ایشان است که
از نماز فجر با مریدان خود از شهر هر روز بجانب صحرا و باغات
میرفتند و در زیر درختها جدا جدا می نشستند و چون وقت نماز میرسید

می رسیدند همه یکجا شده نماز بجماعت میگذاردند و باز متفرق می شدند و شب بحجره خود آمده در را می بستند گاهی دو سه از مریدان میماندند و اکثری تنها تمام شب مشغول می بودند بعضی از اصحاب ایشان گفتند که روزی حضرت ایشان با ملا خواجه کلان که از اکمل یاران حضرت ایشان بودند بجانب قبرستان رفتند و مشغول گشتند ملا خواجه کلان از اکشف قبور بود گفت حضرت شیخ میشنوند که صاحب این قبر چه میگوید فرمودند چه میگوید گفت می گوید من در اوان جوانی از دنیا رفته ام و بسبب عملهای بد بعذاب گرفتارم امسال شما عزیزان بر سر قبر من آمدید عجب که من معذب باشم فرمودند که بپرس از صاحب قبر که عذاب تو از چه رفع شود ملا خواجه توجه نموده گفت که میگوید اگر هفتاد هزار بار کلمه طیبه لا اله الا الله خوانده ثواب آنرا بمن بخشید عذاب رفع شود حضرت ایشان بهر کدام از اصحاب گفتند که بخوانید و خود نیز خواندند چون باتمام رسید ملا خواجه گفت که صاحب قبر میگوید برکت کلمه طیبه و انفاس شما را عذاب از من برداشتند کرامات و خوارق عادات از ایشان و از مریدان ایشان بخندان واقع شده که اندازه تحریر

توان آورد خادم آنحضرت نقل کرد که حضرت شیخ در هوا‌های
گرم شبها بر پشت بام حجره خود میگذرانیده اند شبی مرا فرموده‌اند که
کوزه آب و مروحه پیش من بنهاده بخسپ راوی گوید که مروحه را
بخدمت ایشان نهادم کوزه آب مرا فراموش شد نیم شب یادم
آمد که کوزه نگذاشته ام برخاستم و کوزه را بالا بردم دیدم که جامه خواب
خالی است در تفحص و تجسس شدم که مبادا بحجره رفته باشند چراغ
روشن نمودم بحجره رفتم آنجا نیز نیافتم متحیر و متفکر نشستم چون وقت
نماز فجر شد حضرت ایشان از بالا آواز دادند که آب طهارت بیار
فی الحال کوزه آب بخدمت ایشان بردم و گفتم که حضرت امشب کجا
بودند اول فرمودند که خواب دیده گفتم اگر حضرت نفر مایند تا زنده
ام این خطره از خاطر من بیرون نخواهد رفت فرمودند میگویم امّا
این سر را بهیچکس نگوئی اگر بگفتی سرّ از زبان رساند فرمودند امشب
تا حال در غار حرا بودم پرسیدم غار حرا کجاست فرمودند غاریست
که پیغمبر صلعم پیش از بعثت در آنغار خدای عز وجل را عبادت میکردند
عجب دارم از حج کنندگان که حج گذارند و سعی در آنغار بسر نبرند

بزنند که اگر کسی را جای دیگر در دوازده سال گشایش نشده باشد
بیک شب نشستن در انتظار فتوحات روحی و بدا این فقیر دو بار بملازمت
ایشان رسیده بود و حضرت ایشان بکمال مهربانی و عنایت خاص
چنین داشتند چنانچه در سن بیست سالگی مرا بیماری رو داد که اطبا
از معالجه او درماندند چون بادشاه بخانه ایشان دست مرا گرفته
گفتند که این پسر کلان ماست و اطبا از علاج این درمانده اند توجه
فرمایند که حق تعالی این را ببخشد ایشان کاسه آب را طلب داشته
و دعائی بران خوانده دمیدند و بفقیر دادند چون آنرا آشامیدم در آن
هفته صحت کامل یافتم و بالکل آن آزار دفع شد چون پیش ازین رساله
مسمی بسکینه الاولیا در احوال و اوضاع آنحضرت و پیر و مریدان ایشان
مفصل نوشته بود درین کتاب همین قدر اکتفا نموده شد وفات
ایشان روز سه شنبه بعد از نماز ظهر هفتم ماه ربیع الاول سال
یکهزار و چهل و پنج هجری بمعموره لاهور در محله خافی پوره واقع شده
و جمع کثیری بر جنازه ایشان نماز گذارده اند عمر شریف هشتاد
و هشت سال و قبر ایشان در موضع هاشم پور که متصل شهر لاهور است

واقع شد هزار و ترک و از مریدان ایشان که از عارفان کامل
واصلان مشهور بودند برحمت حق پیوستند حضرت حاجی نعمت الله
سرهندی است و شیخ تنها و شیخ اسمعیل و ملا خواجه کلان و میان
جلند و حضرت ملا عبد الغفور دانشمند و حاجی صالح و جماعه دیگر در قید
حیات اند و از اکمل مریدین ایشان اند حضرت ملا شاه است و
حضرت ملا خواجه بهاری و شیخ محمد لاهوری و شیخ احمد سنامی و شیخ
احمد دهلوی ختم نمودم احوال مشایخ کبار سلسله معظمه متبرکه قادریه
را به بهترین مشایخ متاخرین قدس الله اسرارهم و این فقیر هیچکس
مثل ایشان ندیده در همه چیز و الحال نیز در واقعه بملازمت ایشان
مشرف میشود هست تا ابد این سلسله گسسته باد؛ گردن ایام بدین بسته باد

سلسله شریفه خواجهای بزرگوار قدس اسرارهم حضرت شیخ ابو یزید بسطامی

لقب ایشان سلطان العارفین و نام طیفور بن عیسی بن آدم بن
سروشان است و جد ایشان گبر بوده بسعادت اسلام مشرف
شده و اصل ایشان از بسطام هست صاحب رشحات نوشته

نوشته که ایشان اویسی حضرت امام جعفر صادق اند رضی الله عنه
و صاحب تذکرة الاولیا گوید که صد و سیزده پیر را خدمت کرده
بودند یکی از انجمله امام جعفر صادق بوده اند و ابوحفص و یحیی معاذ
و شقیق بلخی را نیز دیده بودند و از مادر ایشان نقل کنند که چون لقمه
در دهان می انداختم که دران شبه بودی بایزید در شکم من طپیدی
تا آن لقمه دفع کردی سید الطایفه حضرت جنید فرموده اند که بایزید
درمیان ما چون جبرئیل است در ملائکه و از سخنان بلندی که از ایشان
نقل میکنند شیخ الاسلام دران باب میفرمایند که بر بایزید فراوان
دروغها بسته اند و از حضرت شیخ بایزید پرسیدند که سنت کدام است
و فرض کدام فرموده سنت ترک دنیا و فرض صحبت مولا گویند روزی
بدجله رسیدند و دجله هر دو کنار بهم آورد فرموده اند بدین غره نشوم که مرا
به نیم دانگ بگذرانند و من سی سال عمر خویش به نیم دانگ بزبان بیارم
مرا کریم می باید نه کرامت فرموده اند عارف بهیچ چیز شاد نشود جز
بوصال و فرموده اند صحبت نیکان به از کار نیک و صحبت بدان بتر
از کار بد نقلست که ایشان را بعد از فوت بخواب دیدند پرسیدند حال

تو چونست فرموده‌اند مرا گفتند ای پیر چه آوردی گفتم درویشی که
بدرگاه ملک شود ازو پرسند که چه آوردی گویند چه خواهی و طریقه
طیفوریه منسوب بایشان ست و بنای این طریقه بر سکر و غلبه است
وفات ایشان پانزدهم شعبان بسال دو صد و شصت و یک هجری
و بقولی دو صد و سی و چهار بوده و این دو قول تاریخ وفات
از اکثر کتب معتبره که در زمان قدیم نوشته اند نقل کرده شده و آنچه
حضرت مولانا عبد الرحمن جامی دو صد و سی و چهار نوشته اند
احتمال دارد از طبقات تکه این تاریخ را نقل کرده اند خالی از سهوی نباشد و قبر ایشان در بسطام است

حضرت شیخ ابو الحسن خرقانی قدس سره

نام ایشان علی بن جعفر ست و خرقان موضعی ست نزدیک بقزوین
که ایشان از آنجا اند غوث روزگار خود بوده اند انتساب ایشان
در تصوف بشیخ بایزید بسطامی است و تربیت ایشان نیز در سلوک
از روحانیت شیخ بایزید بسطامی است اما ولادت ایشان
بعد از وفات شیخ بایزید بمدتی است و وفات ایشان شب سه‌شنبه
عاشورا سال چهار صد و بیست و پنج هجری بوده فرموده اند

اند که هرگز با کسی صحبت مدارید که شما گوید خدا و او گوید چیز دیگر شیخ شبلی قدس سره
فرموده اند که آن خواهم که نخواهم ایشان گفتند اینهم خواستی است روزی با اصحاب
خود گفتند که چه چیز بهتر بود گفتند شیخا هم تو بگوی فرمودند دلی که در وی همه یاد او بود

حضرت شیخ ابوعلی رودباری قدس سره

نام پدر ایشان محمد بن قاسم بن منصور است و از ابنای ملوک بوده اند و نسبت
ایشان بکسری میرسد و خال ابو عبدالله رودباری اند و مرید بواسطه سید الطائفه
حضرت شیخ جنید بغدادی اند وفات ایشان در سال سیصد و بیست و دو هجری
بوده و قبر ایشان در مصر است

حضرت شیخ ابوعلی کاتب

اصل ایشان از مصر است و با اکثری از مشایخ صحبت داشتند و مرید شیخ ابوعلی
رودباری اند ایشان فرموده اند که هرگاه مرا مشکلی پیش پیغمبر صلعم را بخواب
دیدیم و آنرا می پرسیدیم وفات ایشان در سال سیصد و چهل و شش
و بقولی سه صد و پنجاه و شش هجری بوده و قبر ایشان در مصر است

حضرت شیخ ابوعثمان مغربی قدس سره

نام ایشان سعید بن سلام است و اصل ایشان از مغرب شاگرد ابوالحسن صائغ دینوری

مرید شیخ علی کاتب بوده اند و با ابو یعقوب نهرجوری و حبیب مغربی و ابو عمرو زجاج
صحبت داشته اند و سالها مجاور مکه معظمه بوده اند شیخ الاسلام گوید که وی
سی سال در مکه معظمه بود و در حرم بول نکرده جهت حرمت حرم وفات ایشان
در نیشاپور است واقع شده در سال سه صد و هفتاد و سه هجری و قبر
ایشان نیز در نیشاپور است پهلوی ابوعثمان حیری و ابو عثمان نصبی

حضرت شیخ ابوالقاسم گرگانی رح

نام ایشان علی است و ایشان را نسبت ارادت باطن از دو جانب است یکی
از شیخ عثمان مغربی به دو واسطه بسید الطائفه شیخ جنید بغدادی میرسد و نسبت دیگر
از شیخ حسن خرقانی به دو واسطه بشیخ بایزید بسطامی می پیوندد و صاحب کشف المحجوب
در اوایل بصحبت ایشان رسیده و ایشان را قطب و مدار علیه وقت نوشته
اند با شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره صحبت داشته اند وفات ایشان در سال چهار صد و پنجاه

شیخ ابوعلی فارمذی قدس سره

نام ایشان فضل بن محمد است و فارمذ قریه است از مضافات طوس شیخ
الشیوخ خراسان بوده اند و شاگرد استاد امام قشیری و مرید شیخ ابوالقاسم
گرگانی اند و با شیخ ابوسعید ابوالخیر ملاقات نموده اند وفات ایشان

ایشان در سال چهار صد و هفتاد و هفت هجری بوده و قبر در طوس است

حضرت خواجه یوسف بن ایوب همدانی رح

کنیت ایشان ابو یعقوب و اصل ایشان از همدان است و مرید شیخ ابو علی فارمدی اند و از شیخ ابو اسحاق شیرازی کردنیز استفاده نموده اند و با شیخ عبد الله جوینی و شیخ حسن سمنانی صحبت داشته اند و چون ببغداد رفتند حضرت غوث الثقلین را هم دریافتند و در مجلس حضرت غوث اعظم اکثر حاضر میشدند حنفی مذهب و سلسلهٔ خواجهای بزرگوار بوده اند ولادت ایشان در سال چهار صد و چهل هجری بوده و وفات در راه مرو در سال پانصد و سی و پنج هجری روی داده و قبر ایشان در مرو است ایشان را چهار خلیفه بوده خواجه عبد الله برقی و خواجه حسن انداقی و خواجه احمد یسوی و خواجه عبد الخالق غجدوانی رحمهم الله تعالی

حضرت خواجه حسن انداقی رح

کنیت ایشان ابو محمد است و نام حسن بن حسین و انداق موضعی است در نواحی بخارا ولادت ایشان در سال چهار صد و شصت و چند هجری و وفات در سال پانصد و پنجاه و دو و مقبرهٔ ایشان در بخارا بیرون دروازه کلاباد در مزار شیخ ابو بکر اسحاق کلاباذی است

حضرت خواجه احمد یسوی رح

مولد ایشان یسی است و آن شهریست مشهور از بلاد ترکستان صاحب آیات
و کرامات جلیه و مقامات رفیعه بوده اند در طفلی منظور نظر باب ارسلان شده اند
که از عظمی مشایخ ترک بوده اند و باشارت و بشارت حضرت سید انبیا صلعم
باب ارسلان ایشانرا ترتیب نموده اند و بعضی ترقیات در خدمت باب
ارسلان کرده اند اما کار را در خدمت خواجه یوسف همدانی باتمام رسانیده اند
و از کبار خلفای ایشان گشتند و سر حلقه مشایخ ترک ایشانند منصور اتا که
پسر باب ارسلانند و سعید اتا و سلیمان اتا و حکیم اتا از خلفای ایشانند
وفات خواجه احمد یسوی در سال پانصد و شصت و دو هجری بوده و قبر در یسی است

حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی رح

نام والد ایشان امام عبد الجلیل است و والده ایشان از اولاد ملوک روم
بوده و سر حلقه سلسله خواجهای بزرگان بزرگوار ایشان اند و انتساب خواجه
بهاء الدین نقشبند قدس سره بایشان است عالم بوده اند بعلوم ظاهری و باطنی
و طریقه ایشان تمام متابعت شرع شریف و سنت آنسرور صلعم بوده خضر علیه السلام
ایشانرا در جوانی بفرزندی قبول نموده فرمودند بحوض آب درآی و غوطه

در غوطه خور و بدل بگو لا اله الا الله محمد الرسول الله و ذکر دل را با ایشان آموخت
و چون خواجه یوسف همدانی به بخارا آمدند صحبت ایشان را دریافتند و خرقه
از خواجه یوسف پوشیدند و مرتبه ولایت ایشان چنان شد که یک وقت
نماز بکعبه میرفتند و میخواندند و می آمدند ولادت ایشان در غجدوان است و آن
قصبه ایست در شش فرسنگی بخارا و نشو نمای ایشان نیز در آنجا است و این کلمات
از ایشان است هوش در دم و نظر بر قدم سفر در وطن خلوت در انجمن وفات
ایشان در سال پانصد و هفتاد و پنج واقع شد و قبر ایشان در غجدوان است

حضرت خواجه عارف ریوگری قدس سره

مرید و خلیفه خواجه عبد الخالق اند مولد و مدفن در موضع ریوگر است و آن ده ایست
از توابع بخارا وفات ایشان در سال هفصد و پانزده هجری بوده است

حضرت خواجه محمود انجیر فغنوی رحمه الله

ایشان مرید و خلیفه خواجه عارف ریوگری اند ولادت ایشان در موضع
انجیر فغنو است و آن دهی ست از مضافات بخارا وفات ایشان در سال
هفصد و پانزده هجری بوده و قبر ایشان نیز در بخارا است

حضرت خواجه علی رامیتنی قدس الله سره

لقب ایشان در سلسلهٔ خواجهای بزرگوار قدست اسرارهم حضرت عزیزان است
مرید و خلیفهٔ خواجه محمود انجیر فغنوی اند ایشان را مقامات علیه و کرامات ظاهر
بسیار بوده از ایشان منقولست که میفرمودند اگر در روی زمین یکی از فرزندان
عبد الخالق غجدوانی بودی حسین بن منصور هرگز بر سر دار نرفتی و اینجا مراد از
فرزندان مریدانند ولادت ایشان در رامیتن که قصبه ایست از بخارا و وفات
در سال هفتصد و بیست و یک هجری بوده و مدت عمر یکصد و سی سال و قبر در خوارزم است

حضرت خواجه محمد بابا سماسی قدس سره

مرید و خلیفهٔ حضرت عزیزانند و حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند را بفرزندی
قبول کرده اند و باصحاب می گفتند که این مردیست که بوی این محله سعیده بود
زود باشد که مقتدای روزگار شود و پس روی بامیر کلال که مرید و خلیفه
ایشان بود کردند و فرمودند که در حق فرزندم بهاء الدین شفقت دریغ مدار
و ترا بحل نکنم اگر تقصیر بکنی و امیر برپای خاستند و دست بر سینه نهاده گفتند
که مرد نباشم اگر تقصیر کنم ولادت ایشان در قریه سماسی بوده است
که از قصبهٔ دیهای رامیتن است و قبر ایشان نیز در آنجا است

حضرت سید امیر کلال قدس سره

ایشان از مریدان و خلفای خواجه محمد بابا سماسی اند و ولادت ایشان در موضع
سوخارست وفات ایشان در وقت نماز بامداد روز پنجشنبه هشتم جمادی الاولی
سال هفتصد و هفتاد و دو هجری بوده و قبر ایشان در موضع سوخار است

حضرت خواجه نقشبند بهاؤ الدین قدس سره

نام ایشان محمد بن محمد البخاری است و وجه تسمیه نقشبند در رساله بهائیه
که در مقامات خواجه است می نویسند که حضرت میفرمودند من و پدر بصنعت
کمخا بافی و نقشبندی مشغول میبودیم و همین نقل را بخط حضرت مولانا عبد الرحمن
جامی قدس سره نیز نوشته یافتم سلسله حضرت خواجهای نقشبندیه
اند ایشان را نظر قبول از فرزندی خواجه محمد بابا سماسی است و مرید سید امیر
کلال اند و اویسی نیز بوده اند از روحانیت خواجه عبد الخالق غجدوانی
قدس الله سره و از خدمت قثم شیخ و خلیل آتا که از مشایخ ترکستان بوده
اند فائده ها گرفتند غوث وقت و قبله اولیای زمان خویش بوده اند و
خاص و عام روی بایشان داشته اند طریقه ایشان تمام مطابق شرع
شریف بوده و مذهب امام اعظم رضی الله عنه داشتند و اکثر مشایخ این
سلسله حنفی بوده‌اند از خواجه بزرگ پرسیدند که در طریقه شما جهر و خلوت

و سماع میباشد فرمودند که نمی باشد پس گفتند که بنای طریقهٔ شما بر چیست فرمودند
که بظاهر با خلق و بباطن با حق سبحانه و تعالی بیت از درون شو آشنا و
و ز برون بیگانه باش ٭ اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان ٭ دایم
همه جا و با همه کس در کار ٭ بیدار نهفته چشم و دل جانب یار ٭ گویند که حضرت
خواجه را هرگز غلام و کنیزک نمی بوده است ایشان را ازین معنی سوال کردند
فرمودند که بندگی با خواجگی راست نیاید از ایشان پرسیدند که سلسلهٔ شما بکجا
میرسد فرمودند که از سلسله کسی بجایی نمیرسد و پرسیدند که در باب سماع
چه میفرمایید فرمودند که انکار نمیکنیم و این کار نمیکنیم و خواجه بزرگ را خوارق
و کرامات ازان بیشترست که شمهٔ ازان بیان توان نمود و از والدهٔ ماجدهٔ
ایشان منقولست که میفرمودند فرزندم خواجه بهاء الدین چهار ساله بود
که گفت این گاو ما گوساله سفید پیشانی خواهد آورد بعد از چند ماه بهمان صفت
گوساله برآمد گویند چون حضرت خواجه بمکهٔ معظمه رفتند در آن روز که حجاج
قربان میکردند فرمودند ما هم یک پسر داریم او را در راه خدا قربان کردیم
درویشانی که دران سفر همراه ایشان بودند آن تاریخ را نوشتند چون به
بخارا رسیدند تحقیق نمودند پسر خواجه همان روز فوت شده بود و چنانچه

وچنانچه ایشان را در ایام حیات خود تصرف بوده هست الحال نیز همان تصرف است
ولادت ایشان در محرم سال هفتصد و هژده هجری در قصر عارفان بوده وفات در شب
دوشنبه سوم ماه ربیع الاول سال هفتصد و نود و یک هجری روی داده و مدت عمر
شریف ایشان هفتاد و سه سال بوده و قبر ایشان متصل شهر بخارا ست
در قصر عارفان خواجه بزرگوار علیه الرحمه وصیت کرده بودند که پیش جنازه ما این
بیت بخوانند بیت مفلسانیم آمده در کوی تو ؛ شیئا لله از جمال روی تو ؛ حضرت خواجه
را اصحاب بسیار اند اهل ما وراء النهر اکثر مرید ایشانند اما اشهر و بهتر و مهتر خواجه محمد
پارسا و خواجه علاء الدین عطار و ملا یعقوب چرخی و خواجه علاء الدین محمد دوانی

حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره

نام ایشان محمد بن محمد بن محمود الحافظی البخاری است و لقب ایشان و این لقب را
خواجه بزرگ عنایت فرموده اند از کبار اصحاب خواجه بزرگ اند در مرض اخیر
خواجه بزرگ در غیبت ایشان با اصحاب و احباب در حق ایشان فرموده اند مقصود
از ظهور ما وجود اوست او را بهر دو طریق جذبه و سلوک ترتیب کرده ایم اگر مشغول میشود
جهانی را از و منور میکرده و چون در محرم سال هشتصد و بست و دو هجری بطواف بیت الحرام
بزیارت نبی صلعم سفر کردند بهمه جا سادات و مشایخ و علما باکرام و اعزاز تمام پیش

می آمدند چون بمکه معظمه رسیدند ارکان حج را تمام کردند ایشانرا مرضی عارض شد و از انجا متوجه مدینه شریفه شدند و در روز چهارشنبه بیست و سوم ذی الحجه بمدینه رسیدند و در روز پنجشنبه بیست و چهارم ماه مذکور بجوار رحمت حق پیوستند و شب جمعه ایشانرا دفن نمودند و قبر ایشان در بقیع بجوار قبه امیر المومنین عباس رضی الله عنه واقع است و سن شریف ایشان هفتاد و سه سال بوده

حضرت خواجه ابو نصر پارسا رحمه الله

لقب ایشان برهان الدین و حافظ الدین است فرزند خواجه محمد پارسا اند و مرید ایشان فاضل و عارف و کامل بوده اند در نفحات آورده اند که پایه علوم شریف و رسوم طریقت را بو الد بزرگوار خود رسانیده بودند و در نفی وجود و بذل موجود کار را از ایشان گذرانیده در سفر حجاز با والد خود بودند فرمودند که وقتی که والدمن فوت می شدند بر سر بالین ایشان حاضر نبودم چون حاضر شدم روی مبارک ایشانرا کشادم تا نظر کنم چشم بکشادند و تبسم نمودند اضطراب من زیاده شد روی خود را بر کف پای ایشان نهادم پای خود را بالا کشیدند وفات خواجه ابو نصر پارسا در سال هشت صد و شصت و پنج هجری بوده و قبر ایشان در خطه بلخ است

حضرت خواجه علاء الدین عطار رح

نام ایشان محمد بن محمد البخاری است و اصل ایشان از خوارزم بوده از کبار اصحاب خلفاء خواجه بزرگ اند و در ایام حیات خود ترتیب بسیاری از مریدان مولانا یعقوب کرده اند و میفرمودند که علاء الدین خیلکی بر ما سبک کرده است و صحبت خواجه بزرگ در خانه خواجه حسن عطار فرزند خلف ایشان بوده چنانچه خدمت مولانا شیخ در بعضی از حضرت خواجه احرار قدس سره نقل کرده اند که خدمت خواجه حسن داماد حضرت خواجه بزرگ بوده اند قدس الله سرهما وفات ایشان بعد از نماز خفتن شب چهار شنبه بیستم رجب سال هشتصد دو بوده و قبر ایشان در ده توجغانیان است وفات خواجه حسن عطار در شب دو شنبه عید قربان سال هشتصد و بیست و شش هجری واقع شده و قبر در توجغانیان است

مولانا یعقوب چرخی رح

اصل ایشان از موضع چرخ است و چرخ دیهی است از ده لهوکر از توابع غزنین واقع شده فقیر در آنجا رسیده و قبور اجداد ایشان در آنجا است و ایشان مرید مولانا خواجه بزرگ اند و اول بار که بخدمت شریف ایشان رسیدند فرمودند که کار از خود کاری نمیکنم امشب ببینم اگر ترا قبول کنند ما نیز قبول کنیم مولانا یعقوب چرخی فرمودند که هرگز شبی سخت تر از آن بر من نگذشته است که آیا چه شود چون بامداد...

ایشان رفتم فرمودند قبول کردند و ایشان را بخواجه علاء الدین عطار سپردند
بعد از وفات خواجه بزرگ در صحبت علاء الدین عطار بمرتبه کمال رسیدند و جامع
گشتند در علوم ظاهری و باطنی و لادت ایشان در غزنین است و قبر ایشان
در موضع ملغتو که یکی از مواضع حصار شادمان است واقع شده

حضرت خواجه عبید الله قدس سره

لقب ایشان ناصر الدین احرار است و نام پدر ایشان خواجه محمود بن شهاب الدین
است و جد ایشان بسیار بزرگ بوده اند و حضرت خواجه بهترین و کاملترین مریدان
مولانا یعقوب چرخی اند و سلسله خواجه احراری اند و مقتدای طریقت و
رهنمای حقیقت بوده اند و اهل ماوراء النهر و خراسان ایشان را بجای بزرگ [?] داشته
اند و کرامات و خوارق عادات بی نهایت از ایشان بظهور رسیده حضرت مولانا
عبد الرحمن جامی قدس سره اخلاص و اعتقاد بسیار داشته اند چنانچه [?]
کتابها بنام ایشان تصنیف کرده اند و ایشان را بجای پیر خود [?] دانسته اند و حضرت
خواجه را هم کمال محبت و یگانگی با ایشان بوده سه نوبت حضرت مولانا با ایشان
ملاقات کرده اند چون بار آخر حضرت خواجه مولانا عبد الرحمن جامی را دیدند
فرمودند محاسن سفید کرده ایشان در دیده این بیت را گفتند بیت [?] پیرانه [?]

سر درره سلانت ؛ موی سفید کردم جاروب آستانت ؛ گویند که حضرت
خواجه احرار را مال و زراعت بی نهایت بوده همه را در راه الهی صرف می نمودند
و چون نثار بآخر رسیده انبارها پر بوده و این از کرامات حضرت خواجه است
و در این باب حضرت مولانا فرموده اند ابیات ؛ هر دانه مزرعه در زیر گشته است
کز او رفتن راه بهشت است ؛ درین مزرعه فشاند تخم دانه ؛ در آن عالم هزار انبار خانه
ولادت ایشان در ماه رمضان سال هشتصد و شش هجری در قریه باغستان که
از توابع تاشکند است بوده وفات ایشان شب شنبه بیست و نهم سلخ ربیع الاول
سال هشتصد و نود و پنج اتفاق شده مدت عمر شریف نود سال الا چند ماه کم و قبر ایشان در سمرقند است

حضرت مولانا نظام خاموش رح

ایشان فاضلتر و کاملترین مریدان و خلفای مولانا نظام الدین خاموش اند
واز علوم ظاهری و باطنی بهره تمام داشته اند و بر جاده شریع و سنت مستقیم بوده اند
چون بخراسان تشریف برده اند بسید قاسم تبریزی و مولانا ابو یزید پورانی
و شیخ زین الدین خافی و شیخ بهاء الدین عمر صحبت داشته اند حضرت مولانا عبد
الرحمن جامی قدس سره السامی در نفحات مذکور ساخته اند که روزی می گفتند
بعضی از اهل ایشان فرق میان خواب و بیداری جز آن نمیتوانند که در خواب خفته

که بعد از خواب می باشد میابند والا کیفیت مشغولی ایشان در خواب و بیداری

بر یک طریقه است بلکه در حالت خواب که بعضی سوانح مرتفع میشود همراه کمال

چنانست که آنچه میگفتند اشارت بحال خود میکردند وفات ایشان در اثنای

نماز پیشین روز چهارشنبه هفتم جمادی الآخر سال هشتصد و شصت هجری بوده

و قبر ایشان در خیابان هرات است

مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره

لقب اصلی ایشان عماد الدین است و لقب مشهور نور الدین و تخلص جامی و نام

والد ایشان احمد بن محمد دشتی بوده و دشت محله ایست از محلات صفاهان

حنفی مذهب بوده اند و آنچه در میان عوام است که ایشان بمذهب امام شافعی

نقل کرده اند خلاف است چنانچه شخصی از خدمت مولانا زین الدین خواص

ازین معنی پرسید فرمودند که غیر واقع مردم فرا گرفته اند کتاب چهار مذهب حضرت

شیخ سعید خرقانی را که از مکه معظمه همراه آورده بودند مسایل اختلافی معمول میفرمودند

مثل وضو ساختن بعد از مس مراة و مس اندام نهانی و غیرها و حضرت مولانا

عالم عامل عارف کامل و در فنون علم ظاهری و باطنی جامع و مقتدای عالم و مقتدای

اهل ماوراء النهر و خراسان و پیشوای زمان بوده اند و سلطان حسین میرزا کمال

را کمال عقیدت و نیازمندی بخدمت ایشان بوده و از اکمل و افضل مریدان سعد الدین
کاشغری اند رحمه الله تعالی چون بخدمت مولانا سعد الدین رسیدند فرمودند که
شاهبازی بچنگ ما افتاده و نسبت و ارسطه بخواجه بزرگ میرسند و خواجه محمد پارسا را
در خراسان ایام طفولیت ملازمت کرده بودند و حضرت خواجه پاره سبب نسبتی
بایشان عنایت نمودند و خواجه احرار قدس الله سره ایشانرا کمال تعظیم و احترام
می نمودند چنانچه از نهایت محبت در مکاتیب خود بلفظ عرضداشت می نوشتند و میفرمودند
که آفتابی در خراسان هست مردم چرا بروشنائی چراغ بما وراء النهر می آیند با وجود این
حضرت مولانا را حال برین منوال بود که هرگز اظهار درویشی و کرامات نمیفرمودند
و میگفتند که کشف و کرامات اعتمادی نیست و خود را گاه در لباس عالم ظاهر
و گاه در صفت شعر و شاعری پنهان میداشتند و میفرمودند که سترحال شعرفی
این طریقه است اما حاشا که اندیشه و خیال ایشان پیشه شعر باشد هرگز یک
نفس از شغل باطنی خالی نمی بودند و در فضیلت بحری بوده اند مواج بجامعیت
ایشان کم کسی گذشته نفس قدسی حق تعالی بایشان داده بود اشعار ایشان
که بهترین شعرها است تمام مشتمل بر حقایق و معارف و بر حضرت مولانا از ابتدا
حال تا مرتبه کمال کشش عشق و جذبه محبت غالب بوده چنانچه فرموده اند بیت

لذت عشق فرو رفته مرا در رگ و پی — عشق میگویم و جان میدهم از لذت وی

و گفته اند شعر: غم عشق از دل کس کم مبادا — دلی بی عشق در عالم مبادا

شتاب از عشق او گر خود مجاز است — که آن بهر حقیقت کارساز است

اگرچه بظاهر جمال تعلق خاطری می بود اما از طعن این باکی نداشته اند رباعی

کار جامی عشق خوبانست هر سو عالمی — در پی انکار او و همچنان در کار خویش

و این محبت آن بود که میفرمودند هر چند عارف کامل در اصل بعد از تحقیق محبت الهی

و اتصال بمحبوب لم یزلی در هر چه نگرد جز یک چیز نه بیند و در هر چه آید جز یک

چیز نجوید اما در اوایل از جمیع تعلقات ترک و اجبات نموده میفرمودند که محب

آنست که از همه چیز قطع تعلق کند و خواهش او خواهش محبوب گردد بیت

با عشق توام هوا نماندست و هوس — با آتش سوزنده چسان ماند خس

خواهند ز تو مقصود دل خود همه کس — جامی از تو ترا همین خواهد و بس

و هیچ خواهش و مرادی بغیر از طلب الهی نداشتند و میفرمودند بیت

هست مراد هر کسی چیز دگر از این جهان — نیست مراد غیر تو جامی نامراد را

و همیشه در وجد و ذوق می بوده اند چنانچه چند نوبت سماع میفرمودند و هم

او در عین حالی که بکمال رسیده بودی گفتند رباعی خوش وقت کسیکه می بادیی

درین خمخانه ٭ از خم لب بو کشد نه از پیمانه ٭ صد بار اگر مست شود عالم هست ٭
واقف نشود که هست عالم یا نه ٭ و حضرت مولانا را فهم و طبعی که بود بالاتر
ازان نباشد و بسیار خوش خلق و خوش تکلم و شگفته بودند و مطایبهای
لطیف می فرمودند و تصانیف ایشان چهل و چهار است بعدد لفظ و همه
در عالم مشهور و معروف است هیچکس را ازان سخن نیست و شواهد النبوة و نفحات
الانس که سخنان لطیف و نکتهای دقیق دران مندرج است دو چشم تصانیف
ایشان است و در مثنوی یوسف و زلیخا و در غزلیات دیوان اول که بهترین اشعار
است مثل ندارد و این فقیر همیشه تصانیف نظم و نثر ایشان را مطالعه می نماید
و از برکت آن کلام حقیقت انتظام فائدها میرباید و این کتاب را می نویسد همه از
تتبع و شاگردی ایشان است فصاحت و بلاغت در سوز حال حضرت مولانا
از کلام ایشان است و یکی از علمای این زمان در باب حضرت مولانا طعن و
انکار می نمود و سخنان ناشایسته میگفت فقیر او را منع میکرد بعد از فوت آنمرد
یکی از فضلا که عالم و عامل است نسبتی او را بخواب دید با اضطراب تمام پرسید سبب
اضطراب چیست گفت به بهشت رفته بودم و میخواستم در آیم که مولانا عبدالرحمن
جامی آمد و دامن مرا بگرفت و نگذاشت و چون نسبت اخلاص فقیر را بخدمت

ایشان دانسته بود نام فقیر را گرفت که بایشان بگویید که مولانا عبدالرحمن جامی
بگوید مرا بگذارند و از تقصیر من درگذرند و ولادت ایشان در حجرهٔ جام در
بیست و دوم شعبان سال هشتصد و هفده هجری بوده و مدت عمر شریف
هشتاد و یک سال و وفات ایشان بعد از حضرت خواجه احرار به سه سال
در هشتصد و نود و هشت هجری هژدهم ماه محرم روز جمعه در وقت اذان سنت
و قبر ایشان در خیابان هرات است متصل قبهٔ پیر خود و برداشت جنازه
ایشان را سلطان حسین میرزا با جمیع اهالی حوالی خراسان نموده است

حضرت مولانا عبدالغفور لاری قدس سره

لقب ایشان رضی الدین است و اصل ایشان از لار و از اعیان آن دیار بوده
از اولاد سعد عباده اند رضی الله عنه که از کبار انصار و از قبیلهٔ انصار و از قبیلهٔ
خزرج است مرید کامل و شاگرد رشید حضرت مولانا عبدالرحمن جامی اند و
حضرت مولانا در باب ایشان فرموده بیت آنجا که فهم و دانش مرد خفی
بود شکاری ٭ بازیست تیز رفتار عبدالغفور لاری ٭ و حضرت مولانا مریدم میگفته
اند و می فرمودند که یک مرید کامل که باشد کافیست و این اشاره بملا عبدالغفور
است که کامل بوده اند و ایشان را در علوم ظاهری و باطنی قدرت تمام بوده و حاشیه

و حاشیه بر شرح ملا و نفحات الانس نوشته اند و حل مشکلات و لغات آنرا
نموده اند و کمال محبت و اخلاص بخدمت پیر خود داشته اند و روز وفات
حضرت مولانا قدس سره در خدمت بوده اند وفات ایشان بعد از طلوع
آفتاب روز یکشنبه پنجم شعبان سال نهصد و دوازده هجری بوده و قبر ایشان
متصل قبر حضرت مولانا در خیابان هرات است سعادتمند کسی که بعد از مردن
هم در خدمت پیر خود باشد

حضرت خواجه عبد الشهید قدس سره

نام پدر ایشان خواجه کلان خواجه بن حضرت خواجه عبید الله احرار است و چون
متولد شدند والد خواجه بخدمت حضرت خواجه احرار قدس سره بردند
حضرت خواجه ایشان را در کنار گرفته فرمودند که این پسر عارف خواهد شد و ببرکت
نفس حضرت خواجه بکمالات ظاهری و باطنی و مقامات عالی رسیده اند و کرامات
و خوارق جلیه بسیار از ایشان بظهور پیوستند و بهندوستان تشریف آورده
بودند و اهل هند کمال اعزاز و احترام بجای آورده اکثری مرید گشتند و طریقه
ایشان در سلوک بطریق حضرت خواجه بزرگ بوده و هژده سال در هندوستان
بوده در سال نهصد و هشتاد و هجری فرمودند که وقت رحلت ما نزدیک رسیده

مامور یم بآنکه مشتے استخوان خود را در سمرقند بگورخانه آبای خود رسانیم و متوجه
سمرقند شدند و بعد از رسیدن بسمرقند بدو سه روز رحلت نمودند و قبر ایشان در جوار حضرت
خواجه احرار است ❁

حضرت خواجه باقی رحمة الله

اویسی حضرت خواجه نقشبند بهاءالدین و بظاهر مرید مولانا خواجگی امکنگی اند
یکی از مریدان خواجه گفت که در وقت رحلت خواجه فرزندان ایشان را حاضر
ساخته پرسیدند که در باب این کودکان چه میفرمایند گفتند مصرع فرزند
بنده ایست خدا را غمش مخور وفات ایشان در سال هزار و دوازده هجری بوده
و مدت عمر شریف ایشان چهل سال و قبر در دهلی است ❁

هاشم خواجه و صالح خواجه دهبیدی قدس اسرارهم

دهبید از مضافات سمرقند است و هر دو برادر اند و درین زمان مقتدای ما وراء النهر
بودند مردم آنجا را دری ارادت بخدمت ایشان بوده هاشم خواجه برادر کلان
و پسر خورد صالح خواجه بودند و در سمرقند می بوده اند و مرید پدر خود اند و خواجه
کلان خواجه و ایشان مرید خواجه کلان جویباری و ایشان مرید خواجه محمد
کاشانی و ایشان مرید مولانا محمد قاضی و ایشان مرید حضرت خواجه احرار

احرار قدس اسرارهم وفات هاشم خواجه روز دوشنبه ربیع الاول سال هزار و چهل و شش هجری بوده و قبر در ده بید است و صالح خواجه در بلخ بوده اند کرامات و خوارق از هر دو برادر بسیار ظاهر شده وفات ایشان در ماه محرم سال هزار و چهل و هشت هجری بوده و قبر ایشان در بلخ است و مدت عمر هفتاد و هشت سال تمام شد احوال مشایخ سلسله متبرکه نقشبندیه قدس الله اسرارهم

بیان احوال مشایخ سلسله شریفه چشتیه قدس الله اسرارهم و سلسله ایشان از حضرت خواجه حسن بصری بحضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه میرسد

حضرت خواجه عبد الواحد زید قدس سره

اصل ایشان از بصره است مرید حسن بصری است و شاگرد حضرت امام اعظم اند رضی الله عنهما و خرقه ارادت از ایشان پوشیده اند چون ذکر حضرت حسن بصری بعد از صحابه رضی الله عنهم مذکور شده از جهت اول درین سلسله نوشته نشده ایشان بس بزرگ بودند خوارق و کرامات بسیار از ایشان بظهور رسیده نقل است که روزی جماعه از درویشان که در خدمت ایشان بودند گرسنگی برایشان غلبه کرد آرزوی حلوا کردند چیزی حاضر نبود خواجه روی باسمان کردند و از حق سبحانه

و تعالی بجهت آن جماعه در خواستند فی الحال دینارهای زر از آسمان بارید خواجه
فرمود که بهان مقدار که بحلوا کفایت کند بردارید مریدان چنان کردند و حلوا
آوردند خواجه ازان تناول نفرمود سبب تناول نفرمودن اینست که چون
باریدن دینارها از کرامات ایشان بود نخواستند که از کرامات خود خوراک خویش
سازند که خوراک اینجماعه از کسب و مشقت ایشان میباشد چنانچه درویشی در بادیه
تشنه شد ویرا از آسمان قدحی زر فرو گذاشتند پر از آب مرد درویش گفت
بعزت تو نخورم آب مگر از دست اعرابی که مرا سیلی زند و شربت آب دهد دگر
بکرامات تو آب نباید قادری که آب در جوف من پدیداری یعنی کرامات خلاص
امین از مکر نبود وفات ایشان در سال یکصد و هفتاد و هفت هجری بوده

حضرت فضیل بن عیاض رحمة الله

کنیت ایشان ابوعلی است و باصل کوفه و بعضی گفته اند از خراسان از ناحیه مرو
و بعضی گفته اند تولد ایشان در سمرقند بوده و نشو و نما در باورد و نیز گفته اند
که بخاری الاصل بوده اند و مرید خواجه عبدالواحد بن زید و شاگرد امام اعظم
اند رضی الله و با ابراهیم ادهم و بشر حافی و سفیان ثوری و داود طائی معاصر
بوده اند در حقایق و معارف یگانه عصر نقل است که روزی فرزند خود را

خود را درکنار گرفته می بوسیدند چنانچه عادت پدرانست کودک گفت ای پدر
مرا دوست میداری گفت بلی گفت خدا را دوست میداری گفت بلی
کودک گفت بیکدل چه دو دوست توان داشت ایشان دانستند که این سخن از کجاست
دست بر سر زدند کودک را بنید آمختند و بحق مشغول گشتند و فرموده اند هر کس
که از خدا بترسد از همه چیز نترسد و نیز فرموده اند که چون حق تعالی بنده را
دوست دارد اندوه بسیارش دهد و چون دشمن دارد دنیا را بر وی فراخ کرداند
فرموده اند که هر که خود را قیمتی نهد او را از تواضع نصیبی نیست و فرموده اند اگر
توانید بجایی ساکن شوید که کسی شما را نه بیند و نه شما کسی را که عظیم نیکو بود و فرموده
اند چنانکه عجب بود که در بهشت گریند عجب تر از آنکه در دنیا خندند و فرموده اند
در دنیا درآمدن آسان است اما بیرون آمدن و خلاص شدن دشوار و فرموده اند
چون ترا گویند خدا را دوست داری خاموش باش اگر گویی نه کافر گردی و اگر
گویی آری فعل تو بفعل دوستان نماند وفات ایشان در ماه محرم سال
یکصد و هشتاد و هفت هجری بوده و قبر ایشان در مکه معظمه در [illegible]

حضرت سلطان ابراهیم ادهم رحمة الله

کنیت ایشان ابو اسحاق و نام پدر ادهم بن سلیمان بن منصور بلخی است

وایشان از ابنای ملوک اند و در اوایل حال پادشاه بلخ بوده اند و در جوانی
توبه کرده اند گویند شبی بر تخت خفته بودند نیم شب سقف خانه جنبید گفتند
کیستی گفت آشنا شترم گم کرده ام میجویم گفتند شتر بر بام چگونه بود گفت
ای غافل تو خدا را در جامه اطلس بر تخت زر میطلبی این از اشتر بر بام جستن
عجب ترست ازین سخن هیبتی در دل سلطان افتاد متفکر و متحیر گشتند روز دیگر
بار عام دادند و ارکان دولت همه بر جای خود ایستادند ناگاه مردی
با هیبت از در در آمد چنانکه هیچکس مانع او نتوانست شد تا پیش تخت سلطان
گفتند چه میخواهی گفت درین رباط فرود می آیم گفتند رباط نیست سرای
ست گفت این سرای پیش از تو از که بود گفتند از پدر من گفت پیش
از وی از که بود گفتند از پدرش گفت پیش از وی از که بود گفتند از فلان
همچنین چندکس را شمرده اند او گفت پس این رباط بود که یکی میرود و دیگر
می آید ناپدید شد سلطان تنها با ضطراب تمام از عقب او روان شد بدو
گفتند تو کیستی گفت من خضرم در دل ایشان خوفی عظیم پیدا شد و رو بصحرا
نهادند شنیدند که هاتفی میگوید بیدار شو پیش ازانکه بر کت بیدار کنند و
همچنین چند نوبت بگفت ناگاه آهوی دیدند و خود بدو مشغول گردند آهو

آهو بسخن آمد و گفت مر الصید تو فرستاده اند تو مرا صید توانی کرد حال بر سلطان
متغیر گشت و از جامهای که داشتند بیرون آمدند و ترک سلطنت نموده دست در
طریقت زدند و بمکه معظمه رفته با امام اعظم و سفیان ثوری و ابو یوسف غسولی صحبت
داشتند و کسب علوم از حضرت امام اعظم رضی الله عنه نمودند و حضرت امام
ایشانرا ستّة نامی فرمودند سید الطائفه جنید قدس الله سره فرمودند که
ابراهیم ادهم کلید علمهای اینطائفه است و صحبت دار خضر علیه السلام بوده اند
و خرقهٔ ارادت از فضیل عیاض پوشیده اند و در همه عمر بجز کسب خود قوت نموده اند
یگانه زمان و پادشاه هر دو جهان و سید اقران بود خوارق و کرامات و بزرگی
حضرت سلطان زیاده از انست که در تحریر بیان در آید گویند چون واردی از غیب
فرود آمدی گفتی کجا اند ملوک دنیا که به بینند که این چه کار و بارست تا از ملک خودشان
ننگ و عار آید نقلست که وقتی که در کشتی خواستند که بنشینند و سیم نداشتند و آنها زری
میخواستند دو رکعت نماز کردند و گفتند الهی از من چیزی میخواهند در حال ریگ لب دریا
تمام زر شد مشتی برداشتند و بایشان دادند نقلست که روزی بر لب دجله نشسته
پاره پاره خرقه میدوختند سوزن ایشان در دجله افتاد اشارت بر دجله کردند هزاران
ماهی سر بر آوردند هر یکی را سوزنی زرین در دهان سلطان فرمودند سوزن خود خواهم

ماہی ضعیفی آن سوزن را در دہان گرفته آورد و پیش حضرت سلطان نہاد فرمودند
کمترین چیزی که یافتیم بگذاشتن ملک بلخ این بود وفات ایشان شانزدہم جمادی الاول
در سال یکصد و شصت و دو یا شصت یک ہجری بودہ و قبر ایشان در جبلہ شام است و بعضی گویند
بغداد و قول اول صحیح است ط

حضرت خواجہ حذیفہ مرعشی رحمۃ اللہ

مرعش شہریست از توابع شام از کبار مشائخ متقدم و از مریدان سلطان ابراہیم
ادہم قدس اللہ سرہ فرمودند که اخلاص آنست که افعال او در ظاہر و باطن
یکسان باشد وفات ایشان در چہاردہم ماہ شوال بودہ است ط

حضرت خواجہ ہبیرہ بصری رحمۃ اللہ

اصل ایشان از بصرہ ست از اکابر وقت و مرید خواجہ حذیفہ مرعشی اند و صاحب
خوارق عالی و مقامات ارجمند بودند وفات ایشان ہفتم ماہ شوال است

حضرت شیخ علوی دینوری رحمۃ اللہ

مرید خاص خواجہ ہبیرہ بصری از اجلہ مشائخ وقت و صاحب علوم ظاہری و باطنی
بودند خوارق و کرامات عجیبہ از ایشان سرزدہ چنانچہ گویند از روزیکه تولد نمودہ اند
تمام عمر صائم الدہر بودند و در ایام طفولیت روز شیر نمیخوردند انچه در تذکرۃ الاصفیا

الاصفیا و بعضی از نسخات مشائخ چشت نوشته اند این است که شیخ علی دینوری و شیخ ممشاد دینوری یکی است و شیخ ممشاد علو دینوری می نویسند اما از نفحات الانس و بعضے کتب چنین مفهوم میشود که شیخ علو دینوری غیر شیخ ممشاد دینوری اند و ذکر شیخ ممشاد دینوری در سلسله سهروردیه نوشته خواهد شد

حضرت شیخ ابو اسحاق شامی قدس الله سره

از اقطاب وقت بوده اند و مرید شیخ علو دینوری اند رحمهما الله و وفات ایشان چهاردهم شهر ربیع الآخر است و قبر در عکه واقع است که از توابع شام است

حضرت خواجه احمد ابدال چشتی رح

سه حلقه سلسله چشتیا نند و پسر سلطان فرسنافه اند از شرفا چشتی است و امیر آن ولایت بوده اند و مرید شیخ ابو اسحق شامی اند گویند چون شیخ ابو اسحاق بقصبه چشت رسیده اند خواجه دست ارادت بدامن شیخ زدند نقل است که روزی خواجه ابو احمد در سن هفت سالگی همراه پدر خود سلطان فرسنافه بقصد شکار جانب کوه رفتند و در اثنای شکار از پدر و اتباع جدا افتادند بکوهی رسیدند که چهل از رجال الله بر سنگی ایستاده بودند و شیخ ابو اسحاق شامی نیز در میان آنجماعه بود حال بر ایشان بگشت از اسپ فرود آمده در پای

شیخ ابو اسحاق افتادند اسپ و سلاح هرچه داشتند بگذاشتند و پشمینه پوشیده
با ایشان روان شدند هرچند پدر و مردم طلب کردند ایشانرا نیافتند بعد از
چند روز خبر آوردند که با شیخ ابو اسحاق اند در فلان موضع پدر ایشان جمعی را
فرستاد تا بیاوردند هرچند پند دادند و بند نهادند باز نتوانستند آورد سود مند
نیفتاد گویند پدر ایشان را خمخانه بود روزی فرصت یافته بآنجا درآمدند و
دوراست خمها را شکستن گرفت پدر ایشانرا خبر کردند ببام برآمدند و از غایت غضب
سنگی بزرگ برداشت که از روزنه بالای بام بر ایشان بزند روزنه فراهم آمد و سنگ
را بگرفت با سنگ در هوا معلق بایستاد چون آن حالت را مشاهده نمود پدر
ایشان توبه کرد و امثال این کرامات و خوارق عادات از ایشان نه چندان
ظاهر شده که به تفصیل بیان توان کرد و ولادت ایشان در سال دو صد و شصت
هجری بوده و وفات در دهم جمادی الآخر سال سه صد و پنجاه و پنج روی داده و قبر ایشان
در چشت است ؂

حضرت خواجه محمد چشتی قدس سره

ایشان پسر و مرید خواجه ابو احمد ابدال چشتی اند و تحصیل علوم دینی و معارف
یقینی کرده اند و در زهد و ورع کامل بوده اند گویند در غزوه سومنات همراه محمود

محمود سبکتگین در سن هفتاد سالگی بود کاری محمود با بشارت و بشارت رفته
بودند و ببرکت اقدام ایشان فتح سومنات شده وفات ایشان در غره
رجب سال چهار صد و یازده هجری بوده و قبر ایشان در چشت است

حضرت خواجه یوسف بن سمعان رح

لقب ایشان ناصر الدین است و خواهر زاده و مرید و ترتیب یافته خواجه محمد
بن خواجه ابو احمد چشتی اند گویند که خواجه محمد همشیره داشتند که سن او بچهل
رسیده بود و بجهت خدمت برادر ارادت تزوج نداشتند و بطاعت و عبادت
خدا تعالی مشغول بودند شبی خواجه محمد بزرگوار خود خواجه ابو احمد را در خواب
دیدند که فرمودند در ولایت شام فلان مردیست محمد سمعان نام تحصیل علوم
کرده و صالح است خواهر خود را باو عقد کن خواجه او را طلب داشته همشیره
را باو عقد کرد و خواجه یوسف در چشت از ایشان متولد شدند و بر ایشان در آخر
عمر سکر و حیرت چنان غلبه کرده بود که گاه بودی که خادم آب وضو ریختی
در اثنای وضو از خود غایب می شدند و ساعتی در آن غیبت میماندند و باز
حاضر می شدند و وضو را با تمام میرسانیدند وفات ایشان در چهارم ربیع الآخر
در سال چهار صد و پنجاه و نه روی داده و مدت عمر هشتاد و چهار سال بوده

و هم وقت رحلت خواجه قطب الدین مودود پسر کلان خود را قایم مقام خود ساختند و عقبه ایشان در چشت است ط

حضرت خواجه مودود چشتی رح

لقب ایشان قطب الدین است و در سن هفت سالگی تمام قرآن مجید را آن حفظ کرده بتحصیل علوم مشغول می بودند چون بسن بیست و شش سالگی رسیدند والد بزرگوار ایشان خواجه یوسف وفات یافتند و بموجب وصیت پدر قایم مقام ایشان گشتند و بخصال حمیده و افعال پسندیده موصوف و معروف بودند و مردم آن ولایت همه در مقام ارادت و اعتقاد ایشان اگرچه مرید پدر خود بودند لیکن بعد از وفات پدر وقتی که حضرت شیخ الاسلام احمد جام بهرات رسیدند و قضیه که در میان خواجه مودود و حضرت شیخ جام گذشته در نفحات الانس مذکور است و چون خواجه مودود التماس تربیت و اخلاص خویش بخدمت ایشان نمودند حضرت شیخ احمد جام دست ایشان را گرفتند و بر کنار چارپالش خود نشاندند و سه بار فرمودند بشرط علم بشرط علم و سه روز بخدمت حضرت شیخ جام بودند و فایده تا حاصل نموده و سلسله چشتیه از خواجه مودود بصحبت شیخ جام نیز میرسد وفات

وفات ایشان در غره رجب در سال پانصد و بیست و هفت هجری بوده و قبر ایشان
بیشتر در مزار سبز که چشت است ه

حضرت خواجه احمد بن مودود چشتی رح

بسیار بزرگ و قطب وقت بوده اند و مرید پدر خویش در علوم ظاهری و باطنی
قدرت تمام داشته اند حضرت رسالت پناه صلعم را در واقعه دیدند که فرمودند
ای احمد اگر تو مشتاق ما نیستی ما مشتاق تو ایم چون بامداد شد سه یار موافق
اختیار کرده بروشی که کسی ایشان را نشناسد بزیارت حرمین الشریفین
متوجه شدند چون از شرایط حج فارغ شدند بمدینه منوره رسیدند و شش ماه
مجاورت کردند گویند که مداومت ایشان بر مجاوران آن حرم گران آمد خواستند
که ایشان را بیرون کنند از روضه شریفه آواز آمد که برنجانید این را که یکی از مشتاقان
ماست چنانچه همه حاضران شنیدند و بعد از مراجعت ببغداد آمده در خانقاه
شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره فرود آمدند و شیخ ایشان را تعظیم و احترام
بسیار کردند ولادت ایشان در سال پانصد و هفت هجری بوده وفات
در سال پانصد و هفتاد و هفت روی داده و قبر ایشان در چشت است

حضرت شاه سنجان رحمة الله

لقب ایشان رکن الدین است ونام محمود واصل ایشان از ده سنجان
خواف بوده ومرید خواجه مودود چشتی اند وشاه لقبی است که خواجه مودود
عنایت فرموده اند گویند در مدتی که بچشت اقامت ورزیدند نقض طهارت
در آنجا نکردند چون احتیاج می شد از چشت بیرون رفته طهارت می نمودند
وسفر مودند که اینجا جای ادب است وفات ایشان در سال پانصد ونود
وهفت هجری بوده ۞

حضرت خواجه حاجی شریف زندنی رح

مرید خواجه مودود چشتی اند وسلسله خواجه معین الدین چشتی از جانب ایشان
بخواجه مودود چشتی میرسد نقل است که شخصی سلطان سنجر را بعد از وفات
بخواب دید پرسید که خدا تعالی با تو چه کرد گفت مرا فرمان شده بود
که فرشتگان عذاب بدوزخ برند ودر همین اثنا فرمان رسید که فلان
روز در دمشق سعادت ملازمت حاجی شریف زندنی را دریافته بود از برکت
آن بیامرزیدم وفات ایشان در ششم رجب است ۞

حضرت شیخ عثمان هارونی قدس سره

ایشان مرید حاجی شریف زندنی اند قطب وقت ویگانه عصر بوده اند وصحبت

و بصحبت بسیاری از اکابر و بزرگان رسیده اند و از حضرت خواجه معین الدین چشتی منقولست
که روزی شیخ عثمان هارونی در ایام سیاحت بجایی رسیدند که مسکن مغان بود و در آنجا
آتشکده بود که روزی بیست اراب هیزم در آنجا می انداختند و آتش آن هرگز نمی مرد آن شیخ
پرسیدند که پرستیدن این آتش چه فائده دارد و چرا خدا را نمی پرستی که آتش مخلوق اوست
جواب داد که در کیش ما آتش را بسیار بزرگ داشتند شیخ فرمودند که توانی دست و پای
خود را در آتش اندازی جواب داد که خاصیت آن سوختن است کرا قدرت باشد که
نزدیک آن تواند رفت حضرت شیخ طفلی که در کنار مغ بود گرفتند و بسم الله الرحمن الرحیم
قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم گفته در آتش در آمدند و چهار ساعت در میان
مانده بر آمدند چنانچه بخرقهٔ ایشان و جامهٔ آن طفل آسیبی نرسیده بود از مشاهدهٔ این کرامات
جمیع مغان بر قدم شیخ سر نهادند و همه بشرف اسلام مشرف شدند و آن پدر و پسر
از جملهٔ اولیای گشتند و هم حضرت خواجه معین الدین فرموده اند که شیخ عثمان هارونی
میفرمودند که حق سبحانه و تعالی را دوستانند که اگر یکساعت در دنیا از و محجوب مانند
نابود گردند و هم شیخ فرموده اند که در هر که این سه خصلت باشد بتحقیق بداند که حق تعالی
او را دوست دارد سخاوت چون سخاوت دریا شفقت چون شفقت آفتاب و تواضع
چون تواضع زمین وفات ایشان در شانزدهم ماه شوال است و قبر در مکه معظمه است

حضرت خواجه معین الدین چشتی رحمه الله

مولد و اصل ایشان سجستان است و نشو و نما در دیار خراسان نام پدر بزرگوار ایشان
خواجه غیاث الدین حسن است که از سادات حسینی بوده اند مرید شیخ عثمان هارونی
بوده اند و در هندوستان سلسله شریفه حضرت چشتیه ایشانند قدس الله تعالی
و شیخ عثمان هارونی میفرموده اند که معین الدین ما محبوب خدا است و مرا فخر است بر مریدی
او و قطب وقت و صاحب تصرف و نیز انوار معرفت و مشرق القلوب و زبده
مشایخ اصل و قدوه اولیای اکمل بوده اند اهل هند را روی ارادت بخدمت ایشان
بوده و در جمیع علوم ظاهری و باطنی یگانه زمان بوده اند کرامات و خوارق عادات
عجیب و غریب که از ایشان بظهور آمده زیاده از حد و بیان است گویند که چون حقتعالی
ایشانرا توفیق توبه کرامت فرمود املاک و اسباب خود را صرف درویشان
نموده متوجه سمرقند و بخارا شدند و در انجا حفظ قران مجید و کسب علوم نموده اند و از انجا
بطرف عراق عرب عزیمت کردند چون بقصبه هارون که از نواحی نیشاپور است
رسیدند حضرت شیخ عثمان هارونی را ملازمت نموده اند و بیست سالی در خدمت
شیخ بوده اند و حضرت خواجه در سیاحی اکثری از مشایخ کبار دریافته اند چنانچه بصحبت
حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه در جیلان رسیده پنجاه و هفت روز با ایشان

ایشان بوده انواع فواید بوده اند و شیخ الدین کبری را در سنجار و خواجه یوسف
همدانی را در همدان و شیخ ابو سعید تبریزی را در تبریز و شیخ حسین زنجانی را در لاهور
دیده اند و از بلخ بلاهور آمدند و از آنجا بدهلی و از دهلی باجمیر رفته متوطن شده اند و جمع
کثیری از کفار ببرکت قدوم ایشان بشرف اسلام مشرف شدند و جماعه که مسلمان
نشده بودند فتوح دینار بجد بخدمت ایشان میفرستادند و هنوز کفار یکه دران نواحی
اند بزیارت ایشان می آیند و مبلغها بمجاوران روضه منوره میگذرانند ولادت
حضرت خواجه در سال پانصد و سی و هفت وفات ایشان روز دوشنبه ششم
ماه رجب سال ششصد و سی و سه هجری بوده و بهر دایتی بیستم ذی الحجه سال مذکور
و قول اول اصح است و بعد از رحلت بر پیشانی حضرت خواجه نوشته یافتند که
حبیب الله مات فی حب الله و عرس ایشان از مشایخ هندوستان در ششم
رجب میکنند و در همین ماه از اطراف و جوانب مسلمان و کافر خواص و عوام از راه های
دور جمع و کثیری که عدد آن از هزاران بیش است هر سال بروضه متبرکه ایشان
رفته حاضر میشوند مدت عمر شریف یکصد و چهار سال و قبر حضرت خواجه در دار
الاسلام اجمیر است و این فقیر چندین مرتبه بزیارت آن روضه منوره مشرف
گشته و اجمیر شهریست پرفیض و پرنور و خوش آب و هوا متصل تالابی عظیم که

که همچو دریای محیط است و نام آن ساگرتال نهاده اند واقع شده ولادت این
فقیر در خطهٔ اجمیر بالای ساگرتال رویداده در سلخ صفر نصف شب دوشنبه سال
یکهزار و بیست و چهار هجری چون در خانهٔ والد ماجد فقیر سه صبیه شده بود و پسر
نمی شد و سن مبارک آنحضرت به بیست و چهار سالگی رسیده بود از روی عقیده
و اخلاص که آنحضرت نسبت بحضرت خواجه داشتند بهزاران نذر و نیاز درخواست
پسر نمودند و ببرکت ایشان حق تعالی این کمترین بنده خود را بوجود آورد امید
که توفیق نیکوکاری و رضامندی خود و دوستان خود نصیب گرداند آمین یا رب العالمین

حضرت شیخ حمید الدین الصوفی السعدی الناگوری رح

کنیت ایشان ابواحمد است و لقب سلطان التارکین است و ناگور شهریست از
شهرهای هندستان و سلطان التارکین از خلفای حضرت خواجه معین الدین چشتی
اند در تجرید و تفرید یگانهٔ عصر و از متقدمان مشایخ هند و جامع میان علوم ظاهری
و باطنی و صاحب کرامات و مقامات علیه بوده اند ایشان را با شیخ بهاء الدین
ذکریای ملتانی در باب فقر و غنا مراسلات بسیار واقع شده در ناگور دو طناب
زمین احیای داشتند و آنرا بدست مبارک خود زراعت میکردند و قوت عیال
میساختند وفات ایشان در بیست و نهم ربیع الآخر سال ششصد و هفتاد

وهفتاد و سه هجری بوده و قبر در قصبهٔ ناگور است ه

حضرت خواجه قطب الدین اوشی کاکی رح

نام ایشان بختیار بن احمد بن موسی و مولد و اصل ایشان از اوش فرغانه است
و آن قصبه ایست از توابع اندجان و کاکی از آن جهت گویند که چون در دهلی متوطن
شده اند و فتوح از کس قبول نمیفرمودند و خود همیشه مستغرق حق بودند و بر فرزندان
ایشان بعسرت میگذشت و اهل ازان بقالی که در همسایه ایشان بود بعد از
فاقها جزوی قرض نموده اوقات گذار خود می نمودند روزی زن آن بقال گفت
اگر من در همسایگی شما نمی بودم کار شما بهلاکت میرسید این سخن بطبعت ایشان
گران آمد عهد کردند که از و قرض نگیرند روزی این قضیه را بعرض خواجه رسانیدند
فرمودند که هرگز من از کسی قرض نگیرم و در وقت حاجت بطاقی که در حجره ما ست
دست اندازند بقدر حاجت نان پخته بر دارند و صرف خود کنند و بهر که خواهند
بدهند بعد ازان هرگاه که میخواستند ازان طاق نان میگرفتند و این نان را کاک میگفتند
نقلست که حضرت قطب الدین یکیم ساله بودند که پدر ایشان وفات یافت
و خضر علیه السلام ایشانرا بشیخ ابو حفص سپردند که تعلیم علوم ظاهری و باطنی
نماید چون حضرت خواجه معین الدین چشتی با وش رسیدند در آنجا بخدمت

خواجه معین الدین مرید شدند و حضرت خواجه را کمال شفقت و عنایت درباره ایشان
بود و صحبت دار خضر علیه السلام بودند قطب زمان و یگانه دوران و جامع فضل
و فضایل صوری و معنوی و صاحب خوارق و کرامت عالیه بوده اند گویند که در
بیست سالگی پیش از انکه مرید شوند بحضرت خواجه ریاضت و مجاهدات و اشتغال
و سیاحی بسیار کرده اند نقل است که چون ببغداد رسیدند صحبت شیخ شهاب الدین سهروردی
را دریافتند و چون کمال اشتیاق و اخلاص بخدمت شیخ که پیر ایشان باشند داشتند
از انجا مسافرت نموده بطرف هندوستان آمدند و چون بملتان رسیدند با شیخ بهاؤالدین
ذکریا ملتانی قدس سره ملاقات نمودند و در ملتان حضرت شیخ فرید شکر گنج رحمة الله
بخدمت ایشان رسیده مرید شده چون بدهلی رسیدند عریضه بخدمت پیر خود
که در اجمیر تشریف داشتند نوشتند که اگر حکم شود بملازمت برسم خواجه معین الدین
در جواب نوشتند که اگرچه در ظاهر بعید است اما در باطن قریب است همانجا باید بود بعد از
چندروزی در دهلی توقف نموده باز باجمیر معاودت کردند چون خواجه قطب الدین
همراه گشتند که باجمیر روند مردم دهلی از فراق و جدائی ایشان بفریاد آمدند چون
حضرت خواجه این معنی را مشاهده نموده خواجه قطب الدین را فرمودند که شهر را در پناه
تو گذاشتیم در دهلی باش که دلهای مردم از جدائی تو آزرده میشوند ایشان عزم نموده

بغز مودہ حضرت خواجہ بشہر مراجعت نمودند حضرت خواجہ قطب الدین اکثر سماع سماعے
فرمودند و در سلسلہ چشتیہ سماع متعارف است و در بعضی ممنوع مثل سلسلہ نقشبندیہ
قادریہ و سید الطائفہ نیز سماع نمی فرمودند و بعضی از اکابر کردہ چنانچہ شیخ
الاسلام گفتہ اند کہ ذوالنون مصری و شیخ شبلی و حرار و لوزئی در اواخر ہمہ سماع
ربست نمودہ **نقل** است از سلطان المشائخ کہ در خانقاہ شیخ سجستانی مجلس
سماع بود درویشان صاحب حال و اہل کمال حاضر بودند درین اثنا قوال این
بیت را کہ از حضرت شیخ احمد جام است خواند **بیت** کشتگان خنجر تسلیم را ہر زمان
از غیب جانی دیگر است ۞ خواجہ قطب الدین را حال متغیر شد و از ہوش رفتند
مشائخانی کہ دران مجلس حاضر بودند از انجملہ قاضی حمید الدین ناگوری و شیخ
بدر الدین غزنوی ایشانرا بخانہ آوردند و قوالان ہمان بیت را تکرار میکردند و
حضرت خواجہ سماع میفرمودند چنانچہ شبانروز ہمین حال داشتند تا جان بحق
ایشان ذکر کون گشت روز دوشنبہ چہاردہم ربیع الاول سال ششصد و سی و سہ شد

حضرت شیخ فرید گنج شکر قدس سرہ

نام ایشان مسعود بن عز الدین محمود است و از اولاد حضرت امیر المومنین عمر خطاب
است رضی اللہ عنہ از جانب پدر و مادر ایشان دختر مولانا وحید الدین خجندی

است در کمال عصمت و عفت و صاحب کرامت اند و حضرت شیخ صایم الدهر بوده اند
در صحت و مرض افطار نمیفرمودند و مرید و خلیفه حضرت خواجه قطب الدین بختیار اند
گنج شکر از آن گویند که حضرت شیخ را هفت روز گذشته بود که افطار نکرده بودند
و ضعف بر ایشان غالب شد بخدمت پیر خود روانه شدند در اثنای راه از ضعف پای
ایشان بلغزید چنانچه بر زمین افتادند در دهن مبارک ایشان پاره گل در آمد
و تمام شکر شد از آنجا برخاسته بخدمت پیر خود رفتند و خواجه فرمودند فرید
گلی که به دهنت رسید حق تعالی وجود ترا گنج شکر گردانیده است همواره شیرین
خواهی بود چون از خدمت پیر خود بیرون آمدند هر کس که ایشان را میدید گنج شکر
می گفت ایشان بخدمت حضرت خواجه معین الدین چشتی نیز رسیده بودند
حضرت خواجه معین الدین در باب ایشان فرموده اند که بختیار شاهبازی
عظیم را بقید آورده است که جز بسدرة المنتهی آشیان نگیرد و این شمعی است
که اما خانه درویشان را منور سازد و قطب و غوث وقت بوده اند و خوارق
عالیه از ایشان بسیار بوده و بظهور رسیده و آنقدر کرامات از ایشان بظهور
آمده که درین سلسله از کسی کم آمده باشد و حضرت خواجه قطب الدین را
کمال عنایت و مهربانی با ایشان بود چنانچه گویند وفات حضرت خواجه نزدیک

نزدیک رسید ایشانرا از هانسی که در نواحی حصار است طلبیده داشتند و وصیت
نموده اند که جانشین ایشان باشند بعد از وفات پیر خود در قصبه اجودهن که نزدیک
دیبالپور و از توابع ملتانست اقامت ورزیدند و جمع کثیری از برکت مقدم شریف
ایشان بفیض رسیدند و حضرت شیخ فرید بصحبت بسیاری از مشایخ رسیده اند
یکی از آن جمله شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی اند و مشهور است بعد از آنکه حضرت شیخ
ریاضت و مجاهدت را بکمال رسانیده اند روزی شکر سوده اند که هرچه غذا کنند شیرین شود
و هاتفی آواز داد که هرچه فرید میگوید میشود و فقر و فاقه بر ایشان و اهل ایشان را
چنان غالب بود که روزی یکی از حرمهای ایشان بخدمت آمده گفت که فلان پسر
شما بسبب گرسنگی بمعرض هلاکت رسیده است شیخ فرموده که بنده مسعود چه کند اگر
تقدیر حق در رسیده و از جهان سفر کند رسنی در پای او ببندید و بیرون افکنید و هم
شیخ فرموده اند که چون فقیر جامه پوشد چنان پندارد که کفن می پوشد و ولادت ایشان
در قصبه کهتوال که از توابع ملتانست بوده و وفات ایشان روز سه شنبه پنجم
ماه محرم سال ششصد و شصت و چهار هجری روی داده و مدت عمر نود و پنج سال و قبر
در پتن است مابین ملتان و لاهور مزار و متبرک ؏

حضرت شیخ نظام الدین اولیا رحمة الله

نام ایشان محمد بن احمد بن دانیال بداؤنی است و بداؤن قصبه ایست از مضافات سنبهل و لقب ایشان سلطان المشایخ از جانب الهی است و مرید و خلیفه شیخ فرید الدین گنج شکر اند و حضرت سلطان المشایخ کامل و عامل بوده اند و جمیع علوم را بکمال داشتند از مشایخ کبار در هندوستان نامدار و عالیمقدار بوده اند و سلاطین وقت را با خواص و عوام روی ارادت بخدمت ایشان بوده و همه کس اعزاز و اکرام ایشان را واجب و لازم میدانستند اند و در دار السلطنت دهلی اقامت فرموده بتعلیم مریدان و ترتیب ایشان اشتغال داشتند و خوارق و کرامات زیاده از شمار خلق از ایشان مشاهده مینمودند گویند وقتی بتجدید وضو کرده بودند خواستند که محاسن مبارک را شانه کنند شانه در طاق بود کسی نبود که شانه را بدست ایشان رساند شانه از طاق بجنبید و خود را بدست ایشان رسانید و حضرت سلطان المشایخ همه مجلس وعظ و وجد و سماع می نهادند و قوالان سرود می خواندند و خود برخاسته سماع مینمودند و اگر کسی را میدیدند که بتقلید هم سماع میکند بجهت ادب سماع می ایستادند و تعظیم می نموده اند نقل است که شخصی را برات او گم شده بود نزد سلطان جیو آمده عرض نمود فرمودند حلوا بروح پاک حضرت گنج شکر فاتحه بده آن شخص نزد حلوا پز رفته قدری حلوا آورد و در کاغذ پیچیده

پیچیده چون کاغذ کشوده برات او پیش بود نقل است که پیش از وصال بچهل روز
چیزی خوردن ترک کردند و به اقبال فرمودند آنچه در انبار است همه را ایثار کن که
که هیچ نماند ولادت ایشان در قصبه بداون است سال سی و شش هجری
وفات چاشت روز چهارشنبه هژدهم ماه ربیع الآخر سال هفتصد و بیست و پنج
روی داده و مدت عمر شریف ایشان نود و چهار سال و نماز جنازه ایشانرا
شیخ رکن الدین ابو الفتح بن صدر الدین عارف گذارده و فرمود که از ملتان برای
همین نماز آمده بودم و قبر ایشان در دهلی نو بموضعی است که دران سکونت
داشتند و این فقیر چندین بار بزیارت آن روضه منوره رسیده و هر روز جهانی
خلق انبوه بزیارت ایشان جمع میشوند و آثار فیض ازان مکان بیشتر که ظاهر است
والحال نذر و نیاز بسیار بر روضه شریف ایشان میرسد و در سال یکبار عرس
ایشان میشود و قوالان میخوانند صحبت و مجلسی عظیم برپا میشود اکثری از مشایخ
سلسله ایشان جمع میشوند و بسماع وجد میکنند و حضرت سلطان المشایخ
را اگرچه مریدان بسیار اند اما چهار مرید فاضل و کامل مشهور و معروف اند
امیر خسرو و شیخ نصیر الدین چراغ دهلی و شیخ برهان الدین غریب و شیخ حسن دهلوی

حضرت امیر خسرو دهلوی رح

از امرا زادهای هزاره لاچین اند و ترک بوده اند از ترکان نواحی بلخ مولد ایشان
مومن آباد است که مشهور به پتیالی است از توابع سنبهل است جامع انواع
علوم و اقسام صنایع بوده اند مرید و معشوق و نفس ناطقه و منظور نظر سلطان
المشایخ اند گویند که میر از پیر خود التماس نمودند که خسرو نام پادشاهان است
و من درویشم مرا نام دیگر باید شیخ فرمودند که امروز از برای تو نامی التماس
خواهم نمود روز دیگر چون میر بخدمت ایشان آمدند فرمودند که ما چنین شنودند که روز
قیامت ترا محمد کاسه لیس خواهند گفت سلطان المشایخ را کمال عنایت بمیر
نسبت میر بوده و از جمیع مریدان خود زیاده میخواستند و میفرمودند که روز قیامت
از هر کس خواهند پرسید که چه آوردی از من هم پرسند خواهم گفت که سوز سینه
این ترک الله و میر را سوز سینه بمرتبه بود که پیراهن مبارک ایشان نزدیک سینه
همیشه سوخته بود گویند میر چهل سال صایم الدهر بوده اند و همراه سلطان المشایخ
بطریق طی ارض حج گذارده بودند و سلطان المشایخ در باب میر خسرو فرموده اند
بیت این خسرو ماست ناصر خسرو نیست ٭ زیرا که خدای ناصر خسرو ماست
گویند که تصانیف میر از نظم و نثر نود و نه است و اشعار میر آنچه مشهور است از
پنج لک کم و از چهار لک زیاده است سوای تصانیف هندی و از برکت آب دهن

دهن مبارک سلطان المشایخ ایقدرت طبیعت وشیرین سخنی حقتعالی بایشان داده
بود و در شعر چنان قادر بوده‌اند که مطلع الانوار را که در جواب مخزن اسرار است در دو هفته
تمام کرده‌اند و در اشعار ایشان یکبیتهاست که کم کسی بآن خوبی گفته باشد و این بیت
از یکبیتهای ایشانست بیت زلف زیرو جانب خونریز عاشقان است
چیزی میتوان گفت رویتو درمیان است و مضمونهای تازه عالی در اشعار امیر انقدر
است که اگر همه را جمع کنند از تصانیف بعضی زیاده میشود و همین طور در اقسام زبان دو
همچون علم هندی بیمثل بوده‌اند و بجامعیت ایشان کم کسی گذشته چون امیر را
بسماع و نغمه کمال ذوق بوده روش قوالی که الحال در هندوستان مشهور است
پیش از آن نبود اختراع نموده و خود تعلیم داده‌اند و سلطان المشایخ سماع میفرمودند نقل
است که چون شیخ سعدی بهندوستان آمده در دهلی بمیر ملاقات نموده در یکشب با
میر بوده میر یکبارهم بخدمت شیخ آورده گفتند آنچه از مال دنیا داریم اینست هر چه
فرمایند مهیا سازیم شیخ فرمودند روغن چراغ بجز که امشب باو صحبت داریم گویند
که میر را بخدمت پیر خود اخلاص و محبت بمرتبه بود که بالاتر از آن نباشد چنانچه
نقل است که درویشی بخدمت سلطان المشایخ بجهت گدائی رفت فرمودند
که باشش چیزی حاضر نداریم امروز آنچه فتوح آید بتو خواهیم داد چون در امروز هیچ

فتوح نرسید فرمودند درا همچنین چند روز گذشت فتوح از جای نرسید کفش
مبارک خود را بآن درویش دادند او نیز باعتقاد تمام گرفته از شهر دہلی روان شد در
اثنای راه حضرت امیر خسرو که با بادشاه عصر بجائی رفته بودند و از انجا بدہلی می آمدند
دو چار شدند میر از ان درویش پرسیدند که از سلطان المشائخ خبر داری گفت
بصحت و عافیت اند فرمودند که نشانی از ایشان داری گفت کفش مبارک خود را
بمن داده اند گفتند میفروشی گفت بلی پنج لک روپیه در سلسله قصیده که سلطان
محمد بایشان داده بود همه را بدان درویش دادند و کفش پیر خود را گرفته بر سر نهاده
بخدمت سلطان المشائخ رسیدند سلطان فرمودند ای خسرو ارزان خریدی
چون سلطان المشائخ برحمت حق پیوستند میر در دہلی حاضر نبودند و مردم از ایشان
انقصه را پوشیده میداشتند چون بدہلی رسیدند و این قضیه ناگزیر را شنیدند سر
خود را تراشیدند و روی خود را سیاه نمودند و مقابل قبر پیر خود آمده ایستادند و
گفتند سبحان الله آفتابی در زیر زمین و خسرو زنده بر روی آن این را گفته
سر را بر قبر ایشان زدند و بیهوش افتادند تا شش ماه بعد از ایشان
همیشه در غم مانده بودند تا بهمانجا روز چهارشنبه هژدهم شوال در سال هفتصد
و بیست و پنج هجری رحلت نمودند قبر ایشان بپایان قبر پیر ایشان است

حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلی رح

نام ایشان محمود و اصل ایشان از شهر اوده است و از اکمل خلفای و مریدان
سلطان المشایخ نظام الدین اولیا اند و در سن بیست و پنجسالگی ترک و تجرید
اختیار نموده ریاضتی عظیم میکشیدند و در چهل سالگی بخدمت سلطان المشایخ
رسیدند و حضرت شیخ را کمال محبت و اتحاد با ایشان بوده و آنقدر خوارق و
کراماتیکه از ایشان بظهور رسیده از هیچ یک از مریدان سلطان المشایخ ظاهر نشده
با وجود آنکه درین سلسله سماع و وجد میکردند اما شیخ نصیر الدین سماع نمیفرمودند و
میگفتند که خلاف سنت است و حضرت شیخ نظام الدین اولیا را این سخن پسندیده
آمده می فرمودند راست میگوید نقل است که قلندری یازده زخم بوجود مبارک
ایشان زد و ایشان در استغراقی که بودند ازان باز نیامدند و خون مبارک
ایشان از ناودان روان شد چون مریدان را ازینحال خبر شد آمده قلندر را
گرفتند خواستند که ایذا کنند فرمودند که هیچکس مزاحم او نگردد و مبلغ باو
انعام دادند که مبادا در وقت کارد زدن آزاری بدو رسیده باشد و بعد
ازان این قضیه سه سال وفات ایشان در هیژدهم رمضان وقت چاشت
سال هفتصد پنجاه و هفت هجری روی داده و قبر ایشان در بیرون دهلی نو است

و این فقیر بآنجا رسید سید محمد گیسو دراز از خلفای ایشان اند

حضرت شیخ برهان الدین غریب رح

از مریدان سلطان المشایخ اند حضرت شیخ ایشان را بطرف برهان پور و دولت آباد بجهت رواج اسلام و ارشاد ساکنان آنجا فرستادند و شیخ حسن دهلوی را با بعضی از مریدان خود با ایشان همراه کردند و از برکت قدوم ایشان اکثری از آن جماعه بشرف اسلام مشرف گشته مرید و معتقد گشتند در اخلاص و ادب ایشان به پیر خود در درجه بود که تا بوقت وفات هرگز پشت بجانب موضع غیاث پور که توطن سلطان المشایخ بود نکرده بودند وفات و قبر ایشان در دولت آباد دکن است و این فقیر بآنجا رسید

حضرت شیخ عبد القدوس گنگوهی رح

از فرزندان حضرت امام اعظم اند رضی الله تعالی عنه مرید شیخ محمد بن شیخ عارف بن شیخ احمد عبد الحق و صاحب علم ظاهر و باطن و وجد و سماع بودند و از روحانیت شیخ احمد عبد الحق نیز تربیت یافته اند و شیخ را اولاد بسیار شد همه پیران عالم و عامل گشتند خصوصا شیخ رکن که در درویشی قدم بر قدم والد خود می نهادند کرامات زیاده از حد و نهایت از ایشان بظهور پیوسته

پیوسته وفات ایشان در سال نهصد و چهل و پنج هجری بوده و قبر در گنگوه است که از نواح دهلی است

حضرت شیخ جلال تهانیسری قدس سره

از جانب پدر و مادر فاروقی بوده اند و اصل ایشان از بلخ است و نام پدر ایشان قاضی محمود در سن هفت سالگی قرآن را حفظ کرده و در هفده سالگی اکثر علوم را تحصیل نموده درس می گفتند و فتوی ها می نوشتند و مرید شیخ عبد القدوس گنگوهی اند و ایشان مرید شیخ محمد عارف و ایشان مرید پدر خود عارف احمد عبد الحق و ایشان مرید پدر خود شیخ احمد عبد الحق و ایشان مرید شیخ جلال پانی پتی و ایشان مرید شیخ شمس الدین ترک پانی پتی و ایشان مرید علی صابر و ایشان مرید شیخ فرید الدین گنج شکر قدس الله ارواحهم گویند در اوایل حال روزی شخص غزلی باواز خوش میخواند چون آواز بگوش شیخ جلال رسید بیهوش شده از بام افتادند و مانند کبوتر نیم بسمل میطپیدند و میغلطیدند بعد از مدتی بحال آمده درین طریقه در آمدند ایشان را کرامات و خوارق عادات بسیار رو نموده و استغراق ایشان بمرتبه بود که چون وقت نماز میرسید مریدان الله اکبر الله اکبر میگفتند تا از استغراق بحال آمده بنماز مشغول میشدند اکثر وجد و سماع میفرمودند و در قصبه تهانیسر متوطن بوده اند و از مشایخ متاخرین در سلسله چشتیه از ایشان بزرگتری نبوده گویند که یکی از مریدان شیخ جلال چندین سال خدمت ایشان

کرد و هیچ داردی بر و ظاهر نشد روزی پیش شیخ سخن میگفت در خاطر او گذشت
که در زمان سابق شیخ نجم الدین کبری چنان بود که بر هر که نظر میکردند بمرتبه
ولایت میرسید و امروز اینچنین کس نیست شیخ بر سر او مطلع شد و بجانب او تیز دیدند
فرمودند که امروز هم چنین مردم هستند که بیک نگاه ایشان مرتبهٔ ولایت حاصل شود
درین اثنا آن مرید بیخود افتاد و بمرتبهٔ اعلی رسید و در اندک مدتی رحلت نمود شیخ
فرمودند که هر کسی را تاب برداشت این کار نیست وفات شیخ در روز جمعه بیست
و پنجم ذی الحجه سال هفتصد و هشتاد و نه هجری بوده و مدت عمر شریف بود و شش
سال و قبر ایشان در تهانیسر است تمام شد ذکر مشایخ سلسلهٔ شریفهٔ چشتیه قدس اسرارهم

بیان سلسلهٔ متبرکهٔ کبرویه که منسوب است بحضرت شیخ نجم الدین کبری قدس الله تعالی سره

حضرت شیخ ابوبکر بن عبدالله النساج رحمه الله

اصل ایشان از طوس است و مرید عبد القاسم گرگانی اند و ذکر نسبت ارادت
شیخ ابو القاسم گرگانی در ذکر خواجهای بزرگوار نوشته شده و سلسلهٔ کبرویه با سلسله
خواجهای بزرگوار بشیخ ابو القاسم ملحق میشود و شیخ ابوبکر نساج با ابوبکر دینوری
صحبت داشته اند و از شیخ ابو نساج پرسیدند که دیدار مطلوب را چه توان دید گفتند

گفتند بدیده صدق در آئینه طلب

حضرت شیخ احمد غزالی رحمة الله

اصل ایشان از طوس ست و مرید شیخ ابوبکر نساج اند و برادر حجة الاسلام
امام محمد غزالی رحمة الله عالم بوده اند در علم ظاهر و باطن وفات ایشان در
سال پانصد و هفده هجری واقع شده و قبر ایشان در قزوین ست

حضرت شیخ ابو النجیب رحمة الله

نام ایشان عبد القاهر ست و لقب ضیاء الدین و نسب ایشان بدوازده واسطه
بحضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه میرسد و نسبت ارادت ایشان
بدو جانب است یکی بشیخ احمد غزالی چنانچه درین سلسله مذکور شد و دیگر بشیخ
وجیه الدین عم ایشان که در سلسله سهروردیه مذکور خواهد شد ایشان در جمیع
علوم کامل بوده اند و تصنیفات بسیار دارند و بصحبت حضرت قطب ربانی محبوب
سبحانی شیخ عبد القادر گیلانی رضی الله عنه مشرف گشته بودند نقل است
که روزی به بغداد میگذشتند بدوکان قصابی رسیدند که گوسفندی آویخته
بود ایستادند و گفتند این گوسفند میگوید من مرده ام نه کشته قصاب بخود
بیفتاد چون بخود باز آمد بصحبت غوث شیخ استغفار کرد و تایب شد آنچه بخاطر فقیر

پیر سید این ست که اظهار کرامت شیخ را درین محل ضرور بود و دران دو حکمت
است یکی آنکه گوشت غیر حلال جمعی از مسلمانان نخورند دوم دیگر اینکه ساعت توفیق
توبه قصاب نیز رسیده بود وفات ایشان در شب شنبه دوازدهم ماه جمادی
الثانی سال پانصد و شصت و سه هجری بوده و قبر در بغداد است

حضرت شیخ عمار یاسر قدس سره

مرید شیخ ابو النجیب سهروردی اند و در ترتیب مریدان و کشف وقایع ایشان
کمال تمام داشته اند در وقت خود بزرگ و صاحب کرامات بوده اند

حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس سره

کنیت ایشان ابو الجناب است و این کنیت را پیغمبر صلعم در واقعه بایشان
عنایت فرموده اند و نام احمد بن عمر الخیوقی و لقب نجم الدین و لقب دیگر
کبری است و کبری ازان جهت گویند که در اوایل جوانی که بتحصیل علوم مشغول بودند
با هرکه مناظره و مباحثه میکردند بروی غالب می آمدند بدین سبب طامة الکبری
می گفتند و لفظ طامه بجهت کثرت استعمال حذف شد و ایشانرا شیخ ولی
تراش نیز گفته اند بسبب آنکه نظر مبارک ایشان در وجد بر هرکه افتادی
بمرتبه ولایت میرسیدی چنانچه روزی سوداگری بخانقاه ایشان درآمد

در آمد و حضرت شیخ حالت قوی داشتند نظر مبارک تمام اثر بروی افتاد در حال بمرتبه
ولایت رسید پرسیدند آنکه هم ملکی کفیت از قبلان مملکت او را اجازت ارشاد
نوشتند تا در ولایت خود خلق را بحق ارشاد کند و روزی بازی در هوا دنبال
گنجشکی کرده بود ناگاه نظر کیمیا اثر حضرت شیخ بر آن افتاد و گنجشک برگشت
و باز را گرفته پیش ایشان فرود آورد و روزی بدر خانقاه ایستاده بودند ناگاه
سگی آنجا رسید و نظر انور حضرت شیخ بروی افتاد و در حال بخشش یافت
متحیر و بیخود شد و از شهر بگورستان رفت و سر بر زمین میمالید و هر جا که آمدی
و میرفت همه سگان شهر گرد او حلقه کرده میگشتند و دست بر دست نهاده پیش او
می ایستادند چون آن نزدیکی بمرد و بفرموده حضرت شیخ او را دفن کردند
و بر سر قبر او عمارتی ساختند و حضرت مولوی فرموده اند بیت یک نظر
فرما که مستغنی شوم ز ابنای جنس ◦ سگ که شد منظور نجم الدین سگان را سرور است
و حضرت شیخ در فضیلت و طریقت و تصوف یگانه و بی نظیر بوده اند و خوارق
و کرامات ایشان در عالم مشهور است و نسبت ارادت ایشان بدو طرف میرسد
یکی از شیخ عمار یاسر به ترتیبی که درین کتاب مذکور شد بشیخ ابوالقاسم کرکانی
میرسد و طریق دیگر از شیخ اسمعیل قصری بمحمد مانکیل و از ایشان بمحمد بن داود

وازایشان بابو العباس ادریس وازایشان بابو القاسم بن رمضان
وازایشان بحضرت ابو یعقوب طبری و وازایشان بابو عبد الله بن عثمان واز
ایشان بابو یعقوب نهرجوری وازایشان بابو یعقوب سوسی وازایشان
بعبد الواحد زید وازایشان بکمیل بن زیاد وازایشان بحضرت امیر المومنین علی
کرم الله وجهه باین ترتیب بپیغمبر صلعم میرسد واز شیخ روزبهان بهره یافته بودند
و وفات ایشان دهم جمادی الاول در سال ششصد و هژده واقع شده چون
هلاکو بخوارزم رسید و درانوقت عمر ایشان زیاده بر شصت بود شیخ اصحاب خود
را مثل شیخ سعد الدین حموی و شیخ رضی الدین علی لالا و غیر ایشان را طلبداشته
فرمودند که برخیزید و ببلاد خود روید که آتشی از شرق برافروخت تا مغرب
خواهد سوخت و مرا اینجا شهید باید شد این بلائیست مبرم که علاج ندارد و خرقه
بدست مبارک خود گرفته و سنگ در بغل پر کرده باکفار مقاتله و مجادله نموده
بدرجه شهادت رسیدند گویند که در وقت شهادت کاکل کافری را گرفته
بودند بعد از شهادت ده کس نتوانستند که آنرا از دست شیخ خلاص سازند
آخر آنرا بریدند و ببرکت نظر مبارک حضرت شیخ جمیع مریدان ایشان کامل
و عالم گشته بودند و اکثر معروف و مشهور اند مثل شیخ مجد الدین بغدادی و شیخ

وشیخ سعد الدین حموی و بابا کمال جخندی و شیخ رضی الدین علی لالا و شیخ
سیف الدین باخرزی و شیخ نجم الدین رازی و شیخ جمال الدین گیلی و بعضی
گفته اند مولانا بهاء الدین والد مولانا جلال الدین رومی نیز از ایشان است رحمهم الله

حضرت شیخ مجد الدین بغدادی رح

کنیت ایشان ابو سعید است و نام شرف بن المؤید بن ابو الفتح و اصل ایشان
از بغداد است و از اجلهٔ اصحاب و از اکمل مریدان حضرت شیخ نجم الدین کبری اند
و حضرت شیخ را کمال عنایت و مرحمت با ایشان بوده برکت توجه حضرت
شیخ بمقامات عالیه رسیده بودند اما در اواخر حال بحسب تقدیر ازلی از شیخ
مجد الدین قدری بی ادبی نسبت به پیر ایشان واقع شده اینمعنی بحضرت شیخ
رسید بر زبان گذشت که سرت برود و در دریا غرق شوی و میری بهمان نهج
خوارزم شاه بجرم وگناه شیخ مجد الدین را غرق بحر فنا ساخته بشهادت
رسانید وفات ایشان در سال ششصد و هفت و بروایتی ششصد
و شانزده هجری واقع شده و در اسفراین است

حضرت شیخ سعد الدین حموی رح

نام ایشان محمد بن مؤید بن ابی بکر بن ابی حسن است و از اکمل مریدان حضرت

شیخ نجم الدین کبری اند فاضل و عامل و کامل بوده اند و ایشانرا تصانیف
بسیار است وفات ایشان روز عید الضحی سال ششصد و پنجاه هجری روی داده
و مدت عمر ایشان شصت و سه سال و قبر ایشان در نجبه آباد خراسان است

حضرت شیخ سیف الدین باخرزی رحمه الله

از کبار مریدان شیخ نجم الدین است چون حضرت شیخ در اوایل ایشانرا در
اربعین نشاندند در اربعین دوم تا آنجا رسیده دست مبارک بر در خلوت ایشان
زدند فرمودند برخیز و بیرون آی بیت منم عاشق مرا غم سازوار است
تو معشوقی ترا با غم چکار است وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه و هشت
هجری روی داده و مدت عمر هفتاد و سه سال و قبر در بخارا است

حضرت شیخ نجم الدین رازی رح

المشهور به دایه از کبار مریدان شیخ نجم الدین کبری اند و بشیخ صدر الدین قونوی
و مولانا جلال الدین محمد رومی ملاقات نموده اند تفسیر بحر الحقایق که مملو است
از درر و دقایق در بیان اشارات و رموز قرانی ثانی ندارد و از تصانیف ایشان
است و بر کمال حضرت شیخ هیچ شاهدی به ازان نیست وفات ایشان
در سال ششصد و پنجاه و چهار و قبر ایشان در بغداد شریف است

حضرت شیخ رضی الدین علی لالا رح

لقب ایشان رضی الدین است و نام علی بن سعید بن عبد الجلیل لالا و اصل ایشان
از غزنی است و پدر ایشان پسر حکیم سنائی غزنوی است و مرید حضرت شیخ نجم الدین
کبری اند و بصحبت شیخ احمد یسوی و خواجه ابو یوسف همدانی رسیده اند و بسیاری
از مشایخ را دریافته اند از صد و بست و چهار شیخ کامل مکمل خرقه داشته اند و در
علوم ظاهر و باطن جامع و از بزرگان وقت بوده اند و سفر هندوستان کرده بصحبت
ابو الرضا رتن هندی رضی الله عنه که قبر ایشان در تبنده است از توابع حصار
فیروزه مشرف گشته امانت رسول صلعم را شانه محاسن مبارک باشد از
ایشان گرفته اند وفات ایشان در سوم ربیع الاول سال ششصد و چهل و دو
هجری بوده و قبر ایشان در غزنی است مابین روضه سلطان محمود و این فقیر بانجا
رسیده و نماز عصر در آن روضه متبرکه گذارده و در همان روز اکثر مزارات مشایخ غزنین
را طواف نموده مثل ملک یار پرنده و خواجه شمس العارفین و شیخ اصل سرزری
و حکیم سنائی و امام محمد حداد و ابی محمد اعرابی و خواجه محمد باغبان که در
ربیع الاول سال چهار صد و چهل و هفت فوت کرده اند و خواجه علی لالی ثانی
و خواجه احمد مکی و شیخ بهلول و خواجه ابی بکر بلغاری که میگویند از فرزندان

صدیق اکبر اند و بهترین مزارات غزنین مزار ایشان است و شیخ عثمان ولد

پیر علی هجویری و شیخ حاجی بلیدی ختم الاولیا و خواجه نقال و تاج الاولیا شاه میر

فالیزبان و غیرهم قدس الله ارواحهم ٭

حضرت شیخ جمال الدین احمد جورفانی رح

مرید شیخ رضی الدین علی لالا اند بسیار بزرگ و مرتبه عالی داشتند شیخ رضی

الدین علی فرموده اند هر که با خاموشی احمد بسازد آنچه از جنید و شبلی یافته

اند از وی بیش یابد وفات ایشان در سلخ ربیع الآخر سال ششصد و شصت

و نه هجری بوده ٭

حضرت شیخ نور الدین عبد الرحمن اسفراینی کسرقی رح

اصل ایشان از کسرق است و آن موضعیست از توابع اسفراین مرید شیخ احمد

جورقانی اند ولادت ایشان در ماه شوال ششصد و سی و هفت یا نه وفات

در شب یکشنبه چهاردهم جمادی الاول سال هفتصد هجری روی داده و قبر در بغداد است

حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی

کنیت ایشان ابو المکارم است و نام احمد بن محمد بیابانکی و اصل ایشان از

ملوک سمنان بوده در سن پانزده سالگی با سلطان وقت می بوده اند

از بزرگان و زهاد و عرفای وقت بوده اند

بوده اند و در سال ششصد و هفتاد و هفت در بغداد مرید شیخ نور الدین عبد
الرحمن کسرقی شدند صاحب ریاضت و مجاهدت و مقامات علیه بوده اند
گویند که در مدت عمر یا صد و سی اربعین نشسته اند ولادت ایشان در سال
ششصد و پنجاه و نه وفات شب جمعه بیست و دوم رجب سال هفتصد و سی
و شش هجری روی داده و مدت عمر ایشان هفتاد و هفت سال است و قبر
ایشان در مقبره عماد الدین عبد الوهاب است درین ایام رساله بنظر در آمد
که می گفتند تصنیف و خط شیخ علاء الدوله سمنانی است که در عقاید خود نوشته
و بعضی سخنان دران رساله خلاف اهل سنت و جماعت بوده و باجتهاد
خود نوشته اگر فی الواقع آن رساله تصنیف و خط شیخ است پس بنا بر
بجذوی عز و جل از کسی که مخالف باشد و اصول فرع از ائمه اربعه رضی الله عنهم

شیخ نجم الدین محمد الاوکانی رحمه الله

مرید شیخ علاء الدوله سمنانی اند و صاحب کشف و کرامات اند وفات ایشان
در سال هفتصد و هفتاد و هشت واقع شده و مدت عمر هشتاد سال و قبر
ایشان در حصاری از اعمال اسفراین است ۵

حضرت شیخ محمود مزدوه کانی رحمة الله

لقب ایشان شرف الدین است و نام پدر ایشان عبدالله و از اکمل مریدان شیخ علاء الدوله سمنانی اند ؒ

حضرت امیر کبیر سید علی همدانی قدس سره

امیر سید علی همدانی رحمة الله تعالی نام پدر ایشان شهاب الدین بن محمد است و میر سید علی مرید شیخ شرف الدین محمود مزدقانی اند و کسب طریقت از شیخ تقی الدین علی دوستی که ایشان نیز مرید شیخ علاء الدوله سمنانی بوده نموده اند و بفرموده پیر خود حضرت شرف الدین محمود سه نوبت ربع مسکون را سیر کرده اند و صحبت هزار و چهار صد ولی را دریافته و چهار صد ولی را در یک مجلس دیده اند و ابتدای اسلام در کشمیر ببرکت مقدم شریف ایشان است و امروز خانقاه ایشان در کشمیر موجود است وفات ایشان در ششم ذی حجه سال هفتصد و هفتاد و هشت رو نموده و قبر در ختلان است ؒ

حضرت شیخ بهاء الدین ولد

بعضی گفته اند مرید شیخ نجم الدین کبری اند نام ایشان محمد بن حسین بن احمد الخطیبی البکری است از فرزندان حضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه اند و مادر ایشان دختر علاء الدین محمد بن خوارزم شاه است که باشارهٔ حضرت

حضرت رسالت پناه صلعم دختر خود را الحسین بن احمد نکاح کرده بود و شیخ
بهاء الدین ولد ازان متولد شده بسیار بزرگ و صاحب کشف و کرامات
بوده اند و بشیخ شهاب الدین سهروردی ملاقات نموده بودند وفات
ایشان در سال ششصد و بیست و هشت هجری بوده قبر در قونیه است ؁

حضرت مولانا جلال الدین رومی رح

مشهور بمولوی رومی اند نام ایشان محمد بن بهاء الدین محمد و مولد و اصل
ایشان بلخ است ولنشو و نما در روم بوده مرید پدر خود اند بسیار بزرگ و عالم
و صاحب حال و وجد بوده اند گویند که چهار صد طالب علم هر روز بدرس
ایشان حاضر میشدند و اشعار ایشان سراسر معرفت و تصوف است
گویند که در سن شش سالگی بعد از سه چهار روز یکبار افطار میکردند و در همین
سن روزی با کودک چند بر بامهای خانها سیر میکردند یکی از کودکان
گفت بیا تا ازین بر آن بام جهیم مولانا فرمودند این نوع حرکت از
سگ و گربه می آید حیف باشد که آدمی باینها مشغول شود اگر در جان شما قوتی
هست بیائید تا سوی آسمان پریم درین اثنا از نظر کودکان غایب شدند
کودکان فریاد برآوردند بعد از لحظه رنگ دیگرگون گشته و چشم متغیر شده

باز آمدند گفتند در زمانیکه با شما سخن میکردم دیدم که جماعتی سبز قبایان مرا از میان
شما گرفتند و گرد آسمان ها گردانیدند و عجایب ملکوت را بمن نمودند چون فریاد
و فغان شما شنیدند باز آوردند و مولوی فرمودند مرغی که از زمین پرد اگر چه
بآسمان نرسد امّا اینقدر باشد که از دام دورتر باشد و بره همچنین اگر کسی درویش
شود بکمال آن نرسد امّا اینقدر باشد که از زمره خلق و اهل بازار ممتاز گردد و از
زحمتهای دنیا برهد و سبکبار گردد و ولادت ایشان ششم ربیع الاول سال
ششصد و چهار و وفات وقت غروب آفتاب پنجم جمادی الآخره سال
ششصد و هفتاد و دو هجری واقع شده و قبر ایشان در قونیه است

حضرت شیخ حسام الدین چلبی رحمه الله

نام ایشان حسن بن محمد بن حسین بن اخی ترک است حضرت مولوی روحی را بکمال
عنایت و التفات و تعلق بایشان بوده از کبار خلفای مولوی بودند
چون مولوی بجوار رحمت حق پیوسته روز هفتم چلبی حسام الدین با جمیع اصحاب
پیش سلطان ولد رفتند و گفتند میخواهم که بعد از این بر جای پدر بنشینی و مخلصان
و مریدان را ارشاد کنی و شیخ ما تو باشی و من در رکاب تو غاشیه
بر دوش نهاده بندگی تو کنم و این بیت بخواندند بیت بر خانه دل ای جان

جان آن کیست ایستاده ؛ بر تخت شه که باشد حضرت شاهزاده سلطان
ولد بسیار بگریستند و فرموده‌اند که الصوفی اولی بخرقته و الیتیم احری بخرقته همچنانکه
در زمان والد خلیفه و بزرگوار بودی همچنین خلیفه و بزرگوار مائی وفات ایشان
در سال ششصد و هشتاد و سه هجری بوده است ؛

حضرت سلطان ولد رحمته الله

فرزند خلف مولانای جلال الدین رومی اند و مرید و صاحب سجاده
ایشان علوم ظاهر و باطن را از والد بزرگوار خود و از مولانا حسام الدین چلبی
و شیخ شمس الدین تبریزی قدس الله اسرارهم کسب نموده اند و حضرت
مولوی در شان ایشان گفته اند که غرض از ظهور ما وجود تست و این سخنان
قول من است و تو فعل منی و گفته اند روزی والد من گفتند که ای بهاء الدین
اگر خواهی که دایم در بهشت برین باشی با همه کس دوست شو و کین کسی را در دل
مدار و این رباعی را بخواندند رباعی پیش طلبی ز هیچکس پیش مباش
چون مرهم و موم باش و چون نیش مباش ؛ خواهی که ز هیچکس بتو بد نرسد
بد گوی و بد آموز و بد اندیش مباش ؛ ولادت ایشان در لارنده سال
ششصد و بیست و سه وفات شب شنبه دهم رجب سال هفتصد و دوازده هجری

واقع شده گویند که در شب رحلت خود این بیت میخواندند بیت اشبیت
آنست که پیم شادی شد دریابیم از خلای خود ازادی شد تمام شد ذکر مشایخ
سلسله علیه کبرویه قدس الله تعالی اسرارهم

ذکر مشایخ سلسله شریفه سهروردیه که منسوبست بحضرت شیخ شهاب الدین سهروردی رحمة الله قدس الله ارواحهم

حضرت ممشاد دینوری رح

دینور شهریست از شهرهای جبل نزدیک قرمیسین از بزرگان مشایخ عراق اند و در علم ظاهری و باطنی و کرامات یگانه آفاق و از اکمل مریدان سید الطایفه حضرت شیخ جنید بغدادی اند و از اقران رویم و نوری اند رحمهم الله ایشان فرموده اند چهل سالست که بهشت را با هرچه در وست بر من عرض میکنند گوشه چشم بعاریت بآن نداده ام وفات ایشان در سال دوصد نود و نه

حضرت شیخ احمد اسود دینوری رحمه الله

نام پدر ایشان محمد است از کبار مشایخ و مرید ممشاد دینوری بوده اند وفات ایشان در ماه ذی حجه سال سه صد و شصت و هفت هجری بوده

حضرت شیخ محمد عمویه رحمة الله

نام پدر ایشان عبد الله است از اجلهٔ مشایخ زمان خویش بوده اند و مرید شیخ
احمد اسود دینوری اند **حضرت شیخ الشیوخ رویم** کنیت ایشان ابو محمد است
و ابوبکر و ابو الحسین و ابو سفیان نیز گفته اند و نام پدر ایشان احمد بن یزید بن رویم
است و اصل ایشان از بغداد بوده عالم و فقیه و بسیار بزرگ و علوم ظاهر و باطن
را کسب نموده بودند و آخر ابو سعید سید اشتند مرید کامل و شاگرد رشید سید الطائفه
حضرت شیخ جنید اند خواجه عبد الله انصاری گفته اند اگر صد رویم خود را شاگرد
جنید نمود اما وی بهتر است از حضرت جنید و من موئی از وی دوست‌تر
دارم از صد جنید حضرت شیخ ابو عبد الله خفیف قدس سره فرموده اند که هرگز دیدهٔ
من کس ندیده است همچو رویم که در توحید سخن گفتی که گویند در اواخر عمر در میان
دنیا داران خود را پنهان کردند اما بآن شغل محجوب نگشتند سید الطائفه
فرموده اند که ما فارغ مشغولیم و رویم مشغول فارغ وفات ایشان در سال
سه صد و سه ۳۰۳ هجری روی داده و قبر در شونیزیه بغداد است ط

حضرت شیخ ابو عبد الله بن خفیف رحمه الله

نام ایشان محمد است و اصل از شیراز و از ابنای ملوک بوده اند قطب وقت
و مقتدای اهل طریقت و در ریاضت و مجاهدت بی‌مثل بوده اند مرید رویم اند

و منصور حلاج را دریافته بودند و با ابوالحسین مالکی و ابوالحسین مزین و ابوالحسین
دراج صحبت داشته اند در علوم ظاهر و باطن کامل و شافعی مذهب بوده اند
در تصوف ایشانرا تصانیف بسیارست و طریقهٔ خفیفیه منسوب است بایشان
و طراز مذهب شیخ حضور و غیبت است نقلست که شیخ ابو عبدالله خفیف
فرموده اند در ابتدا خواستم که بحج روم ببادیه رسیدم رسنی و دلوی داشتم
تشنگی بر من غلبه کرد چاهی دیدم آهوئی ازان آب میخورد چون بسر چاه
شدم آب بقعر چاه فرو شد گفتم خداوندا عبدالله قدر کم ازین آهو است
آوازی شنیدم که این آهو رسن نداشت اعتماد بر ما داشت تو دلو و رسن داری
وقتم خوش گشت دلو و رسن را بینداختم باز آوازی شنیدم که ما ترا تجربه
کردیم اکنون باز گرد و آب خور باز گشتم آب سر چاه آمده بود خوردم و طهارت
کردم و نیز فرموده اند که وقتی مرا نشان دادند که در مصر جوانی و پیری همیشه
مراقب میباشند آنجا رفتم دیدم هر دو بقبله نشسته اند سه بار بر ایشان سلام
گفتم جواب ندادند گفتم بخدا سوگند که سلام مرا جواب دهید آن جوان سر
برآورد و گفت یا ابن خفیف دنیا اندکیست و ازین اندک اندکی مانده
ازین اندک نصیب بسیار بستان یا ابن خفیف مگر فارغی که بسلام ما می‌پردازی

می پردازی این بگفت و سر فرو برد و من گرسنه و تشنه بودم گرسنگی و تشنگی
را فراموش کردم و در دل مرا اثری عظیم شد توقف کرده با ایشان نماز
پیشین و نماز عصر گذاردم و گفتم مرا پندی دهید گفتند یا ابن خفیف ما را از زبان
پند نبود کسی باید که اصحاب مصیبت را پند دهد سه روز آنجا بودم در مدت خوردن
و خفتن در میان نبود با خود گفتم چه سوگند دهم تا مرا پندی دهند جوان سر برآورد
و گفت صحبت کسی طلب کن که دیدن او ترا از خدای یاد دهد و هیبت بر دل
تو افتد و ترا بزبان فعل پند دهد نه بزبان گفتار وفات ایشان در سال
سه صد و هفتاد و یک هجری بوده و قبر ایشان در شیراز و مدت عمر بقولی
نود و پنج سال و بقولی یکصد و چهار و سه است

حضرت شیخ ابو العباس نهاوندی رح

نام ایشان احمد بن محمد بن الفضل است و اصل ایشان نهاوند است شاگرد
جعفر خلدی و مرید شیخ ابو عبد الله خفیف اند شیخ ابو العباس فرموده اند
آنانکه خداوند همت اند اگر دست حبیب ایشان را از دو مشغول دارد بدست
دست حبیب خود را ببرند و هم فرموده اند که در ابتدا که مرا درد این کار گرفت
دوازده سال سر بگریبان خود فرو بردم تا یک گوشه دل مرا بمن نمودند

و نیز گفته اند که همه عالم در آرزوی آنند که حقتعالی یکساعت ایشانرا بوده من
در آرزوی آنم که حق تعالی یکساعت مرا بمن دهد تا ببینم که خود چه چیزم و کجایم
وفات ایشان سه صد و هفتاد هجری بوده است ۵

حضرت شیخ اخی فرخ زنجانی رحمه الله

مرید شیخ ابو العباس نهاوندی اند و از کبار مشایخ وقت ایشانرا کرامات و
خوارق بسیار است وفات ایشان روز چهارشنبه غره رجب سال چهار صد و پنجاه و هفت هجری

حضرت شیخ وجیه الدین رحمه الله

از اجله مشایخ اند و صاحب کشف و کرامات نسبت ارادت ایشان بدو طرف
است و هر دو طریقه به جنید بغدادی میرسد یکی از شیخ عمویه بممشاد دینوری
و دیگر از اخی فرخ زنجانی پدر بزرگ ایشان پیر شیخ ابو النجیب سهروردی
اند و قبه ایشان در بغداد است ۵

حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره

کنیت ایشان ابو حفص است و لقب شیخ الشیوخ و نام عمر بن محمد البکری
سهروردی اند از اولاد ابوبکر صدیق اند رضی الله عنه شیخ الشیوخ و قطب
و غوث زمان عالم و عامل و فاضل و کامل و پیشوای وقت بوده اند و مذهب

و مذهب امام شافعی داشتند طریقه ایشان تمام متابع شرع و سنت پیغمبر
صلعم بوده و در بغداد مشهورترین متاخران بوده اند مرید عم خود اند شیخ
ابوالنجیب سهروردی و ذکر شیخ النجیب در سلسله کبرویه مذکور شده و حضرت
قطب ربانی غوث صمدانی شیخ محی الدین عبد القادر گیلانی رضی الله عنه را
دریافته اند و ببرکت ملازمت آنحضرت فواید عظیم و بهره تمام حاصل نموده
اند و خواص و عوام بغداد را روی ارادت بخدمت ایشان بوده نقل
است که شیخ شهاب الدین قدس سره فرموده اند در جوانی بعلم کلام مشغول بودم
و کتاب چند دران یاد گرفتم و عم من مرا ازان منع میکرد روزی عم من
بزیارت حضرت شیخ عبد القادر رضی الله عنه آمد و من با وی بودم مرا گفت
حاضر باش که بر مردی میرویم که دل وی از خدا تعالی خبر میدهد و منتظر
باش برکات دیدار وی را چون بنشستم شیخ ابوالنجیب گفت یا سیدا این
برادرزاده من بعلم کلام مشغول است هرچند منع میکنم ازان باز نمی ایستد
غوث الثقلین قدس سره فرمودند ای عمر کدام کتاب حفظ کرده گفتم فلان کتاب
و فلان کتاب دست مبارک خود را بسینه من فرود آورد والله که یک لفظ
ازان کتب بر حفظ من نمانده بود و خدای تعالی همه مسایل آنها بر خاطر من

فراموشش گردانید و از علم لدنی مملو ساخت و مرا فرمود که آنچه یافته ام
از برکت حضرت شیخ عبد القادر گیلانی ست نقل است از شیخ نجم الدین
مرید شیخ شهاب الدین که وقتی نزدیک شیخ خود در خلوت نشستم روزی چهلم
در واقعه دیدم که حضرت شیخ شهاب الدین بر کوهی بلند نشسته اند و
جواهر بسیار پیش ایشان و خلقی بیشمار در دامن آن کوه جمع آمده اند شیخ
آن جواهر را بر خلق سے انداختند و آنها می چیدند و همین که رو بکمی کرد باز زیاده
میشود گویا پیش شیخ چشمه ایست از جواهر چون از خلوت بر آمده پیش
شیخ رفتم پیش از آنکه ازین واقعه خبر کنم فرمودند آنچه تو در واقعه دیدی حق
است این و مثال این از برکت انفاس شیخ عبد القادر ست رضی
الله عنه ولادت شیخ الشیوخ در رجب سال پانصد و سی و نه هجری
بوده و وفات در غره محرم سال ششصد و سی و دو روی داده و قبر ایشان
درون شهر بغداد ست و حضرت شیخ الشیوخ را مریدان بسیار بوده اند
همه فاضل و کامل و مشهور چون شیخ بهاء الدین ذکریا ملتانی و شیخ
نجیب الدین علی برغش و شیخ حمید الدین ناگوری و حضرت شیخ الشیوخ
را نیز تصانیف بسیار است ۞

حضرت شیخ حمید الدین ناگوری رحمه الله

نام شیخ محمد بن عطا است و اصل و مولد ایشان بخارا است و از اکمل مریدان
شیخ الشیوخ اند و در فضیلت و طریقت یگانهٔ عصر و سبب ترک ایشان این است
که در واقعه دیدند که حضرت رسالت پناه صلعم ایشان را بسوی خود طلب فرمودند
فرموده‌ای آن ترک تعلقات نموده سفر بغداد اختیار کرده بعد از رسیدن آنجا
مرید شیخ شهاب الدین سهروردی گشتند و با خواجه قطب الدین بختیار اوشی و
گنج شکر صحبت داشته اند ناگوری از آن جهت گویند که پیش از ترک و تجرید
قاضی شهر ناگور بودند وفات ایشان در سال ششصد و چهل و سه هجری
بوده و قبه ایشان بموجب وصیت پایان خواجه قطب الدین بختیار کاکی
در دهلی است و این فقیر بزیارت ایشان رسیده ؛

حضرت شیخ نجیب الدین علی بزغش رحمه الله

مولد ایشان شیراز و اصل از شام گویند از ابتدای احوال محبت فقرا
می ورزیدند و با ایشان می بودند پدر بهر چند لباسهای فاخره می ساخت و
طعامهای لذیذ مهیا داد بآن التفات نمیکردند و می گفتند من جامه دنیاداران
نمی پوشم و طعام نازکان نمیخورم صوف پشمینه می پوشیدند و مرید شیخ الشیوخ

شهاب الدین سهروردی اند و عارف و کامل و عالم بوده اند و ایشانرا سخنان
لطیف در رسالهای شریف بسیار است و وفات ایشان در سال ششصد
و هفتاد و هشت هجری بوده و قبر در شیراز است ط

حضرت شیخ عبدالرحمن بن علی بزغش رح

لقب ایشان ظهیر الدین است مرید و خلیفه رشید پدر خود بوده و صاحب مقامات
بلند و کرامات ارجمند چون ایشان متولد شدند شیخ الشیوخ پاره از خرقه
مبارک خود فرستادند که آنرا بپوشانند اول خرقه که در دنیا پوشیده اند
آن بود وفات ایشان در سال هفت صد و شانزده هجری بوده است

حضرت شیخ بهاء الدین ذکریای ملتانی رح

کنیت ایشان ابو محمد است و ابو البرکات و نام پدر ایشان وجیه الدین بن
کمال الدین علی شاه قریشی و باصل از ملتان در علوم ظاهر و باطن و فقه و حدیث
و اصول و فروع عالم و کامل و قطب و غوث وقت و در عهد شیخ الاسلام و از
بی نظیران روزگار و حنفی مذهب بوده اند از اکمل مریدان و اجل خلفا و جانشین
شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی اند و صاحب کرامات عالیه و
مقامات و خوارق ظاهره بوده اند گویند که چون از سفر حج مراجعت نموده بغداد

بعد او رسیدند شیخ الشیوخ را دریافته مرید شدند و طریق خرقه پوشیدن ایشان
چنین است که بعد از آنکه بخدمت شیخ الشیوخ رسیدند منتظر می بودند که کی خرقه
بپوشانند روزی در واقعه می بینند که سرور کائنات خلاصه موجودات پیغمبر صلعم در
خانه نشسته اند و شیخ الشیوخ در پیش ایشان برپای ایستاده و در آنخانه طنابی
بسته و خرقه چند بران طناب آویخته است و آنسرور مرا طلبیده اند و شیخ الشیوخ
دست مرا گرفته بعد پابوس آنحضرت صلعم مشرف گردانیدند آنسرور باشارت بخرقه
از خرقها که آویخته بود فرمودند گفتند عمر این خرقه را به بهاء الدین بپوشان و شیخ
الشیوخ آنچنان کردند علی الصباح شیخ الشیوخ مرا اندرون طلبیدند چون بخدمت
ایشان رسیدم همانخانه و همان خرقه بطناب آویخته دیدم شیخ الشیوخ برخاسته
خرقه که حضرت رسالت پناه صلعم اشارت فرموده بودند مرا پوشانیده گفتند ای
بهاء الدین این خرقه رسول است صلعم و من درمیان واسطه بیش نیم و کسی را بی اجازت
نتوانم داد و بر خدمت شیخ الشیوخ بملتان آمده متوطن شده بارشاد طالبان طالبان
مشغول شدند و خلق بسیاری از برکت قدوم ایشان بهدایت رسیدند و اهل اندیار
تمام مرید و معتقد ایشان شدند و الحال نیز همه اند یار همه مرید ایشانند و کرامات
و خوارق ایشان ظاهر است ولادت ایشان در سال پانصد و شصت و شش

هجری در قلعه کوت کروری نموده وفات روز پنجشنبه بعد از ادای ظهر هفتم ماه صفر سال ششصد و شصت و شش هجری بوده و مدت عمر یکصد سال و قبر ایشان در شهر ملتان است در حصار قدیم ؎

حضرت شیخ فخر الدین عراقی رح

از اکمل مریدان شیخ بهاء الدین ذکریا اند و صبیه حضرت شیخ بهاء الدین نیز در خانه ایشان بوده و اصل ایشان از همدان است در صغر سن حفظ قرآن کرده و قدری مهوه سالگی تحصیل علوم نموده و درس می گفتند دیوان ایشان مشهور است لمعات نیز از تصانیف ایشان است صاحب کرامات و خوارق عادات بوده اند وفات ایشان ذی قعده سال هشت صد و هشتاد و هشت هجری بوده و مدت عمر هشتاد و دو سال و قبر ایشان در قفای قبر شیخ محی الدین ابن العربی است در صالحیه دمشق

حضرت امیر حسینی سادات رح

نام ایشان حسین بن عالم بن ابی الحسین است و اصل ایشان از غور عالم بوده اند در علوم ظاهر و باطن و کتاب کنز الرموز و زاد المسافرین و نزهت الارواح و سوالات و گلشن راز از ایشانست و مرید حضرت شیخ بهاء الدین ذکریای ملتانی اند وفات ایشان در دهم شوال سال هفتصد و هژده هجری بوده و قبر

در سفر حج بر آنست حضرت شیخ صدر الدین محمد رح کنیت ایشان ابو الغنائم
است فرزند رشید و مرید کامل و خلیفهٔ جانشین شیخ بهاء الدین ذکریا اند در
ملتان بخانقاه والد بزرگوار خود هژده سال بعد از ایشان بارشاد و تکمیل طالبان
و مریدان اشتغال داشتند ایشان را کرامات و خوارق بی نهایت است وفات
شیخ روز سه شنبه بیست و سوم ذی حجه سال ششصد و هشتاد و چهار هجری
بوده و قبر ایشان در ملتان است نزدیک قبر پدر بزرگوار ایشان رحمهم الله

حضرت شیخ رکن الدین رحمه الله

کنیت ایشان ابو الفتح است و لقب ایشان فضل الله فرزند خلف و مرید رشید
و خلیفه پدر بزرگوار خود شیخ صدر الدین محمد بن شیخ بهاء الدین ذکریا اند پنجاه و دو
سال بر سجادهٔ پدر و جد بزرگوار نشسته بارشاد طالبان قیام داشتند و صاحب
علوم ظاهر و باطن و کشف و کرامات و بس عظیم القدر و جلیل الشان بوده اند
نقل است که وقتی والدهٔ ایشان بسلام حضرت شیخ بهاء الدین آمده بودند در آن
ایام که شیخ رکن الدین هفت ماهه در شکم ایشان بودند حضرت شیخ بر خاسته
تعظیم نمودند والدهٔ شیخ رکن الدین را تعجب آمد که سبب تعظیم برای شخصی است که
در شکم شما است او چراغ خاندان و شفیع دودمان ماست وفات ایشان

در نهم جمادی الاول سال هفتصد و سی و پنج هجری رو بداده و مدت عمر
هشتاد و هشت سال و قبر ایشان نیز متصل قبر پدر و جد بزرگوار است

حضرت مخدوم جهانیان رح

نام ایشان سید جلال بخاری است موافق نام جد ایشان هست اول بار کسی که
از بخارا ازین قبیله بهندوستان آمد جد ایشانست که سید جلال بخاری سرخ
می گفتند چون از بخارا آمدند مرید حضرت شیخ بهاء الدین ذکریای ملتانی
شدند از بزرگان صحیح است جلیل القدر و جامع علوم ظاهر و باطن بوده اند
و ایشان را سه فرزند بوده است یکی سید احمد کبیر دوم سید بهاء الدین سوم
سید محمد و سید احمد کبیر را دو فرزند رشید قابل و سعادتمند بوده یکی
قطب وقت شیخ المشایخ و مشرف اهل زمانه و در روزگار یگانه مفرد اند
بیان و اعیان مخدوم جهانیان و دوم سید راجو قتال ایشان هم از
اولیای بوده اند اگرچه مخدوم جهانیان را تربیت ظاهر و باطن پدر ایشان نموده
اند اما مرید شیخ رکن الدین بن شیخ صدر الدین ابن شیخ ذکریای ملتانی
اند و در هر وادی از برکت تربیت ایشان بکمال رسیده اند یگانه روزگار
گشتند و مخدوم جهانیان از آن جهت گویند که روز عیدی بر روضه حضرت

حضرت شیخ بہاء الدین و شیخ صدر الدین رفتہ التماس عیدی کردند آواز
آمد کہ حقتعالے ترا مخدوم جہانیان گردانید و عیدی تو این است و چون بروضۂ
شیخ رکن الدین رفتند از آنجا نیز ہمین آواز آمد چون بیرون آمدند ہمہ کس
مخدوم جہانیان میگفتند خوارق و کرامات زیادہ از حد از ایشان بظہور رسیدہ
و در مکہ معظمہ کہ رفتند با امام عبد اللہ یافعی ملاقات کردند و میان این دو بزرگ
اتحاد و محبت بمرتبہ رسیدہ کہ بالاتر از ان نباشد و از مکہ معظمہ کہ باز بہندوستان
آمدند در دہلی بحضرت شیخ نصیر الدین چراغ دہلی ملاقات نمودہ خرقۂ متبرکہ
چشت را از ایشان پوشیدند ولادت ایشان اول شب جمعہ برات سال
ہفتصد و ہفت ہجری وفات وقت غروب آفتاب روز چہار شنبہ عید الضحی
سال ہفتصد و ہشتاد و پنج واقع شدہ و مدت عمر شریف ہفتاد و ہشت
سال و سہ ماہ و بست و شش روز و قبر در اچہ ملتان است

برہان الدین قطب عالم رح

کنیت ایشان ابو محمد است و نام عبد اللہ بن ناصر الدین محمد بن مخدوم جہانیان
درین قبیلہ اکثری بزرگ و صاحب حال و در علم ظاہر و باطن کمال و مرید آبای
کرام خود بودہ اند و خوارق و کرامات علیہ از ایشان بظہور پیوستہ نقل

است که شبی بجهت تهجد برخاسته بودند چون شب تاریک بود پای ایشان
بچوبی رسیده آزار یافت و ایشان ندانستند که آن چیست فرمودند سنگ است
یا آهن یا چوب یا چه چیز است چون صبح شد مردم آنرا دیدند بر وشی که از زبان
ایشان برآمده بود آن چوب پاره بحالت اصلی مانده و شبه هم سنگ و هم
آهن و هم چیز دیگر که تشخیص آن نمیتوان کرد شده بود تا امروز که سال هزار و چهل
و نه هجریه است نزد فرزندان ایشان در احمداباد که مسکن ایشان بود موجود
است ولادت ایشان چهاردهم رجب سال هفتصد و نود وفات وقت
طلوع آفتاب هشتم ذی حجه سال هشتصد و پنجاه و شش هجریه بوده و مدت
عمر شصت و هشت سال و چهار ماه و بیست و چهار روز و قبر ایشان در موضع
بتوه از مضافات احمداباد گجرات واقع است

حضرت سراج الدین محمد شاه عالم

کنیت ایشان ابوالبرکات و نام محمد بن قطب عالم مرید و خلیفه رشید پدر
بزرگوار خود اند و صاحب کرامات بلند و مقامات ارجمند بوده اند و بظاهر
و باطن سید وقت خود گویند که حلیه ایشان بحلیه مبارک پیغمبر صلعم مشابه و موافق
بوده و عمر نام والدین و داية ایشان نیز مطابق عمر شریف و نام والدین

والدین و مرضعهٔ آنحضرت بوده علیه الصلوة و السّلام نقل است که ضعیفه مرید
ایشان بود و یک پسر داشت چهار پنج ساله بیماری بهم رسانده فوت شد
آن ضعیفه برنج و فزع تمام آمده دست بدامن ایشان زد و الحاح نمود که تا فرزند
مرا مِن باز ندهید دست از دامن شما باز ندارم چون عجز و تضرع از حد گذشت
تسلی او نموده بدرون رفتند و ایشان را نیز فرزندی بود صغیر آن طفل را
برداشته به دو دست روی باسمان کردند و گفتند الهی آن طفل شده این
طفل فی الحال بدست ایشان جان بسپرد و بیرون آمده آن ضعیفه
را فرمودند برو که فرزند تو زنده است چون آن زن بخانه رفت فرزند
خود را زنده یافت ولادت ایشان هفدهم ذیقعده سال هشتصد و هفده
وفات شب شنبه بیستم جمادی الاخر سال هشتصد و هشتاد هجری بوده و
مدت عمر شصت و سه سال و قبر ایشان در شهر احمداباد بزار و تبرک ۞
الحمد لله که باتمام رسید و باختتام انجامید بیا من امداد روح مقدس
مطهر حضرت پیر دستگیر غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه
ذکر اکابر و اولیای پنج سلسله مشهور و معروف که سلسله معظمه قادریه و سلسله
متبرکه نقشبندیه و سلسله علیه چشتیه و سلسله سهروردیه و سلسله مکرمه

سہروردیہ قدس اللہ اسرارہم باشد بدانکہ مدار استقامت عالم و انتظام
امور اخروی بنی آدم ازین سلسلہای عالیہ ست و اکثر اہل اسلام ملہ خواص و
عوام خارج ازین سلسلہای نیستند چرا کہ بے وسیلہ و دستگیری این بزرگان دینیہ
رسیدن بمطلب اصلی و سلامت بردن ایمان ازینجہان پس و نشوار ہست
و نجات در عقبی بے انکہ کسی درین سلسلہای عالیہ منتظم باشد بآسانی مقصود
نیست چنانچہ در خبر ست از حضرت رسالت پناہ صلعم کہ روز قیامت بندہ
نومید ماندہ باشد از مفلسی کردار خود حق سبحانہ و تعالی گوید بندہ من فلان
دانشمند را در فلان محلہ می شناختی فلان عارف را میشناختی گوید میشناختم
گوید برو کہ ترا بوی بخشیدم پس وقتیکہ بشناخت نسبت پیوند و سبب
نجات میگردد بہر دوستان او گرفتن سیرت ایشان وسیلہ بردن
باحسان بایشان بہتر و اولیتر لہذا ہر کس خود را دریک سلسلہ منسلک
میسازد و این فقیر خود را در سلسلہ متبرکہ معظمہ قادریہ منتظم کردانیدم
و دست در دامن با سعادت قطب ربانی غوث صمدانی پادشاہ مشایخ
امام الہیہ پیر دستگیر حضرت شاہ محی الدین عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ
زدہ امیدوار ست کہ از برکت آن سید السادات نجات کونین حاصل نماید

نماید حق تعالی این کمینه بنده خود را با ایشان بخشد بدانکه اسامی بزرگان
که درین سلسلها مذکور شده اند عدد ایشان منحصر درین نیست بلکه از اکابر و
مشایخ این سلسلهای بسیاری از اکمل اولیا و صاحب مقامات علیا بوده اند
اما چون تاریخ ولادت و وفات ایشان بهم نرسید و نیز برای رعایت ترتیب
ارادت و نسبت خرقه دست بدست که از [illegible] یافته این فقیر بذکر همین بزرگان
عالیشان و عالیجاه اختصار نموده ذکر مشایخ متفرقه و اکابر که سوای
سلسلهای مذکور اند چه از متقدمین و چه از متاخرین چون ترتیب سلسلهای
ظاهر نشد اما تاریخ تولد و وفات بهم رسید ازینجهت احوال ایشانرا در
فصل علیحده به ترتیب سال وفات نوشته

حضرت مالک دینار رحمه الله

از تبع تابعین و مقتدای وقت و پیشوای زمان خود در تجرید و توکل یگانه بوده
و بحضرت شیخ بصری صحبت داشته اند و مالک ازان جهت گویند که [illegible]
سوار شدند چون بمیان دریا رسیدند اهل کشتی مزد طلب کردند [illegible]
ندارم ایشانرا چندان زدند که بیهوش افتادند چون بهوش [illegible]
مزد طلبیدند بار دیگر جواب گفتند ندارم دیگر بار ایشانرا بردند گفتند [illegible]

در دریا می اندازیم چون این را بگفتند ماهیان از دریا برآمدند و در دهن هر یک
دیناری و ایشان دست را دراز کرده یک دینار گرفتند و باو دادند چون
اهل کشتی این واقعه را مشاهده نمودند در پای ایشان افتادند عذر گناه خواستند
مالک دینار از کشتی فرود آمده بالای آب روان گشتند و از نظر اهل کشتی
غایب شدند نقل است که سفر نموده حق تعالی است حضرت سید المرسلین
را دو چیز داده است که نه جبرئیل را داده و نه میکائیل را یکی اذکرونی فاذکرکم
یعنی چون یاد کنید مرا من شما را یاد کنم دوم ادعونی استجب لکم و از من طلبید
تا من قبول کنم فرموده اند در بعضی کتب آسمانی دیده ام که حق تعالی
میفرماید هر عالمی که دنیا را دوست دارد کمترین چیزیکه با وی کنم آن بود که حلاوت
ذکر و مناجات خویش از دل او بردارم وفات ایشان در سال یکصد و [illegible] بوده

حضرت شیخ حبیب عجمی قدس سره

کنیت ایشان ابو محمد است و اصل از فارس و ایشان را حبیب عجمی
میگفتند مرید شیخ حسن بصری اند و بسیاری از ائمه و مشایخ کبار را دریافته اند
نقل است که خونی را بر دار کردند همدران شب خونی را بخواب دیدند در

در بهشت خرامان با حلها پرسیدند تو چه حال بودی این درجه از کجا یافتی
گفت در آن ساعت که مرا بر دار کردند حبیب عجمی بگذشت در حق من دعا
کرد اینهمه از برکت آنست وفات ایشان در سال یکصد و پنجاه و شش هجری
بوده و قبر ایشان در بصره است

حضرت شیخ سفیان ثوری رح

کنیت ایشان ابو عبد الله است و نام پدر ایشان سعید کوفی الاصل بوده
اند از بزرگان و مقتدای و پیشوای اهل زمان بوده اند در علم ظاهر و باطن یگانه و از
مجتهدان یگانه و شاگرد حضرت امام اعظم رضی الله عنه بوده و بسیار از مشایخ
را دیده اند و سی سال متصل شب نخفته اند فرموده اند هرگز حدیثی
نشنیده ام از پیغمبر صلعم که بران عمل نکرده ام نقل است که ایشان هرگز از کسی
چیزی نمیگرفتند که اگر دانم در آن جهان در می مانم میگیرم و روزی ایشان بیمار
شدند خلیفه طبیب ترسای داشت حاذق پیش ایشان فرستاد چون
طبیب قاروره بدید گفت که از خوف الهی جگر این مرد خون شده و پاره پاره شده
از مثانه بیرون می آید و در دینی که چنین مرد بود آن دین باطل نباشد این
گفت و فی الحال اسلام آورد و خلیفه گفت پنداشتم که طبیبی بر بالین بیمار میفرستم

خود بیمار بیش طبیب فرستادم شیخ عبدالله مبارک فرموده اند که از هزار و صد
بزرگ شنیده ام که میگفتند فاضلتری از سفیان ندیده ام گویند چون سفیان را
حج فوت شده بود آهی کشید ایشان گفتند چهار حج کرده ام همه بتو دادم تو
این آه بمن ده گفتا دادم آن شب بخواب دیدند که ایشان را میگویند که سود
کردی اگر بهمه اهل عرفات قسمت کنی توانگر شوند نقل است که پیغمبر فرمودند
گریه ده جزو است نه از آن ریایست و یکی از بهر خدا اگر از آن یک جزو که از بهر
خدا است در سالی یک قطره از چشم بیاید بسیار بود و هم فرموده اند زهد نه
بلباس پوشیدن و نه نان جو خوردن است لیکن دل در دنیا نابستن است
و امل کوتاه کردن است و هم فرموده اند که اگر بنزدیک خدا شوی با گناهی
که میان تو و خدا بود آسانتر از آنکه یک گناه میان تو و بندگان او بود
و فرموده اند یقین آنست که متهم نداری خدا را در هر چه بتو رسد وفات
ایشان به بصره سیم ماه شعبان سال یکصد و شصت و یک هجری
بوده و بقولی شصت و دو و مدت عمر شریف شصت و سه سال چون
ایشان را غسل میدادند در پیشانی ایشان نوشته دیدند فسیکفیکهم الله

حضرت داود بن نصر طائی رحمة الله

کنیت ایشان ابوسلیمان است شاگرد امام المسلمین ابو حنیفه کوفی اند رضی الله عنه و مرید حبیب راعی دارند و از مشایخ و جامع علوم ظاهر و باطن و فقیه الفقها بوده اند با فضیل عیاض و سلطان ابراهیم ادهم صحبت داشته اند نقل است که پسرے در پیش ایشان نشسته بود و در ایشان مے نگریست فرمودند که ای پسر بسیار گفتن کراهیت دارد و بسیار چون نیز مکروه است ایشان فرمودند ای پسر اگر سلامت خواهی دنیا را تو وداع کن و اگر کرامت خواهی بر آخرت تکبیر گوی که این هر دو محل حجاب است وفات ایشان در سال یکصد و شصت دو و بقولے شصت و پنج هجری بوده و قبه ایشان در بغداد است

حضرت عتبه بن غلام رحمه الله

نام پدر ایشان آبان بن صمعه است از متقدمان و بزرگان مشایخ و مقتدای اینقوم و صاحب احوال و مقامات عالیه بوده اند و از تبع تابعین و مرید حضرت شیخ حسن بصری اند و صایم الدهر میبودند روزی با شیخ حسن بصری بکنار دریا میرفتند ایشان بر آب روان شدند شیخ تعجب نموده گفتند ای عتبه این مرتبه بچه یافتی فرمودند که تو سی سال است که آن میکنی که می فرمائی و من آن میکنم که او میخواهد و این اشارت بتسلیم و رضا است گویند شبی تا روز

نگفتند همین گفتند اگر عذاب کنی ترا دوست دارم و اگر عفو کنی دوست دارم
روزی شخصی پیش ایشان آمد و گفت ای شیخ میخواهم که از تو چیزی بخرم
گفتند بخواه آنچه میخواهی گفت خرما میخواهم و خرمای تر نبود زنبیلی بدست او دادند که پر از
خرمای تر بود وفات ایشان در سال یکصد و شصت و هفت هجری بود۔

حضرت امام عبداللہ بن مبارک رح

شاگرد حضرت امام اعظم اند رضی اللہ عنہ در فنون علوم جامع و صاحب
کشف و کرامات و از معاصران سفیان ثوری و فضیل عیاض بوده اند
و مشایخ کبار را دریافته اند نقل ست که روزی در کوچه میگذشتند نابینائی
را گفتند که عبداللہ مبارک می آید هر چه می باید بخواه نابینا گفت دعا کن تا
حق تعالی چشم من باز دهد ایشان دعا کردند همان لحظه حق تعالی چشم باو باز
داد صاحب کشف المحجوب نوشته اند که والدہ امام عبداللہ روزی
بباغ بطلب ایشان رفت و ایشان را خفته یافت و دید که مار بزرگ شاخ
ریحان در دهان گرفته مگس از روی ایشان میراند ولادت ایشان در
سال یکصد و هژده و وفات در ماه رمضان سال یکصد و هشتاد و یک هجری بود۔

حضرت محمد صبیح المشهور بابن سماک رح

کنیت ایشان ابو العباس است از قدمای و علمای اینقوم و صاحب مقامات
علیه و کرامات جلیه بوده اند و با سفیان ثوری صحبت داشته اند فرموده اند
بهترین تواضع آنست که خود را بر هیچکس فضل ننهی و فرموده اند طمع رسنی
است در گردن و بندیست بر پای بردار تا برهی وفات ایشان در سال
یکصد و هشتاد و سه هجری بوده

حضرت شقیق بن ابراهیم بلخی قدس سره

کنیت ایشان ابو علی و اصل ایشان از بلخ است از قدمای مشایخ و صاحب
کرامات ارجمند و مقامات بلند و مقتدای زمان خود بوده اند حضرت
امام موسی کاظم را دریافته اند و با سلطان ابراهیم ادهم صحبت داشته اند
و حنفی مذهب بوده اند روزی از سلطان ابراهیم ادهم پرسیدند که شما
در معاش چه میکنید گفتند چون می یابیم شکر میکنیم و چون نیابیم صبر میکنیم
شیخ شقیق فرمودند ما چون یابیم ایثار کنیم و چون نیابیم شکر کنیم سلطان بوسه بر پیشانی
ایشان دادند و گفتند استاد توئی روزی شخصی بخدمت ایشان آمد و گفت
ایها الشیخ گناه بسیار دارم و میخواهم که توبه کنم گفتند که دیر آمدی گفت نه زود آمدم
گفتند چرا گفت هر که پیش از مرگ آید اگرچه دیر آمده باشد زود آمده است

شیخ فرموده‌اند سه چیز قرین فقر است فراغت دل و سبکی حساب و راحت نفس
سه چیز لازمهٔ توانگر است رنج تن و شغل دل و سختی حساب شهادت ایشان
در سال یکصد و نود و چهار هجری بوده قبر ایشان در ختلان است ۵

حضرت شیخ یوسف اسباط رح

صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند جامع در علوم ظاهر و باطن و در تجرید و توکل
یگانه بوده‌اند و شیخ فرید الدین عطار ایشان را از زمرهٔ تابعین نوشته‌اند گویند
هفتاد هزار درم میراث یافته اند و هیچ ازان صرف خود ننمودند بفقرا دادند و برگ
خرما می بافتند و مزد آنرا قوت خود میکردند وفات ایشان در سال یکصد و نود و
شش هجری واقع شده است **حضرت ابوسلیمان دارانی**
نام ایشان عبد الرحمن بن احمد بن عطیه است و از قدمای مشایخ شام اند
و علمای این قوم در زهد و ورع یگانه و پیشوای زمانه خود بوده‌اند و دارا دهی است از دهات
دمشق از ایشان پرسیدند که حقیقت معرفت چیست گفتند آنست که مراد جز
یکی نبود در دو جهان وفات ایشان در سال دوصد و پانزده هجری بوده و قبر
در موضع دارا است **حضرت شیخ بشر مریسی رحمه الله** نام پدر ایشان
غیاث است که مولای زید بن خطاب بوده از متقدمان مشایخ اند و اصل ایشان

ایشان از نصیبین است و آن قریه ایست از توابع مصر گفته اند که در دلی که هوا مقام کند بیرون میرود ایمان در دل آخرت و نیز گفته که از سخنان اینطایفه هیچ چیز در دلمن قرار نگرفت تا آنکه دو گواه عدل از کتاب و سنت بران بیافتم و نیز گفته اند افضل اعمال خلاف خواهش نفس است وفات ایشان در فونی جه سال دو صد و هژده هجری و بقولی نوزده بوده است ۵

حضرت شیخ فتح بن علی موصلی رحمه الله

اصل ایشان از موصل است و از متقدمان مشایخ موصل بوده اند و با سی کس از بزرگان صحبت داشته اند که همه ابدال بودند ایشان فرموده اند که اول بار که عبد الله حبق را رحمه الله دیدم مرا گفت یا خراسانی چهار چیز پیش بست چشم و زبان و دل و هوا بچشم جای منگر که نشاید و بزبان سخنی مگو که خدای در دل تو بخلاف آن داند و دل نگاه دار از خیانت و کبر بر مسلمانان و هوا نگاه دار و در سر و هیچ مجوی باد که این هر چهار بدین صفت نباشد خاکستر بر سر باید کرد که آن در شقاوت تو بود وفات ایشان روز عید الضحی سال دو صد و بیست هجری بوده گویند روز عید دیدند که مردم قربان میکنند گفتند الهی سیدانی که چیزی ندارم که برای تو قربان کنم من این دارم پس

انگشت بر گلو نهادند و بیفتادند چون مردم نگاه کردند همه بجهت حق پیوسته بودند و خط سبزی بر گلوی ایشان ظاهر بود ❁

حضرت شیخ بشر حافی قدس سره

کنیت ایشان ابونصر و نام پدر ایشان حارث بن عبد الرحمن بن عطا بن ماهان بن عبد الله و اصل ایشان از مرو است از قدمای مشایخ و بزرگان این قوم و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند مقیم بغداد و از او تا دم آخر بوده اند مرید خال خود اند علی خشرم صحبت داشته اند و با امام احمد حنبل رضی الله عنه و فضیل عیاض قدس الله گویند تا ایشان در حیات بودند هیچ چارپائی در راه های بغداد روث نکرد بجهت حرمت تعظیم ایشان که همیشه پابرهنه می بودند روزی مردی را ستوری روث انداخت فریاد برآورد که بشر از عالم برفت چون تحقیق کردند چنان بود **نقل** است که پیغمبر صلعم را بخواب دیدند که می فرمایند ای بشر میدانی که خدا تعالی چرا ترا برگزید و از میان اقران بلند کرد و این مرتبه ترا گفتند یا رسول نه فرمودند از بهر آنکه متابعت سنت من کردی و حرمت داشتی صالحان را و نصیحت کردی برادران را و دوست داشتی مرا و اصحاب و اهلبیت را ولادت ایشان بقول ابن کثیر شامی در بغداد سال دو صد

دو صد و پنجاه هجری است وفات ایشان روز چهارشنبه دهم محرم سال
دو صد و بیست و هفت هجری بوده و قبر بیرون شهر بغداد است و چون
بر جنت پیوستند آواز نوحه جنیان از خانه ایشان بگوش مردم رسید
بعد از وفات ایشان را بخواب دیدند پرسیدند که خدا تعالی با تو چه کرد فرمودند
که آمرزید مرا و آنها را که بر جنازه من حاضر شدند و آنها که مرا دوست دارند تا
بقیامت

حضرت شیخ احمد بن الحواری رح

کنیت ایشان ابو الحسن است و اصل از دمشق مرید ابو سلیمان دارانی اند
والد ایشان نیز از متورعان و عارفان بودند و خاندان ایشان خاندان
زهد و ورع بوده از بزرگان این قوم و ممدوح مشایخ اند گویند ایشان را با
ابو سلیمان دارانی عهدی بوده که هرگز مخالفت فرمان او نکند روزی سلیمان
در مجلس سخن میگفتند ایشان آمدند و با ابو سلیمان گفتند تنور تافته شد
چه میفرمائی ابو سلیمان جواب نداد تا سه بار مکرر گفتند ابو سلیمان را دل
به تنگ آمد گفتند برو و در آنجا بنشین ابو سلیمان ساعتی مشغول شدند بعد از آن
یاد ایشان آمد که با احمد چه گفته اند فرمودند احمد را بجوئید در تنور خواهد بود چون
جستند در تنور یافتند و یک موی ایشان نسوخته بود وفات ایشان در سال

دو صد و سی و دو هجری بوده است ؓ

حضرت شیخ حاتم بن عنوان اصم

کنیت ایشان ابو عبد الرحمن و اصل از بلخ حنفی مذهب و مرید شیخ شقیق بلخی
و صاحب علوم ظاهر و باطن بوده اند گویند ایشان اصم نبوده اند ضعیفه
با ایشان سخن میگفت و در اثنای سخن از وی بادی جدا شد بجهت دفع خجالت او
گفتند آواز بلندتر کن که من نمی شنوم و خود را چنان فرا نمودند که گوش
ایشان گران است و آنرا نشنیده اند ضعیفه شادمان شد و این لقب بر ایشان
ماند گویند کسی بسفر میرفت یکی از ایشان وصیت خواست فرمودند اگر یار خواهی
خدای بس و اگر همراه خواهی کرام الکاتبین بس و اگر عبرت خواهی دنیا بس
و اگر مونس خواهی قرآن بس و اگر کار خواهی عبادت خدا بس و اگر وعظ
خواهی مرگ بس و اگر آنچه گفتم پسندیده نیست دوزخ ترا بس فرموده اند
شهوت سه قسم است یکی در طعام و دیگر در گفتار و دیگر در نظر پس نگاه دار
خویش را باعتماد خداوند و زبان را براست گفتن و چشم را بعبرت نگریستن وفات
ایشان در سال دو صد و سی و هفت هجری بوده بموضع ماسجرد که از نواحی بخشست

حضرت شیخ احمد بن خضرویه قدس سره

کنیت ایشان ابو حامد است و اصل ایشان از بلخ مرید حاتم اصم و از بزرگان
مشایخ خراسان اند سلطان ابراهیم ادهم و حضرت شیخ بایزید بسطامی و ابو تراب
نخشبی و ابو حفص حداد را دیده و طریقه ملامتیه داشتند و جامه بروی لشکریان
داشتند شیخ احمد فرموده اند هر که درویشان را خدمت کند بسه چیز مکرم شود
تواضع و حسن ادب و سخاوت و گفته اند هیچ خوابی گران نیست از خواب
غفلت وفات ایشان در سال دو صد و چهل هجری بوده و مدت عمر نود
و پنج سال ست و قبر در بلخ است **شیخ ابو العباس حمزه بن محمد**

حارث بن اسد محاسبی رح

از متقدمان مشایخ هرات و مستجاب الدعوة بودند فرموده اند هر که را صحبت
اولیا آراسته نسازد بهیچ پند آراسته نگردد وفات ایشان دو صد و چهل
و یک هجری بوده **حضرت شیخ ذو النون مصری رحمه الله** کنیت ابو
عبد الله است و اصل از بصره از علمای و قدمای مشایخ در جمیع اولیای وقت
بایشان بوده گویند چهل سال روز و شب پشت بدیوار نهاده اند جریده و زانو
نشسته پرسیدند این محنت چه است فرمودند شرم دارم که در مشاهده الهی
بنده وار نه نشینم طریقه محاسبه بایشان است منسوب و سخن ایشان اندر توحید

و تجرید بود و مذهب نداشتن رضا است د از جمله مقامات وفات ایشان
در بغداد سال دو صد و چهل هجری روی داده نیز چنین آورده اند که حضرت
ذو النون مصری رحمه الله کنیت ایشان ابو الفیض است و نام ثوبان بن
ابراهیم و اصل ایشان از اخمیم مصر است شاگرد حضرت امام مالک و مرید
اسرافیل و از بزرگان این قوم و کبار مشایخ و پیشوای اهل ملامت و صاحب
ریاضت و کشف و کرامت و در تجرید و توحید یگانه و سر عارفان زمانه بوده
اند تا در حیات بودند خود را چنان پنهان داشتند که بر حقیقت حال ایشان
هیچکس واقف نگشت بزرگی و خوارق حضرت شیخ زیاده از آن است که
در قید ضبط درآید روزی همراه جماعتی در کشتی نشستند بازرگانی را گوهری
گم شده به اتفاق کردند که ایشان برده اند میرنجانیدند و اهانت میکردند
چون کار از حد گذشت گفتند خداوندا تو میدانی که من نبرده ام هزاران
ماهی سر از دریا برآوردند در دهان هر یکی گوهری یکی از آنها بگرفتند
و بایشان دادند اهل کشتی چون این واقعه را دیدند در پای ایشان می افتادند
و عذر میخواستند و همین نقل را صاحب کشف المحجوب از زبان ذو النون
مصری قدس سره نسبت بجوان مرقع داری که اندر یک کشتی با ایشان

ایشان نبوده بنمایند فرمودند هرگز از نان و آب سیر نخوردم تا نه معصیتی
کردم خدا را و نه قصد معصیت در من پیدا آمد گویند چون بنجواستند بنماز مشغول
شوند گریستند بار خدایا بکدام قدم آیم بدرگاه تو و بکدام زبان گویم راز تو
و بکدام دیده نگرم بقبله تو و بکدام لغت گویم نام تو از بی سرمایگی
سرمایه ساختم و بدرگاه تو آمدم فرمودند راه روست آنراست که از خدای
ترسان است چون ترس بر خاست از راه افتادی و فرمودند دوستی
با کسی کن که بتغیر تو متغیر نگردد و فرمودند معرفت قرار بنگیرد در شکمی که از
طعام پر باشد و نیز فرموده اند که توبه عوام از گناهان است و توبه خواص
از غفلت فرموده اند علامت محبت خدای آنست که متابعت حبیب خدا
کند در اخلاق و افعال و اوامر و سنن حضرت شیخ را پرسیدند که از
مردم پرهیزگار کیست فرمودند آنکس که زبان خود نگاهدارد و پرسیدند علامت
توکل چیست فرمودند طمع از خلایق منقطع کردانیدن پرسیدند اندوه
گرا پشتند فرمودند بد خوترین مردمان را پرسیدند دنیا چیست فرمودند هرچه
ترا از حق مشغول دارد و پرسیدند سفله کیست فرمودند آنکه بخدای راه نداند
و دنیا سوزد شیخ فرمودند ای مریدان علما را ملاقات کنید بجهل یعنی بسر از خود

را از ایشان پوشیده داريد ورنا درا صحبت که صحبت شما ديده بعضی از
عبادت را بشما بیاموزند و اهل معرفت ملکوت یعنے ہنس عارف حرف
گفتن خوب ميت وفات ایشان در بیست وششم شعبان سال دو صد
و پنج و چهل واقع شده نقل ست که چون برحمت حق پیوستند آن شب
هفتاد کس رسول صلعم را بخواب دیدند که آنحضرت میفرمایند دوست خداے
ذوالنون خواهد آمد باستقبال او آمده ام و چون جنازه ایشان را می بردند
مرغان بسیار بر جنازه پر در هم بافتند چنانکه همه خلق را سایه خود پوشیدند
و هیچکس ازان قسم مرغان ندیده بود و خلق ازان کارے که نسبت بایشان
داشتند باز آمدند و تایب گشتند و بر حضرت شیخ در مصر ست و بر قبر ایشان
نوشته یافتند چنانکه بخط آدمیان مانند نبود ذوالنون حبیب الله من الشوق
قتیل الله و بعضے از منکران هر گاه آن نوشته را میتراشیدند باز نوشته
مییافتند حضرت شیخ ابو تراب نخشبی قدس سره نام ایشان
عسکر بن الحصین ست و بقولے عسکر بن محمد بن الحصین از اکمل مشایخ
خراسان بوده اند و با ابو حاتم عطار بصری و حاتم اصم صحبت داشته اند
و بر قدم تجرید سیاحت بسیار نموده اند گفته اند توکل آنست که خود را در

در دریای عبودیت افگنی و دل در خدای بسته داری اگر دهد شکر کنی و اگر باز گیرد صبر کنی و گفته اند نیست از عبادت چیزی منفعت‌تر از اصلاح خواطر و لباس خضر و عبیر خلد گردد این نیست و غبار گرد لباس عنت باشی و وفات ایشان در هفدهم جمادی الاول سال دوصد و چهل و پنج هجری بوده چون دریا دیه بصره برحمت حق پیوستند بعد از چندین سال جماعه بآنجا رسیدند و ایشان را دیدند رو بقبله ایستاده و خشک گشته و عصا در دست و رکوه در پیش نهاده و از درندها هیچ ضرری نرسیده حضرت شیخ ابراهیم بن عیسی رحمه الله اصل ایشان از اصفهانست با معروف کرخی صحبت داشته اند و از متقدمان مشایخ و صاحب کشف و کرامات بوده اند فرموده اند اگر خواهی کسی را از اولیای حق بشناسی این بگوی هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم وفات ایشان در اصفهان سال دوصد و چهل و هفت هجری واقع شده حضرت شیخ ذکریا بن یحیی الهروی از کبار مشایخ مستجاب الدعوة بوده اند امام احمد حنبل رضی الله عنه فرموده اند ذکریا از جمله ابدال است وفات ایشان در هرات ماه رجب سال دوصد و پنجاه و پنج هجری بوده شیخ ابو عبد الله السجزی

از بزرگان مشایخ خراسانند و با ابو حفص صحبت داشته اند و بارها بر قدم تجرید
سفر کرده اند شخصی ایشان را گفت یکبار زر بسیار دارم میخواهم بتو دهم مصلحت
چه می بینی گفتند اگر بدهی ترا بهتر و اگر ندهی مرا بهتر فرمودند هر واعظی که توانگر
از مجلس او نه درویش برخیزد و درویش نه توانگر او نه واعظ است وفات
ایشان در سال دو صد و پنجاه و پنج بوده شیخ محمد بن علی حکیم الترمذی
قدس سره کنیت ایشان ابو عبد الله است طریقه حکیمیه منسوب است
بایشان و سخن ایشان در اثبات ولایت است از متقدمان و محتشمان مشایخ
اند و صاحب تصانیف بسیار در احادیث اسناد عالی داشتند و از خواص
یاران امام اعظم رضی الله عنه صحبت دار خضر بودند علیه السلام و هر روز یکشنبه با
خضر علیه السلام ملاقات میکردند و واقعات از یکدیگر می پرسیدند گویند یکبار
تصانیف خود را در آب انداختند خضر علیه السلام آنهمه را پیش ایشان باز آورد
و گفت خود را پیش بدین مشغول میدار ایشان گفته اند صد سفیه گرسنه
در رمه گوسفندان چندان تباه نکنند که یکساعت شیطان کند و صد شیطان آن
تباهی نکند که یکساعت نفس آدمی تغافل سبب کرده جز آنکه صاحب حسن بوده اند
زنی صاحب جمال ایشان را بخود دعوت کرد بار التفات نکردند وقتی آن زن بخبر یافت

یافت که بپایۀ رفعت اند خود را بپایانست و آنجا رفت از پایۀ بگریخت . و از ان عقب
میدویدند و توجه نکردند بعد از اندکی کس گشتند این سخن بیاد ایشان آمد و در
خاطر گذشت چه بودی اگر حاجت آنرا روا کردی بعد ازان تا شب گشتی چون
این در خاطر خطور کرده اند و مالک شده گفتند ای نفس خبیث در جوانی در
خاطر این بود اکنون بعد از ریاضتهای بسیار چو پیری پشیمانی هست و بجهت این
خطره سه روز ماتم داشتند بعد از سه روز پیغمبر صلعم را بخواب دیدند فرمودند
ای محمد رنجور مشو نه ازان است که در روزگار تو رجعتی است بلکه آن خاطر ازان بود
که از ایام جوانی تا حال چهل سال دیگر بگذشت و مدت ما از دنیا دورتر گشت
و دور افتادیم ترا جرمی نیست در حال تو قصوری نرفته و آنچه دیدی از
دراز کشیدن مدت مفارقت ماست و ازین باید دانست که درین ایام که سال
هزار و چهل و نه هجری است و از زمان پیغمبر صلعم دور گشته در دل اولیا و علما و مشایخ
خصوصاً در دنیا داران چقدر تفاوت رفته باشد وفات ایشان در سال
دو صد و پنجاه و پنج هجری واقع شده حضرت شیخ یحیی بن معاذ رازی
قدس سره کنیت ایشان ابو ذکریا است و لقب واعظ در بیان ایشان
بعضی از اکابر گفته اند خدای را دو یحیی بود یکی از انبیا و دیگری از اولیا و اول

کسی که از مشایخ پس از خلفای راشدین بر منبر شد ایشان بودند نقلست
گفتند قومی اند که میگویند ما بجای رسیدیم که ما را نماز نباید کرد گفتند بگویید
رسیده اند اما به دوزخ گویند که روزی با برادری سخن میگفتند برادر ایشان گفت
خوش دلی است فرمودند خوشتر ازین دل آنکس است که ازین دو فارغ است
و گفته اند با مردمان سخن کم گویید و با خدای بسیار گفته اند یک گناه بعد از توبه
زشت‌تر بود از هفتاد گناه پیش از توبه گفتند سه خصلت از صفات اولیاست
اعتماد بر خدای در همه چیز و بی نیاز بودن بدو از همه چیز و رجوع کردن با او
در همه چیز و گفته اند شفای مشتاقین همه بقا است پرسیدندشان محبت
چیست فرمودند آنچه به نیکوی زیاده نشود و بجفای نقصان نپذیرد
گفت مرا وصیت کنید فرمودند سبحان الله چون نفس من از من قبول
نمیکند دیگری چون قبول کند و گفته اند الهی تو دوست میداری که من ترا
دوست دارم با آنکه بی نیازی پس من چگونه دوست ندارم با همه احتیاج
و گفته اند الهی اگر من نتوانم که از گناه باز ایستم تو میتوانی که گناه بیامرزی و
گفته اند الهی مرا عمل بهشت نیست و طاقت دوزخ ندارم اکنون کار بفضل
تو افتاد وفات ایشان در سال دو صد و پنجاه و هشت هجری بود

رونداده و قبر ایشان در نیشاپور است در قبرستان حیره حضرت شیخ
ابوحفص حداد رحمه الله نام ایشان عمرو بن سلمه است و اصل ایشان
از نیشاپور است از بزرگان زمان و شیخ ملامت مرید عبدالله باوردی و استاد
ابوعثمان حیری اند با سید الطایفه جنید ملاقات کرده اند گویند روزی
می گذشتند یکی را متحیر و گریان دیدند پرسیدند چه حال داری گفت خری داشتم
گم شده جز آن هیچ نداشتم ایشان توقف کردند و گفتند بعزت تو که گام
بر ندارم تا خر او باز نرسد در حال خر او پدید آمد نقل است که یکی از ایشان
طلب وصیت کرد گفتند یا اخی لازم یک در باش تا همه درها بر تو گشاده
گردد و لازم یک سید باش تا همه سادات ترا گردن نهند و گفته اند کرم انداختن
دنیاست برای کسی که بآن محتاج است نقل است که حضرت شبلی ایشان را
چهار ماه مهمانی کردند و هر بار حلوا و طعامی دیگر ساختند و چون بوداع رفتند
و گفتند یا شبلی اگر به نیشاپور آیی میزبانی و جوانمردی بتو آموزم گفتند
ابوحفص چه کردم فرمودند تکلف کردی و متکلف جوانمرد نبود مهمان را چنان
بایست داشت که خود را تا بآمدن مهمان گرانی نه آید و بر رفتن شادی
نه چون تکلف کنی آمدن بر تو گران آید و در رفتن بر دل آسانی شود هر که را با

حال این بود جوانمرد بود وفات ایشان در سال شصت و چهار هجری
و بقولی دو صد و شصت و پنج واقع شده • حضرت شیخ علی بن موفق
بغدادی رح از قدمای مشایخ عراق و بزرگان این قوم بوده اند و صحبت
شیخ ذوالنون مصری را دیده اند و سفر بسیار کرده و شصت حج گذارده اند
وقتی بعد از حج با خود تاسف میگفتند که میروم و می آیم نه دل و نه وقت این
خود در چه شمارم آن شب حق تعالی را بخواب دیدند که ایشانرا گفت ای
پسر موفق تو بخانه خویش خوانی کسی را که نخواهی اگر من ترا نخواستمی تو نیامدی
گویند روزی در راه کاغذی یافتند و در آستین خود نگاهداشتند چون از
آستین برآوردند دیدند که دران کاغذ نوشته اند ای ابن موفق از فقر
میترسی و حال آنکه پروردگار توام و ایشان گفته اند خداوندا اگر من ترا
از بیم آتش دوزخ می پرستم در دوزخ فرود آر و اگر بامید بهشت می پرستم
هرگزم در آنجا جای مده و فردو میار اگر بمهر می پرستم یکدیدار بنمای و بس از آنچه
هر چه خواهی بکن وفات ایشان در سال دو صد و شصت و پنج هجری بوده
تربت ایشان در هرات است نزدیک باغ سفید و گویند که شیخ الاسلام خواجه
[illegible] کذشته

حضرت شیخ احمد بن وهب رحمه الله

کنیت ایشان ابوجعفر است و اصل از بصره گفته اند هر که بطلب قوت برخاست
نام فقر از و برخاست وفات ایشان در سال دو صد و هفتاد هجری بوده

حضرت شاه شجاع کرمانی قدس سره

کنیت ایشان ابوالفوارس است و از ابنای ملوک بوده اند و مرید ابوحفص حداد اند
بصحبت بسیاری از مشایخ رسیده اند چون ابوتراب نخشبی و ابوذراع مصری که
و ابوعبید بصری گویند شاه چهل سال نخفتند وقتی در خواب شدند حق تعالی را
بخواب دیدند پس ازان پیوسته خواب کردندی چنانچه ایشان را خفته یافتندی در طلب
خواب میبافتند شاه گفته اند علامت صبر سه چیز است ترک شکایت و صدق
رضا و قبول قضا بخوشی وفات ایشان بعد از سال دو صد و هفتاد هجری واقع شده

حضرت حمدون قصار قدس سره

کنیت ایشان ابوصالح است و نام پدر ایشان عماره و طریقه قصاریه منسوب
بایشان است و درین طریق اظهار و تشهیر بود صاحب کرامات و امام اهل ملامت
و در مذهب سفیان ثوری بودند با ابوتراب نخشبی و علی نصرآبادی و ابوحفص
صحبت داشته اند اول کسی که از ایشان اصحاب بعراق برد و نمود احوال

گفته اند سهیل تستری و سید الطایفه گفته اند اگر روا بودی که پس از پیغمبر صلعم
پیغمبری بودی حمدون گازر بودی ایشان گفته اند هر چه خواهی که پوشیده بود بر کس
آشکارا مکن و گفته اند من شما را بدو چیز وصیت کنم صحبت علما و اجتناب از
جهال و گفته اند توکل دست بخدای زدن است و گفته اند اگر توانی که کار خود
بخدای بازگذاری بهتر است از آنکه بحیله و تدبیر مشغول شوی و گفته اند من
نیک خویی را ندانم الا در سخاوت و بدخویی را نشناسم مگر در بخل و گفته اند
تواضع آن بود که کس را بخود محتاج نه بینی نه در دو جهان وفات ایشان در
سال دو صد و هفتاد و یک هجری بوده و قبر ایشان در هرات است

شیخ فتح بن شخرف قدس سره

کنیت ایشان ابو نصر است و اصل از مرو و از قدمای مشایخ خراسان اند
گویند در حالت نزع با خود چیزی میگفتند مردم گوش داشتند میگفتند الهی
اشتد شوقی الیک فعجل قدومی علیک بار خدایا بسیار شده شوق من بسوی تو
تعجیل کن رفتن مرا نزد خود چون ایشان را می شستند بر ساق پای نوشته
دیدند که الفتح لله وفات ایشان پانزدهم شعبان سال دو صد و هفتاد
و سه هجری بوده بر جنازه ایشان سی هزار کس نماز گذاردند

حضرت شیخ ابو عبد اللّٰہ مختار

نام پدر ایشان محمد بن احمد و اصل از ہرات است و از متقدمان و بزرگان مشایخ
ہرات اند و پیر شیخ ابو یعلی بن مختار العلوی الحسینی فرمودہ اند طعام چنان خور
که او را خوردہ باشی نہ او ترا اگر تو او را خوردی ہمہ نور شود و اگر او ترا ہمہ دود گردد
وفات ایشان در سال دو صد و ہفتاد و ہفت ہجری بودہ و قبر در ہرات است

حضرت شیخ ابو عبد اللہ مغربی رحمہ

نام ایشان محمد اسمعیل ست استاد ابراہیم خواص و ابراہیم بن شیبان کرمانشاہی
و مرید ابو الحسن علی رزین اند و ایشان مرید خواجہ عبد الواحد زید
و ایشان مرید شیخ حسن بصری اند قدس اللہ اسرارہم وقتی بر سر کوہ
سینا سخن مے گفتند سخن بجای رسید که گفتند بندہ با او چندان نزدیکی جوید که
فرو ماند فرود اسنگ از کوه می پیوستند و پارہ پارہ میشد و بهامون مے آمد و گفته اند چون
خوارترین مردم درویشی بود که با توانگران مداہنہ کند و عظیم ترین خلق را تواضع
کند وفات ایشان در سال دو صد و ہفتاد و نہ ہجری بودہ و مدت عمر یکصد
و بیست و دو سال و قبر ایشان بر سر کوه سینا است شیخ ابو عبد اللہ
الخاقان الصوفی رحمہ از کبار صوفیہ بغداد اند وفات ایشان در سال

دو صد و هفتاد و سه هجری بوده **حضرت سهیل بن عبد الله تستری**
قدس سره کنیت ایشان ابو محمد است و حنفی مذهب مرید ذو النون مصری
و از کبار علمای این طایفه و اوتاد عراق اند و جامع بودند میان حقیقت و شریعت
طریقه سهیلیه منسوب بایشان است و بنای این طریقه بر اجتهاد و مجاهده نفس است
صاحب کشف المحجوب نوشته اند سهیل بن عبد الله تستری آنروز که از مادر
زاد صایم بوده اند و آنروز که از دنیا برفت نیز صایم بود از ایشان پرسیدند
که نشان بدبختی چیست گفتند که ترا علم دهد و توفیق عمل ندهد و عمل دهد و اخلاص
ندهد که عمل کنی بیکار کنی و دیدار و صحبت دهد با نیکان و ترا قبول ندهد گفته اند که
در شبانروزی هر که یکبار خورد این خوردن صدیقان است گفته اند هر که گرسنگی
کشد شیطان گرد او نگردد و بحکم خدا تعالی گفته اند و سر همه آفتها سیر خوردن است
و گفته اند هر وجدی که کتاب و سنت گواه آن نبود باطل باشد و گفته اند هیچ
معصیتی عظیم تر از جهل نیست و گفته اند بزرگترین کرامات آنست که خوی بد خود را
بخوی نیک بدل کنی و گفته اند هیچ معصیتی بزرگتر نیست از فراموشی حق و گفته
اند خداوند را هر روزی و شبی و ساعتی عطا هاست و بزرگترین عطایا آنست
که ترا ذکر خود الهام کند و گفته اند هیچ یاری دهی نیست الا خدای و هیچ دلیلی نیست

نیست الا رسول خدای صلعم هیچ زادی نیست الا التقوی هیچ علمی نیست الا الصبر
و گفته اند خدای ما خلق ابجا فرید و فرمود بمن راز گوئید و اگر راز نمیگوئید بمن نگرید
و اگر این نکنید حاجت از من باز خواهید و گفته اند هرگز دل زنده نشود تا نفس
نمیرد و گفته اند تصوف اندک خوردن است و با خدای آرام گرفتن و از خلق
گریختن و گفته اند توکل آنست که اگر چیزی بود و اگر چیزی نبود در هر دو حال یکسان
باشی و گفته اند عبودیت رضا دادن است بفعل خدای و گفته اند نفس از
سه صفت خالی نیست کافرست یا منافق یا مرائی وفات ایشان در ماه
محرم سال دو صد و هشتاد و سه هجری بوده و این قول اصح است و مدت عمر
شریف هشتاد گویند روزی که جنازه ایشان را برداشتند مردم بسیار جمع بودند
جهودی هفتاد ساله که آن مشغله را شنید بیرون آمد چون بجنازه رسید آواز برآورد
که ای مردمان آنچه که من می بینم شما می بینید گفتند چه می بینی گفت فرشتها
از آسمان می آیند و خود را بر جنازه می مالند و مسلمان شد حضرت شیخ
ابو سعید خراز روح الله نام ایشان احمد بن عیسی است و لقب خراز
و اصل ایشان از بغداد و طریقه خرازیه منسوب است بایشان و اول کسیکه
در فنا و بقا عبارت کرد ایشان بودند و از بزرگان و قدمای مشایخ اند و

اندر علم توحید و اشارت امام و یگانه مشایخ بودند شیخ الاسلام قدس سره فرموده اند
که در علم توحید همه پرو بالند و از مشایخ هیچکس اندوی نشناسم و نزدیکست
که جز از پیغمبرے بودی از بزرگی و مرید محمد بن منصور طوسی و در ارشاد مرید
ایشان بوده اند و با ذوالنون مصری و سری سقطی و بشر حافی و غیر ایشان
از جمله اکابر صحبت داشته اند گویند وقتی در عرفات بودند حاجیان دعا
میکردند و میگریستند ایشان گفتند مرا آرزو آمد که من هم دعا کنم باز گفتم چه دعا کنم
چیزی نمانده که با من نکرده باز قصد دعا کردم هاتفی آواز داد که پس وجود
حق دعا میکنی یعنی پس از یافت ما از ما چیزی خواهی ایشان گفتند وقت
عزیز خود را جز بعزیزترین چیزها مشغول مکن و گفته اند علم آنست که در عمل آرد
ترا و یقین آنست که برگیرد ترا وفات ایشان در سال دو صد و هشتاد و شش
هجری بوده و بقولے دو صد و هشتاد و پنج و یا هفت و قبر در مکه معظمه است

حضرت شیخ عباس بن حمزه نیشاپوری رح کنیت ایشان ابو
الفضل ست و با ذوالنون مصری صحبت داشته اند حضرت بایزید بسطامی
را دیده وفات ایشان در ماه ربیع الاول سال دو صد و هشتاد و هشت
هجری بوده حضرت شیخ ابوحمزه بغدادی رحمه الله نام ایشان

ایشان محمد بن ابراهیم است کنیت حافی و سری سقطی و ابوتراب نخشبی
صحبت داشته اند و مرید حارث محاسبی اند و از اقران ابوالحسین نوری
و خیر نساج بوده اند وقتی در بغداد از قرب الهی خبری می اندیشیدند از خود
غایب گشتند همچنان در وقت ایستادند چون با خویشتن آمدند خود را در باغ
دیدند زیر سیب حضرت شیخ ابوحمزه خراسانی رح اصل ایشان
از نیشاپور است و از جمله مشایخ و در توکل یگانه بوده با ابوتراب نخشبی و
شیخ ابوسعید خراز صحبت داشته اند و از معاصران سید الطایفه بوده اند
صاحب کشف المحجوب نوشته اند که روزی در بیابانی ایشان در چاهی افتادند
چون سه روز بگذشت گروهی بآنجا رسیدند با خود گفتم که ایشان را آواز دهم
باز گفتند که خوب نباشد که از غیر مدد خواهم شکایت کنم مگر که خداوند من برادر
چاه انداخت شما برآید آن گروه بر سر چاه آمدند گفتند این چاه در میان
راه است مبادا کسی بیاید و بیفتد تا بجهت ثواب سر این چاه را بپوشیم
ابوحمزه گفتند نفس من باضطراب آمد و از جان خود نومید شدم چون
آنها سر چاه پوشیده رفتند من با حق مناجات کردم و از غیر او نا امید
گشتم چون شب شد از سر چاه آوازی شنیدم چون دیدم سر چاه را

کسی بگشاد جانوری عظیم مثل اژدها دم خود را درون چاه انداخت دانستم که
سبب نجات منست و فرستاده حق ست دم آن را بگرفتم و مرا بیرون کشید با تفی
آواز داد که نیکو نجات یافتی یا اباحمزه که بتلفی از تلفی ترا نجات داد نقل ست که
روزی سید الطایفه شیخ جنید ابلیس را دید برهنه بر گردن مردم صحبت گفتند
ای ملعون شرم نداری ازین مردم ابلیس گفت کدام مردم اینها مردم نیستند
مردم آنها اند که در مسجد شونیزیه اند و جگرم سوخته اند چون در مسجد رفتند ابوحمزه
خراسانی و ابوالحسین نوری و ابوبکر دقاق را دیدند مراقب نشسته ابوحمزه
سر برآورد و گفت دروغ گفت آن ملعون اولیای خدای ازان عزیز
تر اند ابلیس را بر حال ایشان اطلاع باشد وفات ایشان در سال دو صد
و نود هجری بوده حضرت شیخ ابوبکر دقاق رحمه الله نام ایشان
محمد بن عبد الله است جامع علوم ظاهری و باطنی بوده اند و با سید الطایفه صحبت
داشته اند و از اقران ابوالحسین نوری و ابوحمزه خراسانی اند وفات ایشان
در سال دو صد و نود هجری بوده حضرت شیخ ابراهیم الخواص رحمه الله
کنیت ایشان ابواسحق و مسکن بغداد هست صاحب صحو و در طریق توکل و تجرید یگانه و از
خاصان درگاه الهی بوده اند و از اقران سید الطایفه جنید و نوری و صحبت

وصحبت وار خضر علیه السلام شیخ الاسلام گفته اند که شیخ ابو الحسین خرقانی
گفت در میان سخنانی که ابراهیم خواص با من میگفت این بود که اگر با خضر صحبت
یابی توبه واگر از بهر یک شبی بگریزی ازان توبه کن ممشاد دینوری قدس سره
نیم خواب بودم در مسجد بمن نمودند خواهی که دوستی از دوستان را ببینی برخیز
و بر سر تل توبه شو بیدار شدم برف میبارید آنجا رفتم و ابراهیم خواص را دیدم
مربع نشسته و گرد بر گرد وی مقداری از سبزی نبتی از برف و با همه برف
که بر سر وی آمده بود در عرق غرق گفتم این منزلت بچه یافتی گفت از خدمت
فقیر وفات ایشان در سال دو صد و نود و یک هجری بوده یوسف بن حسین
ایشان را شسته و دفن کرده بعلت شکم برحمت حق پیوستند گویند هر باری
که فارغ می گشتند غسل میکردند و آنروز که از دنیا برفتند هفتاد بار غسل کرده
بودند و سه پایی عظیم بود بار آخر در آب برفتند و قبر ایشان در زیر حصار
طبرک صفاهان است حضرت شیخ ذکریای بن دلویه کنیت ایشان
ابو یحیی است و از اهل نیشاپور بودند و از کسب خود قوت می ساختند وفات
ایشان در نیشاپور سال دو صد و نود و چهار هجری بوده حضرت شیخ
ابو الحسن نوری رحمه الله نام ایشان احمد بن محمد و بوسلی محمد بن محمد و

مشهور اند با بن بغوی و پدر ایشان از بغشور است که مابین هرات و مرو واقع
شد و مولد و منشاء ایشان بغداد است و نوری از آن جهت گویند که چون
در خانه تاریک سخن میگفتند از نور باطن ایشان خانه روشن میشد و بنور حق اسرار
مریدان میدانستند مرید سری سقطی اند ذوالنون مصری را دیده بودند و با محمد علی
قصاب و احمد بن الحواری صحبت داشته اند و از اقران سید الطایفه اند در
طریقت مجتهد و صاحب مذهب بوده اند ایشان را از مشایخ وقت امیر القلوب
گفته اند و وجد و حالتی عظیم داشتند طریقه ایشان را نوریه گویند و معاملت
ایشان موافق جنیدیان است و قاعده مذهب ایشان تفضیل تصوف باشد
بر فقر و در صحبت ایثار میفرمودند که یکنفس در دنیا نزدیک من دوست تر از
هزار سال آخرتست از بهر آنکه این سرای خدمتست و آن سرای قربت و قربت
بخدمت باشد نقل است که روزی شیخ غسل میکردند دزدی جامه ایشان را برد و
هنوز از آب بیرون نیامده بودند که باز آورد و عذر خواست و هر دو دست او خشک شده
بود گفتند الهی چون این جامه باز آورد تو دست این را باز ده شیخ فرموده اند تصوف
ترک کردن جمیع حظوظ نفس است و نیز فرموده اند من لم یعرف الله تعالی
فی الدنیا لم یعرفه فی الآخرة هر که نشناخت خدا را در دنیا نمی شناسد او را در

در آخرت از اکمل مریدان و اکابر ایشان بوده مشایخ فرموده اند که
هیچکس در زمان ابوالحسن نوری چون او نیکوطریقت و عالی سخن نبوده
شیخ الاسلام گفته اند جوانی خراسانی نزد ابراهیم قصار آمده گفت میخواهم
نوری را ببینم گفت او چند سال نزدیک ما بوده هیچ از دهشت بیرون نیاید
یکسال دیگر گرد شهر میگشت و باکس نیامیخت و در سال دیگر در ویرانه
خانه بگرفت و هیچ بیرون نیامد مگر نماز و سالی خاموشی گزید و با هیچکس
سخن نگفت آن جوان گفت میخواهم البته او را ببینم ابراهیم او را بنوری
دلالت کرد چون بشیخ رسید از وی پرسید با که صحبت داشته گفت
با ابوحمزه خراسانی شیخ گفتند آن مرد که از قرب نشان میدهد و
اشارت میکند گفت آری گفت چون باو رسی وی را سلام گوئی بگو که
اینجا ما هم قرب بعد بعد است شیخ ابن عربی فرمایند قرب نگویند تا مسافت
نباشد و تا مسافت بوده و کائنی بجای پس قرب بعد بوده وفات ایشان
در سال دو صد و نود و پنج هجری بوده و بقولی دو صد و هشتاد و
شش و اصح قول اول است چون شیخ ابوالحسن نوری برحمت حق پیوست
سید الطایفه فرمودند هیچکس در حقیقت صدق سخن نگفت تا نوری بمرد

کہ صدیق زمانہ او بود **حضرت شیخ عمرو بن عثمان مکی الصوفی رحمہ اللہ**
کنیت ایشان ابو عبد اللہ ست مرید سید الطایفہ و استاد حسین بن
منصور حلاج اند و صحبت داشتہ اند با ابو سعید خراز و عالم بودہ اند
بعلوم حقایق چون سخن ایشان باریک شد مردم بکلام منسوب داشتند
و مہجور ساختند و از مکہ معظمہ بیرون کردند چون بجدہ رفتند اہل آنجا ایشان را
قاضی آنجا نمودند اصل ایشان از یمن ست از بزرگان و سادات این
قوم بودہ اند بزرگان این طایفہ گویند ہرچہ بر حسین آمد بسبب دعای عمرو
بن عثمان ست کہ وی را از خود برنجانید وفات ایشان در بغداد سال
دو صد و نود و شش ہجری بودہ و بقولے دو صد و نود و یک و بقولے
دو صد و نود و ہفت کہ سال وفات حضرت سید الطایفہ است و قول
آخر اصح است **حضرت شیخ ابو عثمان واعظ رحمہ اللہ** نام
ایشان سعید بن اسمعیل بن منصور ست و مولد و منشا وی ری بودہ
بعد ازان بہ نیشاپور انتقال نمودند و ہم در آنجا رحلت فرمودند وفات
ایشان در سال دو صد و نود و ہشت ہجری ست **حضرت شیخ سمنون
بن محب الکذاب** کنیت ایشان ابو الحسن ست و بقولی ابو القاسم

ابو القاسم خود را کذاب لقب کرده بودند بسببی که در نفحات الانس
مذکور ست و تا کذاب میگفتند ایشان را بارنمی نگریستند در علم محبت یگانه
بودند با سری سقطی و محمد بن علی قصاب و ابو احمد قلانسی رحمهم الله
صحبت داشته اند و از اقران حضرت شیخ جنید و حضرت شیخ ابوالحسن
نوری بوده اند هر شبانروزی پانصد رکعت نماز میکردند حضرت شیخ
ابو احمد قلانسی گفته اید مردی بر رفقا در بغداد چهل هزار درم نفقه
کرد سمنون گفت یا ابو احمد ما را استطاعت این نفقه نیست برخیز تا
بگوشه رویم و بهر درمی یک رکعت نماز بگذاریم پس بدان رفتیم
و چهل هزار رکعت نماز گذاردیم وفات ایشان در سال دوصد و نود
و هشت هجری رو داده حضرت شیخ ابوعثمان حیری قدس
سره نام ایشان سعید بن اسمعیل نیشاپوری ست و حیره محله
ایست از محلات نیشاپور اما اصل ایشان از ری ست مرید شاه شجاع
و ابو حفص حداد و یحیی بن معاذ رازی صاحب کشف المحجوب فرمایند
که حق سبحانه و تعالی مر ابوعثمان را از سه پیر سه مقام عنایت نمود
مقام رجا از یحیی معاذ یافت و مقام غیرت از صحبت شاه شجاع

و مقام شفقت از صحبت ابوحفص و در همین محل صاحب کشف المحجوب
می نویسد مرید را روا باشد که بصحبت شیخ پنج یا شش یا بیشتر ازین
برسد و از هر پیری و صحبتی وی را کشف مقامی گردد با سید الطائفه و رویم
و یوسف ابن حسین و محمد فضیل بلخی صحبت داشته بودند و در باب صحبت
اندر وقت خود یگانه و در ابتدای حال هشت سال اندر بیابانها عزلت
گزیدند چنانکه حس آدمی نشنیدند و از شفقت پیه ایشان بگداخت و چشمها
سعد از سوراخ جوال دوزی مانده و از صورت آدمیان بگشتند
پس از هشت سال فرمان صحبت آمد گفتند ابتدای صحبت با اهل خدای
و مجاوران خانه وی کنم تا مبارک بود قصد مکه معظمه کردند مشایخ
از آمدن ایشان بدل آگاه بودند باستقبال آمدند و ایشان را بصورت مبدل
شده و بحالی که بجز رمق چیزی نمانده بود یافتند و گفتند یا اباعثمان
هشت سال برین صفت زیستی که آدم و ذریتش در روزگار تو عاجز
شدند بگوی که چه رفتی و چه دیدی و چه یافتی و چرا باز آمدی گفتند
بسکر رفتم و آفت سکر دیدم و نومیدی یافتم و بعجز باز آمدم جمله
مشایخ گفتند یا اباعثمان حرام است که بعد از تو بر معبران که عبارت صحو

صحو و سکر کنند که انصاف جمله بدادی و آفت سکر باز نمودی و از جمله
سخنان ایشان است که گفته اند علامت سنت در ظاهر علامت ریاست
باطن بود و گفته اند خوف از عدل اوست و رجا از فضل او و گفته اند
هر که خدا را دوست دارد آرزو مند خدای و لقای خدا بود و گفته اند
عاقل آنست که از هر چه بترسد پیش از آنکه با او رسد کار آن بسازد وفات
ایشان در ماه ربیع الاول بسال دو صد و نود و هشت هجری بوده
حضرت شیخ احمد بن محمد بن مسروق کنیت ایشان ابو العباس
و اصل از طوس است از قدمای مشایخ و بزرگان این قوم بوده اند و در
بغداد سکونت داشتند و استاد شیخ علی رودباری و شاگرد حارث
محاسبی اند و با شیخ سری سقطی و محمد بن منصور طوسی صحبت داشته اند
حضرت سید الطائفه شیخ جنید از ایشان حکایات میکرده اند ایشان
فرموده اند هر کس ترک کند تدبیر را زندگانی میکند براحت و نیز فرموده اند
که بسیار نظر کردن بسوی باطل میبرد معرفت حق را از دل وفات شیخ
در سال دو صد و نه هجری بوده حضرت شیخ طلحه بن محمد صالحی
رحمه الله از اکمل مریدان شیخ ابو عثمان حیری اند و صاحب مقامات

عالی وفات ایشان در سال سیصد و دو هجری از دنیا داده

حضرت شیخ یوسف بن حسین رازی کنیت ایشان ابو یعقوب

و از قدمای مشایخ کبار و مرید ذوالنون مصری و شاگرد امام احمد

حنبل اند و عمر دراز یافته با بسیار از ین طائفه صحبت داشته اند فرمود

اند شنیدم که ذوالنون اسم اعظم میداند مدتی خدمت وی کردم و

در خواست تعلیم آن نمودم تا آنکه روزی طبقی با سرپوش که در سوزه

پیچیده بود بمن داد فرمود فلان دوست من بر سان طبق را

بر داشته روانه شدم در راه بخاطرم گذشت که آیا درین چه باشد خود

را نتوانستم ضبط کرد چون وا کردم در آن موشی بود بدر رفت گفتم

بمن استهزا کرد غضبناک باز گشتم چون مرا دید گفت ابلها امانت

دار یک موشی نتوانستی کرد امانت داری اسم اعظم را چون توانی

نمود وفات ایشان در سال سیصد و سه یا چهار هجری بوده

حضرت شیخ ابو العباس بستی رحمه الله

نام ایشان عبد الله بن محمد بن نافع بن مکرم است و باصل از بست

است که در نواحی قندهار است در تاریخ ابن کثیر مسطور است که ابو العباس

العباس نسبتی هفتاد و سال پهلو بر زمین نرسانیده و بدیوار و ستون تکیه نکرده و پای برهنه از نیشاپور بحرمین الشریفین رفت و مدتها دربیت المقدس اقامت نموده وفات ایشان در ماه محرم سال سه صد و چهار هجری بوده حضرت شیخ ابو عبد الله بن جلا قدس سره نام ایشان احمد بن یحیی است و اصل ایشان از بغداد بوده و ساکن گشتند بر بلده دمشق از اجله مشایخ شام اند و مرید ابو تراب نخشبی اند با سید الطائفه و نوری صحبت داشته اند وقتی ابو الخیر تیناتی ایشان را دیدند که در هوا میروند آواز دادم که بشناختم در جواب ایشان گفتند شناختی شیخ الاسلام فرموده اند ابو الخیر شناخت شخص اسیکفت و ابو عبد الله شناخت مقام و شرف را وفات ایشان در سال سه صد و شش هجری بوده

حضرت شیخ حسین بن منصور حلاج قدس سره

کنیت ایشان ابو المغیث و اصل ایشان از بیضای فارس است و صاحب سکر بودند و حلاج از آن جهت گویند که روزی بدوکان حلاجی که دوست ایشان بود رفتند و او را بکاری فرستادند بجای او

بانگشت اشارت کردند پنبه یکسو شد و پنبه دانه یکسو در باب ایشان مشایخ رحمهم الله را اختلاف است بعضے مثل شیخ عمرو بن عثمان مکی که پیر ایشان اند و ابو یعقوب نهرجوری و علی بن سهیل اصفهانی و غیرهم از مشایخ متقدمین انکار کرده اند و مهجور ساخته اند و نسبت بسحر میکنند اما جمعے چون شیخ ابابکر شبلی و ابوالعباس بن عطا و شیخ عبدالله خفیف و شیخ ابوالقاسم نصرابادی و شیخ ابوسعید ابوالخیر و شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری و شیخ ابوالقاسم گرگانی و پیر علی هجویری صاحب کشف المحجوب و غیر ایشان از متاخرین همه معتقد اند و بزرگ داشته اند و گفته اند مهجور معاملت مهجور اصل نبود صاحب کشف المحجوب فرموده اند من معتقدم اما سخن او را اقتدار را نشاید حضرت خواجه محمد پارسا رحمة الله علیه در فصل الخطاب آورده اند که آنچه در بعضے کتب نوشته اند که سید الطایفه شیخ جنید فتوی بقتل حسین ابن منصور نوشته اند این افترای محض است بر سید الطایفه چه وفات ایشان پیش از قضیه حسین ابن منصور بیازده یا دوازده سال بوده چنانچه از تاریخ وفات

وفات این دو عزیز ظاهر میشود آنچه بر ایشان آمد از غلبهٔ شوق و جذبهٔ عشق و محفوظ نداشتن
مراتب بود و جذبهٔ عشق آنست که چون محبت بمرتبهٔ اعلی رسد عاشق در آتش
بسوزد و او را از خود خبر نماند و در نظرش جز یار در نیاید هر چه بیند از یار شناسد
روز و شب در دیدهٔ ظاهر و باطن او یار باشد و جز یار در دو عالم هیچ نداند
و نه بیند و چون عاشق بدین منوال گردد یقین که هر چه در نظرش در آید از کثرت
یار بیندارد چنانچه مولانا عبد الرحمن جامی بنسبت همین حال فرماید بیت
بسکه در جان فگار و سینهٔ زارم توئی ؛ هر چه پیدا میشود از دور پندارم توئی
و نیز بعضی از کبار عارفین فرموده اند بیت چو در خانهٔ دل بغیر از تو کس
نیست ؛ بهر شکل آئی تو باشی بدانم ؛ پس حسین ابن منصور در نهایت
بودند که از بیخبری و جذبهٔ عشق انا الحق گفتند در نظر ایشان هیچ چیز جز یار
در نیاید و چون صورت مثالی ایشان نیز بنظر افتاد آنرا هم صورت یار دانستند
اگر چه صورت ایشان بود چنانچه مجنون از کمال جذبهٔ عشق در اواخر لیلی را
نشناخت و پرسید که این کیست گفتند لیلی است مقصود تو و محبوب تو گفت
لیلی خود منم مصرع دگر آن لیلی از خیمه بیرون شو ؛ همه کوه و صحرا چو مجنون
شود ؛ اگر چه در حقیقت مجنون لیلی نشود اما نهایت عشق در فنا و جذبه بود و را

یار دیده و یار را خود واز کمال یگانگی و یکجهتی دوئی برخاست والا بیت
چه نسبت خاک را با عالم پاک که ادراک عاجز است از درک ادراک چه حقیقت
قتل ایشان در باب الطاق بغداد روز شنبه بیست و پنجم ذی حجه سال سه صد
ونه هجری واقع شده حضرت شیخ ابو العباس بن عطا رحمة الله نام
ایشان محمد بن احمد است بغدادی الاصل واز علمای مشایخ و ظرفای ایشان بوده
اند شاگرد ابراهیم مارستانی اند و با سعید الطایفه و شیخ ابو سعید خراز صحبت
داشته اند و ایشان را تفسیری است بس نیکو بر تمام قران مجید بر زبان اشارات
وفات ایشان در ماه ذیقعده در سال سه صد و نه هجری بوده و بعضی سه صد و یازده
نیز گفته اند و الاصح قول اول وزیر قاهره بالله خلیفه چون حسین منصور را کشت
از ایشان پرسید که چگوئی در حق حلاج گفتند تو در حق خود بپرداز و بسیم مرد مان باز
ده وزیر گفت تعریض میکنی فرمود تا دندانهای ایشان را یکان یکان کنده بر سر
ایشان شکانیدند و در همین حالت برحمت حق پیوستند حضرت شیخ ابوبکر
رازی قدس سره نام ایشان محمد بن ذکریا است واز بزرگان این طایفه و زهاد
ایشانند گفته اند و مشایخ هیچکس از ایشان گریان تر نبوده و پیوسته عبادت
میکردند وفات ایشان در سال سه صد و ده هجری بوده حضرت شیخ ابو

الخیر حمصی روح الله روحه بارها بادیه کعبه را بر قدم توکل و تجرید طی نموده اند وفات ایشان در سال سه صد و ده هجری بوده حضرت شیخ ابو محمد حریری رحمه الله نام ایشان احمد بن محمد بن حسین است و بقولی حسین بن محمد و بقولی عبد الله بن یحیی از اکمل مریدان سید الطایفه اند چون سید الطایفه وفات نمودند ایشان را بجای سید الطایفه بنشاندند در حقایق و اصول امام بودند و با سهیل عبد الله تستری صحبت داشته اند گویند یکسال بمکه معظمه مقام کردند و نخفتند و سخن نگفتند و پشت باز ننهاده اند و پای دراز نکرده ایشان گفتند اخلاص ثمره یقین است و ریا ثمره شک و گفته اند مرجع عارفان بخدا و بعد او بود و مرجع عوام بعد از ناامیدی وفات ایشان در سال سه صد و یازده و بقولی چهارده هجری بوده در جنگ قرامطه از تشنگی برحمت حق پیوستند حضرت شیخ بنان محمد الحمال قدس سره اصل ایشان از واسط است و در مصر سکونت داشتند صاحب مقامات و کرامات علیه اند و با سید الطایفه صحبت داشته اند و ابراهیم خواص را دیده بودند و از استادان نوری اند و ایشان گفته اند در مکه نشسته بودم و نزدیک من جوانی بود شخصی درمی چند پیش آن جوان نهاد و گفت مرا بدین حاجت نیست آن شخص گفت بر فقیران

مسکینان قسمت کن چنان کرد شب او را دیدم که در وادی برای خود چیزی می‌جست
گفتم کاش برای خود از آن درمها چیزی نگاه میداشتی گفت نمیدانستم که تا این
زمان خواهم زیست وفات ایشان در سال سه صد و شانزده هجری بوده و قبر
در سمرقند است حضرت شیخ محمد بن فضل قدس سره کنیت ایشان
ابو عبد الله است و اصل از بلخ مرید شیخ احمد خضرویه اند متعصبان یگانه ایشان را
از بلخ بیرون کردند روی بشهر کرده اهل شهر را نفرین کردند شیخ الاسلام گفته اند
پس از آن شهر بلخ صوفی بر نخاست ایشان گفته اند مریدی که در طلب دنیا
باشد آن نشان ادبار و نگونساری اوست و گفته اند زهد در دنیا ترک است اگر
توانی ایثار کنی و اگر نتوانی خوار داری وفات ایشان در سال سه صد و نوزده هجری
بوده و قبر در سمرقند است حضرت شیخ ابو الحسین وراق نام ایشان
محمد بن سعد است از کبار مشایخ نیشاپور و قدمای ایشانند و مرید ابو عثمان حیری
اند و عالم بوده اند گفته اند کرم در عفو آنست که یاد نکنی گناه یار خود در پس از آنکه
عفو کرده باشی وفات ایشان در سال سه صد و نوزده هجری است حضرت
شیخ ابو الحسین دراج قدس سره اصل ایشان از شهر بغداد است شاگرد
ابراهیم خواص اند و در سماع ازین عالم رفته اند وفات ایشان در سال سه صد

سه صد و بست هجری بوده حضرت شیخ ابو عمرو دمشقی قدس سره
از کبار مشایخ شام بوده اند و با ابو عبد الله جلا و اصحاب ذو النون مصری صحبت داشته
اند گفته تصوف آنست که غیر خدا را در نقصان بیند بلکه چشم بپوشد از ماسوای
او بسبب مشاهده او که منزه است از جمیع نقصانها وفات ایشان در سال سه صد
و بست هجری بوده حضرت خیر النساج قدس الله کنیت ایشان ابو الحسین
است و نام محمد بن اسمعیل و اصل از سامره و مسکن ایشان بغداد و مرید سری سقطی
و از اقران سید الطایفه شیخ جنید و استاد نوری و ابن عطا و حریری اند ابراهیم
خواص و شبلی هر دو در مجلس ایشان توبه کردند شبلی را نزد سید الطایفه فرستادند و ایشان نساج
بودند بسبب نساجی ایشان در نفحات الانس مذکور است گویند وقت نماز شام بود
که ملک الموت سایه انداخت سر از بالین برداشته گفتند عافاک الله توقف کن که
تو بنده خدائی و من بنده خدا آنچه ترا گفته اند که جان او ببر دار و مرا گفته اند چون وقت
نماز آید بگذار از آنچه ترا فرموده اند فوت میشود و آنچه مرا فرموده اند نشود و پس
طهارت کردند و نماز گذاردند و جان سپردند وفات ایشان در سال سه صد و بست
و دو هجری بوده و مدت عمر یکصد و بست سال حضرت شیخ ابو بکر الواسطی
قدس سره نام ایشان محمد بن موسی و مشهور اند با بن فرغانی از قدمای اصحاب

سید الطایفه شیخ جنید و شیخ ابو الحسن نوری و از علمای مشایخ و عالم و جامع اند در علم
ظاهر و باطن و امام توحید و علم اشارت و صاحب مقامات و کرامات بوده اند شیخ الاسلام فرموده
زانکه از زبان این کس در خراسان آن توحید بیامده که از زبان واسطی و هم شیخ الاسلام
فرماید که واسطی گفته الله گوید نیز گویم دور است و اگر دور است در هستی او غیبت است و وفات در مرو
بوده بقول صاحب طبقات سلمی بعد از سه صد و بیست هجری و بقول صاحب محاسن الاخبار
سال سه صد و ثلث است و قول ثانی اصح است و قبر وی در مرو است حضرت شیخ
ابو بکر کتانی قدس سره نام ایشان محمد بن علی جعفر است و اصل از بغداد از مریدان
سید الطایفه شیخ جنید اند و سالها مجاور مکه معظمه بوده اند ایشان را چراغ حرم
میگفتند و در طواف دوازده هزار ختم کرده سی سال در حرم نشسته بوده اند و درین سی سال
شبانروزی یکبار طهارت تازه میکردند و درین مدت خواب نکردند و صحبت از خضر علیه السلام
بوده اند حضرت رسول صلعم را الله در خواب میدیدند و سوالها میکردند و جوابها می‌شنیدند
چنانچه نقل است شبی پنجاه و یک بار پیغمبر صلعم را بخواب دیدند وقتی پیغمبر صلعم فرمودند که هر روز
چهل یکبار بگوید یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت چون دلها بمیرد دل وی نمیرد و ایشان
گفته اند انس بمخلوق عقوبت است و قرب اهل دنیا معصیت است و با ایشان میل کردن
مذلت است تصوف همه خلق است هر که را خلق بیشتر تصوف بیشتر و گفته اند محبت ایثار

ایثارست برای محبوب و گفته اند به تن در دنیا باش و به دل در آخرت و گفته اند شکر کردن
در موضع استغفار گناهست و استغفار در موضع شکر گناه وفات ایشان در سال سیصد
و بیست و دو هجری بوده قبر در مکه معظمه است حضرت شیخ ابراهیم بن داود رقی
کنیت ایشان ابو اسحق است و از اجله مشایخ شام اند ذو النون مصری و سید الطایفه
و ابو عبد الله جلا را دیده اند و عمر بسیار یافته اند ایشان گفتند عاجز ضعیف ترین خلق
آنست که عاجز بود از دست داشتن شهوات و قوی ترین آن بود که قادر بود بر ترک
آن و گفته اند آنچه کفایت بتو میرسد بی رنج اما مشغول و رنج در زیاده طلبی است و گفته
اند کفایت درویشان توکل است و کفایت توانگران اعتماد بر املاک و اسباب
و گفته اند بس است از دنیا ترا دو چیز یکی صحبت درویش دوم حرمت ولی وفات
ایشان در سال سیصد و بیست و شش هجری بوده حضرت شیخ ابو الحسن
بن محمد مزین نام ایشان علی است و از مشایخ بغداد اند با سید الطایفه و سهل
بن عبد الله تستری صحبت داشته اند و مجاور مکه معظمه بوده مزین دو اند یکی
مزین صغیر و دیگری کبیر ایشان مزین صغیر اند شیخ الاسلام گفته اند مزین
بشیری را سید گفت ثم اماته فاقبره شیر بر جای خود برد چون بر سر گور
رفت گفت ثم اذا شاء انشره شیر بر پای خاست و زنده شد وفات

ایشان در سال سه صد و بیست و هشت هجری و بقولی سه صد و بیست
و هفت هجری بوده و قبر در مکه معظمه است حضرت شیخ ابو علی ثقفی
رحمه الله تعالی نام ایشان محمد بن عبد الوهاب است ابو حفص حداد
و حمدون قصار را دیده بودند وفات ایشان در سال سه صد و بیست
و هشت هجری بوده حضرت شیخ ابو محمد مرتعش قدس سره
نام ایشان عبد الله بن محمد نیشاپوری است متوطن بوده اند ببغداد و مرید شیخ
ابو حفص حداد اند و سید الطایفه را دیده بودند شیخ ابو حفص ایشان را
سیاحت فرموده اند هر سال هزار فرسنگ سفر میکردند پای برهنه و سر برهنه
و به هیچ شهری زیاده از ده روز توقف نمیکردند گاه بودی که سه روز
می بودند ایشان گفته اند هرگز خویشتن را باطن خاص ندیدم تا خود را انقطاع
تمام ندیدم شخصی با ایشان گفت فلان بر روی آب میرود فرمودند
نزد من شخصی که مخالفت نفس کند بزرگتر است از آنکه در هوا و بر روی آب رود
وفات ایشان در سال سه صد و بیست و هشت هجری بوده حضرت
شیخ ابو یعقوب نهرجوری رحمه الله نام ایشان اسحق است بن
محمد از علماء مشایخ بوده اند با سید الطایفه و عمرو بن عثمان مکی صحبت

صحبت داشته اند و سالها در مکه معظمه مجاورت کردند مرید ابو یعقوب سوسی اند
ایشان گفته اند دنیا دریاست و کناره آن آخرت است و کشتی آن تقوی و
مردم همه مسافر و گفته اند زوال نعمتی را که شکر آن بکنی و پایداری نیست آنرا که کفر
آن کنی و گفته اند هر کرا سیری بطعام بود همیشه گرسنه بود و هر کرا توانگری
بمال بود همیشه درویش بود و هر کرا حاجت خود و قصد خلق کند همیشه محروم
بود و هر کرا در کار خود یاری از خدای نخواهد همیشه مخذول بود وفات ایشان
در سال سه صد و سی هجری بوده و قبر در مکه معظمه است حضرت شیخ
ابو الحسن صایغ دینوری نام ایشان علی بن محمد بن سهیل
است از کبار مشایخ دینور اند و ساکن بودند بمصر مرید شیخ ابو جعفر صیدلانی
و پیر شیخ ابو الحسن قرافی و ابو عثمان مغربی اند وفات ایشان شب
شنبه پانزدهم رجب سال سه صد و سی و یک هجری و بقولی سه صد
سی بوده و قبر ایشان در مصر است حضرت شیخ ابو بکر بن طاهر
دینوری نام ایشان عبد الله بن حارث طائی است و از کبار مشایخ
جبل و از اقران شبلی اند با ابو یوسف بن حسین صحبت داشته اند وفات
ایشان در سال سه صد و سی هجری بوده حضرت عبد الله منازل

قدس سره یگانهٔ روزگار و صاحب اسرار بود عالم بعلوم ظاهر و باطن
و محدث بوده اند و مرید حمدون قصار گفته اند هیچکس فریضه از فرایض
ضایع نکند الا که مبتلا گردد بضایع کردن سنتها و هرکه بترک سنت مبتلا
گردد زود باشد که در بدعت افتد و گفته اند ما بادب محتاج تریم که
به بسیار علم و گفته اند حقیقت فقر انقطاع است از دنیا و آخرت و مستغنی
شدن بخداوند دنیا و آخرت و گفته اند عارف آنست که از هیچ چیز عیش
عجب نیاید وفات ایشان در سال سه صد و سی و یک هجری بوده

حضرت شیخ ابراهیم بن شیبان الکرمانشاهی

کنیت ایشان ابو اسحق و از مشایخ جبل و از اصحاب ابو عبد الله مغربی
و ابراهیم خواص بوده اند و گفته اند هرکه حرمت مشایخ نگاه ندارد و بدعوی
های دروغ دگر ابتلای بعضی دروغ گرفتار شود و بآن فضیحت گردد وفات
ایشان در سال سه صد و سی و هفت هجری بوده حضرت شیخ
ابو علی مشتولی قدس سره نام ایشان حسن بن علی بن موسی
است و مشتول دهی است بر ده فرسنگی مصر شاگرد ابو علی کاتب
ابو یعقوب سوسی اند وفات ایشان در سال سه صد و چهل هجری

هجری بوده و قبر در مشتول است حضرت شیخ ابو سعید اعرابی قدس
سره اصل ایشان از فارس بوده در نیشاپور سکونت داشتند
از بزرگان مشایخ و مقتدای این طایفه بودند شاگرد شیخ ابوبکر شبلی اند
و شیخ ایشان را بزرگ سید داشتند وفات ایشان به نیشاپور بوده در سال
سه صد و چهل هجری بوده حضرت شیخ جعفر الخذار رحمة الله
نام ایشان احمد بن محمد سبق و اصل ایشان از بصره و ساکن بوده
بمکه معظمه در وقت خود شیخ حرم بوده ایشان را تصانیف بسیار است
و با سید الطائفه صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سه صد
و چهل یا چهل و یک هجری بوده حضرت شیخ ابراهیم بن احمد
مولد الصوفی کنیت ایشان ابو محمد است و صحبت داشته اند
با سید الطائفه وفات ایشان در سال سه صد و چهل و یک هجری
بوده و قبر در شیراز است حضرت شیخ ابو القاسم الحکیم
السمرقندی کنیت ایشان ابو اسحق از کبار مشایخ طریقه اند با
ابو عبد الله جلا و ابراهیم قصار رقی صحبت داشته اند وفات ایشان
در سال سه صد و چهل و دو هجری بوده حضرت شیخ ابو القاسم بن

عیسی البغدادی نام ایشان اسحق بن محمد بن اسمعیل ست و
با ابوبکر وراق صحبت داشته اند و ایشانرا تفسیرست بر بعضی آیتها
کلام مجید و فرقان حمید بسی نکات و اشارات مشایخ سلف دران
جمع کرده اند روزی میان خلق نشسته بودند و حلم میکردند یکی از بزرگان
بزیارت آمده و ایشانرا درهمانکار مشغول و دید سجاده بر داشته حوض انداخت
و نماز کردند چون فارغ گشت مرا درا گفت ای برادر این خود کودکان
کنند مرو آنست که در میان چندین شغل دل با خدای عزوجل نگاه توانند
داشت وفات ایشان در روز عاشوره سال سه صد و چهل و دو هجری
بوده قبر در موضع جاکردیز سمرقند است حضرت شیخ
نام ایشان فارس ست از خلفای حسین بن منصور
حلاج و معاصر امام ابومنصور ماتریدی بوده اند وفات ایشان در روز
عاشورا سال سه صد و چهل و دو هجری بوده و قبر در جاکردیز سمرقند
است حضرت شیخ ابوالعباس سیاری دخترزاده احمد
بن سیار اند و نام ایشان قاسم بن قاسم بن مهدی ست و اصل
از مرو و مرید ابوبکر واسطی اند و طریقه سیاره منسوب بایشان است

است و بنای این طریقه بر جمع و تفرقه است و صاحب علوم ظاهر و باطن
بودند وفات ایشان در سال سه صد و چهل و دو هجری واقع شده
و قبر در مرو است حضرت شیخ ابو الخیر تیناتی الاقطع
نام ایشان حماد است و باصل از دو تینات بوده اند که از نواحی مصر است
گویند تینات از مصیصه است از ولایت مغرب و شیخ ربیل بیافتند
و ایشان را یک دست بریده اند با شیر موانست و صاحب کرامات
و مقامات بوده اند با سید الطائفه شیخ جنید و ابو عبد الله جلا صحبت داشته
اند و در طریق توکل یگانه بوده اند روزی یکی را دیدند که بر آب میرود گفتند
اینچه بدعت است در خشکی بیا و راه برو دیگری را دیدند که بر هوا میرود گفتند
اینچه بدعت است کجا میروی گفت حج فرمودند فرود آی راه برو
کیفیت بعضی مریدین ایشان در نفحات الانس مذکور است وفات
ایشان در سال سه صد و چهل و سه هجری بوده حضرت شیخ ابو
بکر مصری قدس سره نام ایشان محمد بن ابراهیم و استاد ابو بکر
دقی و قرافی اند و مصاحب زقاق کبیر با سید الطائفه و نوری صحبت
داشته اند وفات ایشان در سال سه صد و چهل پنج هجری بوده

حضرت شیخ ابو مزاحم شیرازی قدس سره نام ایشان

ابراهیم و گویند علی بن ابراهیم است و اصل از بیضا بود با سید الطائفه
در و رویم و ابو عثمان حیری و ابراهیم خواص صحبت داشته اند و چهل سال
مجاور مکه معظمه بودند در مدت در حرم بول نکردند بجهت تعظیم کعبه و شصت
حج گذارده بودند پیوسته میفرمودند که من سی سال خلای همسید [?]
بدست خود پاک کرده ام و باین فخر میکردند چون مشایخ وقت حلقه
میزدند صدر همه ایشان بودند گویند در موسم حج عجمی آمد که برات من
بده که حج گذارده ام بدوزخ نخواهم رفت یاران تو مرا بشارت
داده اند که برات بستانم شیخ سادگی او را دیده دانستند که یاران
با او مطایبه کرده اند بملتزم که محل استجابت دعا است اشارت کردند
و گفتند آنجا رفته بگوی یارب اعطنی البراة یعنی ای پروردگار مرا برات
عطا کن مرا نجات از دوزخ ساعتی نگذشته بود که بازگشت و بدست
او کاغذی بخط سبز بر آن نوشته بودند بسم الله الرحمن الرحیم
هذه براة فلان بن فلان من النار یعنی این است نجات نامه فلان
پسر فلان از آتش وفات ایشان در سال سه صد و چهل و هشت

هشت هجری بوده حضرت شیخ ابوعمرو زجاجی قدس سره
کنیت ایشان ابو محمد است واصل از بغداد در خلد محله ایست از
بغداد شاگرد سید الطائفه و ابراهیم خواص و پیر شیخ ابو العباس
نهاوندی اند و با نوری و رویم و سمنون و حریری صحبت داشته اند
و ایشان بو یا باف بوده اند گفته اند و هیچ از پیر را هیشناسم ازین طایفه
پنجاه و شش حج گذارده بودند گفته اند که روزی نزد جنید رفتم و ایشانرا
بیمار یافتم گفتم ای استاد با حق بگوی ترا عافیت دهد گفتند دوش
میگفتم ... ندا آمد که تن ملک ماست خواهیم درست داریم و خواهیم بیمار
تو کیستی که میان ما و ملک ما دخل کنی تصرف در کن تا بنده باشی وفات
ایشان در سال سه صد و چهل و هشت هجری بوده و قبر ایشان
در شونیزیه بغداد است نزدیک قبر سری سقطی و شیخ جنید است و مدت
عمر نود و پنج سال حضرت شیخ جعفر بن محمد بن نصیر الخلدی
الخواص قدس سره نام ایشان علی بن احمد بن سهیل
است و اصل ایشان از پوشنگ که در نواحی هرات است از جوانمردان
مشایخ خراسانند ابو عثمان حریری را دیده بودند و با ابو العباس

عطا و جریری و طاهر مقدسی و ابو عمرو دمشقی صحبت داشته اند
ایشان گفته اند مردم سه گروه اند اولیا که باطن ایشان بهترست
از ظاهر ایشان و علما که ظاهر و باطن ایشان یکسانست و جهال که ظاهر
ایشان بهترست از باطن ایشان حقوق انصاف نمیدهند و از دیگران
انصاف می طلبند یکی از ایشان طلب دعا کرد گفتند حق تعالی
ترا از فتنه نگاه دارد وفات ایشان در سال سه صد و چهل و ... هشت
هجری بوده گویند بعد از وفات درویشی بسر خاک ایشان ... آمد
و از حق دنیا میخواست شبی بخواب دید که می گفتند ای درویش چون
بسر خاک ما آئی دنیا مخواه اگر دنیا خواهی بسر خاک دنیا داران
رو چون بسر خاک ما آئی همت از دو کون بریدن خواه حضرت
شیخ ابو الحسین الصوفی القوشنجی قدس سره متوطن بودند
بشام و با عبد الله بن جلا صحبت داشته اند وفات ایشان در
سال سه صد و پنجاه هجری بوده حضرت شیخ ابوبکر بن
داود دینوری کنیت ایشان ابو محمد و نام پدر محمد بن عبد الله
است اصل ایشان از بی سواد و منشا نیشاپور بوده از مشایخ

از مشایخ کبار و عالم العلوم ظاهر بوده اند با سید الطائفه و محمد بن فضل بلخی و رویم
و سمنون و ابو علی جرجانی و محمد حامد و غیرهم صحبت داشته اند و از کبار
اصحاب ابو عثمان حیری بوده اند وفات ایشان در سال سه صد و پنجاه هجری
روی داده حضرت شیخ بندار بن حسین بن محمد بن مهلب شیرازی
کنیت ایشان ابو الحسین است و اصل از شیراز مرید شیخ شبلی و
او ستاد ابو عبد الله خفیف اند با جعفر حذا صحبت داشته اند
از ایشان پرسیدند که تصوف چیست گفتند و فا بعهد شیخ الاسلام گفته اند
وفا بعهد آنست که هر چه بر دل گذشت که برای او نیکی آن را بکنی وفات ایشان
در ارجان سال سه صد و پنجاه و سه هجری و شیخ ابو ذرعه طبری ایشان را
غسل داده شیخ عبد الملک بن علی بن عبد الله بن عمر اسکاف
رزونی رحمه الله کنیت ایشان ابو عمر و اصل ایشان از کازرون
فارس است مستجاب الدعوات بوده اند از جمله ابدالان و صاحب
کشف و کرامات وفات ایشان روز سه شنبه بیست و ششم ذی حجه
سال سه صد و پنجاه و هشت هجری بوده شیخ علی بن بندار
بن حسین الصوفی الصیرفی کنیت ایشان ابو الحسن است و از

بزرگان مشایخ نیشاپور اند با سید الطائفه و رویم و سمنون و ابن عطا
و حریری صحبت داشته اند و بسیاری از مشایخ را دریافته و در حدیث
ثقه بوده اند ایشان گفتند درویش باید از مشغولی بخلق که از درد و
مشغولی خلق سودی نمانده است روزی با شیخ عبدالله خفیف به تنگی
پلی رسیدند شیخ ابو عبدالله ایشان را گفت پیش رو ای ابوالحسن گفتند
بچه سبب پیش روم شیخ ابو عبدالله گفتند تو شیخ جنید را دیده و من
ندیده ام و این را از آن جهت گفتند که دیدار مشایخ نسبتی است بزرگ
این طائفه را و مرتبه ایست بلند اینقوم را اگر گویند این مرد بسیار فلان پیر را
دیده و با فلان شیخ صحبت داشته و حاجات ایشان در سال بسیار سعید و مناجات
و نه هیچ بوده حضرت شیخ ابوبکر الدقی رحمه الله نام ایشان
محمد بن داود دقی است و گفته اند دینوری الاصل اند اما ساکن بوده اند
شام مرید دقاق کبیر اند حضرت سید الطائفه را دیده اند وقتی در بادیه
بنالیدند و گفتند الهی از آن خود که مرا دادی بهره من چیزی بر دل من
آشکارا کن یا جان بیاسا یا چیزی بر ایشان بگشادند و زاری الهی ایشان
افتاد نزدیک بود که تباه شوند گفتند الهی بپوشش که طاقت ندارم مرا

انرا بپوشیدند وفات ایشان در شام سال سه صد و پنجاه و نه هجری و
مدت عمر شریف صد و بیست سال حضرت شیخ ابو الحسن بن سالم
بصری استاد ابو طالب مکی و مرید سهیل بن عبد الله تستری اند و آخر
کسی که از مریدان سهیل بن عبد الله فوت کرد ایشان اند وفات ایشان
در سال سه صد و شصت هجری بوده حضرت شیخ ابو بکر
مفید قدس سره نام ایشان محمد بن احمد بن ابراهیم است اصل ایشان
از جرجرایا است و از بزرگان مشایخ بودند سید الطایفه و یوسف بن حسین
را دیده اند و با ابو عثمان حیری صحبت داشته اند وفات ایشان در
سال سه صد و شصت و پنج هجری بوده حضرت شیخ اسمعیل
نیشاپوری قدس سره نام ایشان اسمعیل بن نجید بن احمد السلمی
است جد شیخ عبد الرحمن سلمی اند از جانب مادر از اصحاب ابو عثمان حیری اند
و سید الطایفه را دیده بودند و در حدیث ثقه اند وفات ایشان در سال
سه صد و شصت و پنج هجری بایشان است حضرت شیخ ابو عمرو بن نجید
نام ایشان محمد بن احمد المعروف با یوسف بن حسین و عبد الله خراز رازی
و مظفر کرمانشاهی و رویم و جریری و ابن عطا صحبت داشته اند

پنجاه هزار دینار میراث بایشان رسید همه را بر فقرا نفقه کرده بودند و بتجرید احرام حج بستند وفات ایشان در سال سه صد و شصت و شش هجری بوده شیخ ابو عبد اللہ مغربی رحمه اللہ حافظ و امام بغداد بوده اند و در حدیث شاگرد عبد اللہ بن احمد بن حنبل رضی اللہ عنهم سید الطائفه شیخ جنید را دیده بوده اند وفات ایشان در ذی حجه سال سه صد و شصت هجری بوده و قبر در بغداد است حضرت شیخ ابوبکر قطبی رحمه اللہ نام پدر ایشان محمد بن علی نیشاپوری است جامع بوده اند میان ظاهری و باطنی حاکم ابو عبد اللہ گفته اند بیست و چند سال با ایشان صحبت داشته ام گمان میبرم که گذشته بر وی گناهی نوشته باشند وفات ایشان در سال سه صد و شصت و هشت هجری بوده حضرت شیخ ابو احمد قدس اللہ تعالی سره نام ایشان احمد بن عطا است از کبار مشایخ شام اند و ساکن بوده اند بصور ایشان گفته اند که حدیث نوشتن چنان از مرد ببرد و درویشی گیرد وفات ایشان در سال سه صد و شصت و نه هجری است و قبر در صور بوده که الحال آن زمین را آب گرفته شیخ ابو عبد اللہ رودباری

رحمه الله نام ایشان محمد بن سلیمان صعلوکی الفقیر و اصل از نیشاپور
است در شریعت و طریقت امام وقت بوده‌اند با شبلی و مرتعش
و ابوعلی ثقفی صحبت داشته اند و صاحب ابن عباد گفته که ابو سهل
مثل خود ندیده و ما نیز مثل او ندیدیم ولادت ایشان در سال دوصد
و نود هجری و وفات در سال سه صد و شصت و نه هجری بوده و
مدت عمر هفتاد و نه سال شیخ ابو سهیل صعلوکی کنیت ایشان
ابواسحق است با سید الطایفه صحبت داشته اند شیخ ابو عبدالرحمن سلمی
گفته اند ایشان را گفتم مرا وصیتی کن گفتند کاری بکن که از آن پشیمان
نشوی وفات ایشان در سال سه صد و شصت و نه هجری بوده
حضرت شیخ ابراهیم بن ثابت نام ایشان محمد بن عمر الحکیم است
و اصل از ترمذ اما در بلخ می بودند مرید محمد بن علی حکیم ترمذی اند و با احمد
خضرویه صحبت داشته بودند و صاحب تصانیف اند تورات و انجیل و زبور
و دیگر کتب آسمانی خوانده بودند و دیوان اشعار نیز دارند و گفته اند
اگر طمع را پرسند که پدر تو کیست گوید شک در مقدور و اگر گویند پیشه تو
چیست گوید کسب کردن ذل و خواری و اگر گویند نهایت تو چیست بگوید

توسیدی وفات ایشان در سال سه صد و هفتاد و چهار بوده و قبر در نیشاپور
است شیخ ابوبکر فراز رحمه الله نام ایشان محمد بن حمدون الفرا
از اجله مشایخ نیشاپور بوده اند با ابوعلی ثقفی و عبد الله منازل و ابوبکر شبلی
و ابوبکر طاهر ابهری و مرتعش صحبت داشته اند شیخ عمو گفته اند اگر من
ابوبکر فراز را ندیدمی صوفی نبودمی وفات ایشان در سال سه صد و
هفتاد و چهار واقع شده حضرت شیخ ابوالحسین حصری نام
ایشان علی ابن ابراهیم است و اصل از بصره و ساکن بوده اند ببغداد
حنبلی مذهب اند مرید شیخ شبلی میفرمودند که هرگز شخص بے اذن
من طلوع نکرده و گفته اند سحرگاهی مناجات کردم که الهی از من راضی
هستی که من از تو راضی ام ندا آمد که ای کذاب اگر تو از من راضی بودی
رضاء ما طلب نکردی وفات ایشان بروز جمعه ماه ذی حجه سال سه صد و
هفتاد و یک هجری بوده حضرت شیخ ابوالقاسم نصرآبادی
نام ایشان ابراهیم بن محمد بن حمویه است و مولد و مقام نیشاپور مرید شیخ
شبلی اند جامع بوده اند میان علوم ظاهر و باطن در حدیث و فقه ثقه اند
و واسطی را دیده بوده اند با ابوعلی رودباری و مرتعش و ابوبکر طاهر ابهری

ابهری صحبت داشته اند و در آخر مجاور مکه معظمه گشتند وفات ایشان
در نفحات الانس مذکور است بخط مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره
که در سال سه صد و هفتاد و دو هجری نوشته اند و بقول امام یافعی در
کتاب محاسن الاخبار و رساله امام قشیری در ماه ربیع الاول در سال سه صد و
شصت و هفت است و قول صحیح همین است حضرت شیخ ابو بکر
طرسوسی الحرمی نام ایشان علی بن احمد بن محمد طرسوسی است چندین
سال مجاور مکه معظمه بوده اند ایشان را طاوس الحرمین میخوانند
شاگرد ابو الحسن مالکی اند و با ابراهیم شیبان کرمانشاهی صحبت داشته اند
و با ایشان نسبت درست می کردند وفات ایشان در سال سه صد و هفتاد و
چهار هجری بوده و قبر در مکه معظمه است حضرت شیخ عبد الواحد بن علی
السیاری ایشان شاگرد و خواهرزاده ابو العباس سیاری اند روزی
صوفیان را دعوت کرده بودند و ایشان بسماع مشغول بودند یکی از آن میان برخاسته
و ناپدید گشت هر که نیز آنجا بود سر خود را بر صوفیان وقف کردند و
در این کار در آمدند وفات ایشان در سال سه صد و هفتاد و پنج هجری واقع شده
حضرت شیخ عبد الله برقی اصل ایشان از برق مضافات خوارزم

خوارزم است و در بخارا متوطن شده اند در فقه و شعر و لغت و نحو و علم
معرفت امام بوده اند وفات ایشان در سال سیصد و هفتاد و شش هجری
حضرت شیخ ابو نصر سراج نام ایشان عبد الله بن علی
الطوسی است و لقب طاؤس الفقرا تصانیف بسیار دارند از انجمله
کتاب لمع است در علم التصوف مرید ابو محمد مرتعش اند و سری سقطی و
سهل تستری را دیده بودند در بیت زمستانی آتش میسوخت و در
معارف سخن معرفت ایشانرا حالتی پدید آمد و در میان آتش بسجده
وروی ایشانرا از آتش هیچ تصیبی نرسید ازان سوال کردند گفتند کسیکه بدرگاه
او آبروی خود ریخته باشد آتش روی او را نتواند سوخت وفات ایشان
در سال سیصد و هفتاد و هشت هجری بوده و قبر ایشان در طوس است گفته اند
هر جنازه که اوّل پیش خاک من بگذرانند مغفور بود بحکم این بشارت اهل طوس جنازه ها
را اوّل پیش مرقد ایشان میگذرانند حضرت شیخ ابو القاسم رازی قدس
سره نام ایشان جعفر بن احمد بن محمد است متوطن نیشاپور بوده اند و با ابن علا
و محمد بن الجواری و ابو علی رودباری صحبت داشته اند مشایخ ری گفته اند
چهل چیز در ابو القاسم جمع است که کسی را نبود جمال و مال و زهد و سخاوت و علم

و سخاوت بکمال وفات ایشان در سال سه صد و هفتاد و هشت هجری بوده

حضرت شیخ ابو القاسم المقری نام ایشان جعفر بن احمد بن محمد المقری است برادر ابو عبد الله مقری اند از مشایخ خراسان بوده‌اند و با ابن عطا و حریری و ابو بکر بن ابی حنیفی و ابو علی رودباری و ابو بکر ممشاد دینوری صحبت داشته اند وفات ایشان نیشاپور در سال سه صد و هفتاد و هشت هجری واقع شده است

حضرت شیخ ابو بکر کلاباذی قدس سره نام ایشان محمد بن ابراهیم بن یعقوب الکلاباد البخاری است کتاب تعرف از تصانیف ایشان است و بعضے از بزرگان گفته اند اگر تعرف نبودے تصوف دانسته نشدے وفات ایشان در بخارا روز جمعه نوزدهم جمادی الاول سال سه صد و هشتاد و بقولی هشتاد و چهار هجری روی داده

حضرت شیخ ابو الخیر حبشی قدس سره نام ایشان اقبال بوده و لقب ایشان طاؤس الحرمین گویند هرگاه بروضه مقدسه حضرت رسالت پناه صلعم در آمدی و گفتی السلام علیک یا رسول الثقلین جواب آمدی و علیک السلام یا طاؤس الحرمین و ایشان غلامی بوده‌اند حبشی الاصل در وقت بندگی نیز بندگی حق سبحانه تعالی اشتغال تمام داشتند

ده بیست خواجه ایشان میگفت از من چیزی بخواه هیچ نمی خواستند روزی
الحاح بسیار کرد گفتند اگر میخواهی برای خدا مرا آزاد کن خواجه گفت که من
چندین سالست که ترا آزاد کردم در حقیقت تو خواجه بودی و من بنده پس
خواجه خود را وداع کرده روی ببغداد آورد شصت سال مجاور حرمین
شریفین بودند و هرگز از هیچکس چیزی طلب نکردند هرگاه میخواستند از
کسی سوال کنند هاتفی آواز میداد که شرم نمیداری روئی که آن پیش ما
سجده میکنی آنرا پیش غیر ما خوار گردانی شیخ محمود شیخ ابوالعباس به دیدار ایشان
تحفه میکردند وفات ایشان بمکه معظمه است در سال سه صد و هشتاد
و سه هجری حضرت شیخ احمد بن ابراهیم المسبوحی قدس
سره کنیت ایشان ابوعلی است و از جمله متقدمان مشایخ بغداد
بودند با شیخ سری سقطی صحبت داشته اند گفته اند ایشان با یک
پیراهن و ردای و نعلینی بی آنکه زکوة و کوزه بردارند حج میکرده اند
و در تمام راه بغداد تا مکه معظمه بوی طیبی میگذرانیدند وفات ایشان
در شعبان سال سه صد و هفتاد و شش هجری بوده و مدت عمر
هشتاد و سه سال حضرت شیخ ابوالحسین بن سمعون نام ایشان

ایشان محمد است و لقب ناطق بالحکمه و مشهور اند بابن سمعون از مشایخ
بغداد و معاصر شیخ شبلی بودند ابن سمعون گفته اند هر سخنی که از ذکر خالی
است لغو است و هر خاموشی که از فکر خالیست سهو است و هر نظر که از عبرت
خالیست لهو است و شیخ الاسلام گفته اند ابن سمعون نیک نیم چرا که حصری
استاد مرا بیرنجانید و هر که استاد را رنجاند و تو از تو نیز رنجی رسد از تو
بود ولادت ایشان در سال سه صد هجری بوده و وفات روز جمعه
پانزدهم ذیقعده یا ذی حجه در سال سه صد و هشتاد و شش یا هفت هجری بوده
و ایشان را در خانه که می بودند دفن کردند بعد از سی و اند سال خواستند
که بگورستان نقل کنند کفن ایشان همچنان تازه و نو بود حضرت شیخ
ابو طالب مکی نام ایشان محمد بن علی بن عطیه الحارثی است و منشاء
و مکه معظمه است مرید شیخ ابو الحسن محمد بن ابی عبد الله احمد بن سالم
البصری اند وفات ایشان در جمادی الآخر سال سه صد و هشتاد
و شش هجری بوده حضرت شیخ ابوبکر السوسی قدس سره
نام ایشان محمد بن ابراهیم الصوفی السوسی است در شام متوطن بوده
اند و صاحب خوارق و کرامات وفات ایشان به دمشق بوده

ذی حجه سال سه صد و هشتاد و شش واقع شده حضرت شیخ ابو القاسم دینوری واعظ نام ایشان عبد الصمد بن عمر بن اسحق است در فقه و حدیث و زهد و ورع و مجاهده نفس و صدق امام وقت خود بودند قوت ایشان از اجره کوفتن ادویه عطاران بود وفات ایشان روز سه شنبه بیست و چهارم ذی حجه سال سه صد و نود و هفت هجری واقع شده و قبر نزدیک قبر امام احمد حنبل است قدس الله سره حضرت خواجه یحیی بن عمار الشیبانی قدس سره اصل ایشان از سجستانست شیخ عبد الله خفیف را دیده بودند و شیخ الاسلام حضرت خواجه عبد الله انصاری در ایام طفولیت ایشانرا دیده اند و خواجه یحیی فرموده اند که بعد از ما بجای ما عبد الله نشیند و ملحدان و مبتدعانرا براه آورد و هم شیخ الاسلام گفته اند که رسوم علم را بهرات خواجه یحیی آورد وفات ایشان در سال چهارصد و دو هجری بوده حضرت شیخ عثمان بن ابو عمر باقلانی از بزرگان این قوم بوده اند گویند که هیچگاه از خانه خود بیرون نیامدند مگر برای نماز جمعه و دیرخی چند از خرما در خانه داشتند که قوت ایشان از ان بود وفات

وفات ایشان در رجب سال چهارصد و دو و دو بوده و مدت عمر هشتاد و
چهار سال حضرت شیخ ابو علی دقاق نام ایشان حسن بن
محمد بن دقاق ست مرید شیخ ابو القاسم نصرآبادی بوده‌اند و بسیارے
از مشایخ را دریافته بودند استاد ابو القاسم قشیری داماد و شاگرد
ایشان بوده‌اند روزی پیرے بمجلس ایشان درآمد پرسید آنکه از توکل چیزے
بپرسد و شیخ دستاری نیکو بر سر داشتند دل آن پیر بآن میل کرد
گفت ایها الاستاد توکل چه باشد گفت آنکه طمع از دستار مردم کوتاه
کنی و دستار را باو دادند وفات ایشان به نیشاپور بوده در ماه ذیقعده
سال چهارصد و پنج و بقول چهارصد و شش هجرے حضرت شیخ
ابو عبد الرحمن سلمی نام ایشان محمد بن حسین بن محمد بن موسی
السلمی ست صاحب تفسیر حقایق و طبقات مشایخ اند تصانیف ایشان
بصد رسیده مرید شیخ ابو القاسم نصرآبادی مرید شیخ شبلی و شیخ ابو سعید
ابو الخیر قدس الله سره بعد از وفات پیر ابو الفضل از دست شیخ ابو عبد الرحمن
خرقه پوشیده اند و حضرت مولانا عبد الرحمن جامی که در نفحات
الانس در ذکر بعضے از مشایخ آورده اند که فلان از طبقه اولی ست و

فلان از طبقهٔ ثانی از کتاب طبقات ایشان است وفات ایشان در ماه
شعبان سال چهار صد و دوازده هجری واقع شده حضرت شیخ
ابو سعید مالینی نام ایشان احمد بن محمد بن اسمعیل بن حفص است
و اصل از مالین و آن موضعی است از توابع هرات از بزرگان اینقوم اند
و در حدیث ثقه بوده‌اند و اکناف عالم را سیر نموده اند و بصحبت بسیاری
از مشایخ رسیده اند وفات ایشان در مصر در شوال سال چهار صد
و دوازده هجری روداده است حضرت شیخ ابو الحسین بن
جهضم همدانی نام ایشان علی است شاگرد ابو محمد جعفر خلدی
اند از مشایخ حرم بوده‌اند و ایشان را کتابی است معتبر بهجة الاسرار نام
که در آن خوارق و احوال حضرت غوث الاعظم شیخ عبد القادر جیلی رضی
نوشته اند وفات ایشان در سال چهار صد و چهار هجری بوده
حضرت شیخ عبد الله طاقی نام ایشان محمد بن فضیل بن الطاقی
السجستانی الهروی است مرید موسی بن عمران جیرفتی و از استادان و
پیران شیخ الاسلام اند وفات ایشان در غره ماه سال چهار صد
و یازده هجری است و قبر در هرات واقع است حضرت شیخ

شیخ ابوعبدالله داستانی نام ایشان محمد بن علی داستانی
ولقب شیخ المشایخ نسبت ارادت ایشان بیک واسطه بشیخ عمر بسطامی
که برادرزاده و مرید حضرت سلطان بایزید بسطامی اند میرسد و از اقران شیخ
ابوالحسن خرقانی اند وفات ایشان در ماه رجب سال چهار صد و
هفده هجری است و مدت عمر پنجاه و نه سال حضرت شیخ ابو
منصور اصفهانی قدس سره از کبار مشایخ زمان و بزرگان
صوفیه بودند وفات ایشان در ماه رمضان سال چهار صد و هژده
هجری بوده شیخ سالار مسعود غازی قدس سره شیخ عبدالحق
دهلوی نوشته اند که از سرداران غازیان لشکر سلطان محمود غزنوی
اند در اوایل اسلام در هندوستان فتوحات بسیار نموده بدرجه
شهادت رسیده اند و خوارق و کرامات بسیار بعد از وفات از
ایشان ظاهر گشته و میگردد و خلق انبوهی معتقد ایشانند شهادت
ایشان در سال چهار صد و نود و هجری بوده و قبر در قصبه بهرایچ است
و جمع کثیری هر سال در روز عرس زیارت روضه ایشان میکنند
بسیار از اطراف و اکناف هندوستان جمع میشوند و نذر و نیاز میدهند

می‌برند حضرت شیخ ابوعلی سیاه قدس سره از کبار مشایخ
مرو اند و با شیخ ابوالعباس قصاب و احمد نصر معاصر بوده‌اند و با استاد
ابوعلی دقاق صحبت داشته‌اند در ابتدای دهقانی میکردند
سی سال روزه داشتند چنانچه کسی شیخ شد شخصی با ایشان گفت
هیچکس باشد که عیب خلق داند گفتند باشد گفت پس الله تعالی
ستار العیوب نبود شیخ گفتند خویش را از من بپوش فی الحال آنکه
اماس کرد جامه او پاره شد و برهنه گشت تضرع و زاری نمودند تا
دعا کردند آخر در حال جوه باز آمد وفات ایشان بمرو در شعبان
سال چهارصد و بیست و چهار هجری بوده حضرت شیخ ابواسحق
بن شهریار کازرونی نام ایشان ابراهیم و اصل ایشان از
فارس است و انتساب ایشان در تصوف بشیخ ابوعلی حسین بن
محمد الفیروزآبادی الاکار است و ابوحسین جهضم را دیده‌اند و در حدیث
ثقه بوده‌اند و معاصر بوده‌اند با صاحب کشف المحجوب لیکن ملاقات واقع
نشده یکی از وزرا با شیخ ارادت تمام داشت هر چند جهد کرد شیخ ازو
چیزی قبول نکردند پیغام بشیخ فرستاد که چون چیزی قبول نمیکنی از

از برای تو چند بنده را آزاد کردم و ثواب آنرا بتو بخشیدم شیخ فرمودند که
پیغام بمن رسیده و شکر نیکوئی تو ادا کردم لیکن آزاد کردن بندگان بسبب
من نیست بسبب من بنده گردانیدن از او است بمهربانی و احسان وفات
ایشان در ذی قعده سال چهار صد و بیست و شش هجری بوده

حضرت شیخ ابو منصور محمد الانصاری قدس سره

پدر شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری اند و مرید شریف حمزه عقیلی و
خدمت ابو المظفر ترمذی کرده بودند شیخ الاسلام گفته اند که شیخ احمد کوفانی
مرا گفت که در همه عالم گشتی چون پدر خود ندیدی و هم گفته اند که هفتاد و چند سال
علم آموختم و نوشتم و رنج بردم در اعتقاد و همه از پدر خود آموخته بودم وفات ایشان
در ماه شعبان سال چهار صد و سی هجری بوده و قبر ایشان در بلخ نزدیک شریف
حمزه عقیلی است

حضرت شیخ ابو سعید بن ابو الخیر قدس سره

نام ایشان فضل الله است و اصل از مهنه خراسان سلطان وقت و سرور
اهل طریقت و پیشوای زمره حقیقت بودند و صاحب علوم ظاهر و باطن و مشرف
القلوب و همه اهل آن زمان مسخر ایشان بودند نسبت ارادت ایشان بشیخ ابو
الفضل بن حسن سرخسی است و ایشان مرید ابو نصر سراج و ایشان مرید ابو محمد

مرقعش و ایشان مرید سید الطایفه حضرت شیخ جنید بغدادی و بعد از فوت شیخ
پیر ابو الفضل خرقه از شیخ عبد الرحمن سلمی پوشیده اند و جنبه جل بعضی
کسان با شیخ ابو العباس قصاب آملی بوده اند گویند شبی شیخ ابو العباس از
صومعه بیرون آمدند چون فصد کرده بودند رگ گشاده شده بود شیخ ابو
سعید ازان حال خبردار شدند از زاویه خود پیش شیخ رفتند و دست ایشان را
شسته ببستند و جامه را فرود آورده جامه خود پیش ایشان داشتند شیخ
گرفته پوشیدند و شیخ ابو سعید جامه را شسته و خشک کرده پیش شیخ
آوردند شیخ اشارت کردند که بپوش شیخ ابو سعید پوشیده بزاویه
خود رفتند چون بامداد اصحاب حاضر شدند جامه شیخ ابو العباس را در بر
شیخ ابو سعید و جامه شیخ ابو سعید را در بر شیخ ابو العباس دیده متعجب شدند شیخ
ابو العباس فرمودند دوش نثارها رفت و همه نصیب این جوان همگی گشت
مبارکش باد و حضرت شیخ ابو سعید را اشعار نیکو در تصوف بسیار است و
این از انجمله است رباعی چشمم همه اشک گشت و چشمم بگریست ؛ در عشق
تو بی چشم همه باید زیست ؛ از من اثری نماند این عشق از چیست ؛ چون
من همه معشوق شدم عاشق کیست ؛ راه یگانگی نه کفرست و نه دین یک

یک گام ز خود برون نه و راه ببین ٭ ای جان جهان تو راه اسلام گزین ٭
با مار سیه نشین و با خود منشین ٭ تا روی ترا ببینم ای شمع طراز ٭ نی کار کنم
نه روزه دارم نه نماز ٭ چون با تو بوم مجاز من جمله نماز ٭ چون بی تو بوم
نماز من جمله مجاز ٭ و این رباعی نیز از حضرت ایشان است بجهت تپ مجرب است
که بر کاغذ نوشته بربندد رباعی ای در صفت ذات تو حیران کرده
در جمله جهان خدمت درگاه تو به ٭ علت تو ستانی و شفا هم تو دهی ٭
یارب تو بفضل خویش بستان و بده ٭ و از حضرت شیخ پرسیدند که تصوف
چیست فرمودند آنچه در سر داری بنهی و آنچه در کف داری بدهی و از آنچه
بر تو آید نجهی و با ایشان گفتند که فلان کس بر روی آب میرود فرمودند سهلست بزغی
و صعوه نیز بر آب میرود گفتند فلان کس در هوا میرود گفتند زغنی و مگسی نیز
در هوا میپرد گفتند فلان در یک لحظه از شهری بشهری میرود گفتند شیطان
در یک نفس از مشرق بمغرب میرود اینچنین چیزها را بس قیمتی نیست مرد آنست
که در میان خلق نشیند و داد و ستد کند و زن خواهد و با مردم درآمیزد و
یک لحظه از خدای خود غافل نباشد ولادت حضرت شیخ روز یکشنبه غره
محرم سال سه صد و پنجاه و هفت وفات ایشان در شب جمعه چهارم

شعبان سال چهار صد و چهل هجری و مدت عمر شریف ایشان هزار ماه
است حضرت شیخ وصیت کرده بودند که این ابیات را پیش جنازهٔ ما
بخوانید **ابیات** خوشتر اندر جهان ازینچه بود کار :: دوست بر دوست رفت
یار بیار :: آن همه اندوه بود این همه شادی :: آن همه گفتار بود این همه کردار
و قبر در میهنه است **حضرت شیخ عمو قدس سره** کنیت ایشان
ابو اسمعیل است و نام احمد بن محمد بن حمزه صوفی شیخ ابو العباس نهاوندی
لقب ایشان عمو کردند مشایخ بسیاری را خدمت کرده بودند و با شیخ
الاسلام صحبت داشته اند و کمال یگانگی در میان یکدیگر بوده وفات
ایشان در رجب سال چهار صد و چهل و یک هجری است و مدت عمر نود
و دو سال و قبر در گازرگاه هرات است نزدیک مسجد جامع **حضرت**
شیخ ابو عبد الله باکو رحمه الله نام ایشان علی محمد بن عبد الله و
معروف با بن باکویه در جوانی شیخ ابو عبد الله خفیف را دیده اند و با استاد ابو
القاسم قشیری و شیخ ابو سعید و شیخ ابو العباس نهاوندی ملاقات
کرده بودند وفات ایشان در شیراز سال چهار صد و چهل و دو هجری
است **حضرت شیخ ابو الحسن روزی** نام ایشان علی بن محمود بن ابراهیم است

است از کبار مشایخ وقت بودند مرید شیخ ابوالحسن حصری اند و با شیخ عبدالرحمن
سلمی صحبت داشته اند و ایشان فرموده اند که تا هزار شیخ صحبت داشته
ام و از هر یکی حکایتی یاد دارم رباط روزی بایشان منسوب است که برای
پیر خود ابوالحسن حصری بنا کرده بودند وفات ایشان در رمضان
سال چهارصد و پنجاه و یک هجری رو داده و مدت عمر هشتاد و پنج سال است

حضرت شیخ پیر علی هجویری قدس سره کنیت ایشان ابوالحسن است
و نام پدر عثمان ابن ابی علی الجلابی الغزنوی و ایشان صاحب صحو بودند
چنانچه در نهایت میفرمایند که شیخ من جنیدی مذهب بود و میگفت که سکر
بازیگاه کودکانست و صحو فناگاه مردان و منکه علی بن عثمان الجلابی ام
بر موافقت شیخ خودم که کمال حال صاحب سکر صحو باشد و کمترین درجه
اندر صحو از رویت بازماند که بشریت بود پس صحوی که آفت نماید بهتر از
سکری که عین آن آفت بود مرید شیخ ابوالفضل بن حسن الختلی اند و ایشان
مرید حصری و ایشان مرید شیخ شبلی اند و شیخ ابوالقاسم گرگانی و شیخ ابوسعید
ابوالخیر و شیخ ابوالقاسم قشیری و بسیاری از مشایخ را دیده اند و جمعی کثیر را صحبت
بوده و اصل ایشان از غزنین است و جلاب و هجویر دو محله است اندر محلات

شهر از غزنین ست که انتقال کرده اند از یکی بدگری و قبر والده بزرگوار

ایشان در غزنین است و مسجدی که خود ساخته بودند محراب آن نسبت بمساجد

دیگر مایل بسمت جنوب بست گویند علمای آنوقت بر شیخ درین باب اعتراض کردند

روزی همه را جمع نموده خود امام شده درآن مسجد نماز گذاردند و بعد از نماز

بحاضران گفتند که نگاه کنید که کعبه بکدام سمت است حجابها از میان برخاست

و کعبهٔ مجازی نمودار گشت و قبر ایشان موافق مسجد ایشانست و قبر والده

ماجده نیز در غزنین ست متصل تاج الاولیا که خال پیر علی هجویری اند

و خانوادهٔ ایشان خانوادهٔ زهد و تقوی بوده و حضرت پیر علی هجویری را

تصانیف بسیارست اما کشف المحجوب مشهور و معروف ست و هیچکس را

بران سخن نیست و مرشدی ست کامل در کتب تصوف بخوبی آن در زبان فارسی

کتابی تصنیف نشده و خوارق و کرامات زیاده از حد و نهایت و بارها

بر قدم تجرید و توکل سفر کرده اند و بعد از سیاحی بسیار در دار السلطنت لاهور

رسیده اقامت ورزیدند اهل آن دیار همه مرید و معتقد او گشتند و لاهور

شهریست معظم و متبرک نفایس ربع مسکون درین شهر بهم میرسد و

امروز مجمع اولیا و صلحا و علما و فضلا ست و مزارات متبرکه بسیار دارد و از

و از مردم صحیح القول شنیده شد در یک محله ملا که از محلات این شهر است قریب
سی هزار حافظ قرآن مجید از مرد و زن و صغیر و کبیر پیش از وبائی که در این
شهر شده بوده اند و الکنون نیز در آن محله حفاظ بسیار اند وفات ایشان
در سال چهار صد و پنجاه و شش و بقولی شصت و چهار هجری بوده و قبر در میان
شهر لاهور مغربی قلعه واقع شده و خلق انبوه هر شب جمعه بزیارت آن روضه
منوره مشرف میکردند و مشهور است که هر که چهل شب جمعه یا چهل روز پیهم
طواف روضهٔ شریفه ایشان بکند هر حاجتی که داشته باشد بحصول می انجامد
فقیر نیز بزیارت روضهٔ منوره ایشان و و الدین و خال ایشان مشرف
گشته حضرت شیخ ابو القاسم قشیری قدس سره نام ایشان
عبد الکریم بن هوازن القشیری است از مشایخ خراسانند و رسالهٔ قشیریه و
تفسیر لطایف الاشارات از تصانیف ایشانست مرید و داماد شیخ ابو علی
دقاق و استاد شیخ ابو علی فارمذی و صاحب کشف المحجوب گفته است
که امام قشیری را از ابتدای حالش پرسیدم گفت وقتی مرا سنگی بایست
از بهر روزن خانه هر سنگ که میگرفتم میشد می انداختم وفات ایشان
در ربیع الآخر سال چهار صد و شصت و پنج هجری بوده شیخ الاسلام

حضرت خواجه عبد الله انصاری قدس سره کنیت ایشان

ابو اسمٰعیل است و نام پدر ایشان ابو منصور محمد الانصاری و لقب شیخ الاسلام
و هر جا که در نفحات الانس و این کتاب شیخ الاسلام مطلق مذکور شده مراد
ایشانند مرید پدر خود اند و اصل ایشان از هرات است و از فرزندان
ابو منصور مست انصاری ابن ابو ایوب انصاری که صاحب رحل رسول صلعم
بوده اند و مست انصاری در زمان خلافت حضرت امیر المومنین عثمان رض
با احنف ابن قیس بخراسان آمده در هرات ساکن شدند شیخ الاسلام
از بزرگان و محدثان و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند و در زمانه
خود یگانه بوده اند فرموده اند که اول مرا در دبیرستان زلی کردند چون چهار
ساله شدم مرا در دبیرستان بالینی کردند چون نه ساله شدم املا نوشتم
از قاضی ابو منصور و از جارزوری و چهارده ساله بودم مرا مجلس نشاندند
و من در دبیرستان ادب خود بودم که شعر عربی میگفتم چنانچه دیگران حسد
می بردند و اشعار ایشان از شش هزار بیت عربی بیش است و گفته اند یک لک
بیت اشعار عرب یاد دارم و گفته اند که من سه صد هزار حدیث یاد دارم با هزار
هزار اسناد و گفته اند که هیچکس بروزگار من آن نکرده که من اگر دست بر اندام

بر اندام خود بنهادم می گفتند این چیست آنرا حدیثی داشتم و گفته اند من
از سه صد تن حدیث نوشته ام همه سنی و صاحب حدیث فرموده اند که قاضی
ابراهیم باخرزی مرا گفت الله تعالی را بخواب دیدم گفتم خداوندا بنده
کی بتو رسد گفت آنگاه که او را هیچ مانع نماند که او را از من باز دارد و ولادت
ایشان روز جمعه وقت غروب آفتاب ماه شعبان در فصل بهار سال چهار صد
و نود و شش هجری وفات ایشان در نهم ربیع الآخر سال چهار صد و هشتاد
و یک هجری بوده و مدت عمر شریف ایشان هشتاد و پنج سال و قبر در
گازرگاه هرات است **حضرت شیخ ابوالحسن نجار** از بزرگان مشایخ
بوده اند و درودگری میکردند و در قید زی بودند بروشی که ایشانرا
کسی نمی شناخت وفات ایشان روز جمعه دوم ماه ذی حجه سال چهار صد
و هشتاد و یک هجری بوده و مدت عمر هشتاد و چهار سال **حضرت
شیخ ابونصر الهروی الخانجه بادی** نام ایشان محمد بن احمد بن
ابی جعفر است و اصل از کرمانست گویند که سه صد پیر را خدمت کرده و صحبت
دار خضر بوده علیه السلام و در حرمین و بیت المقدس و غیره ریاضتها کشیده
اند وفات ایشان در سال پانصد هجری بوده و قبر در خانجه باد هست

و مدت عمر یکصد و بست و چهار سال حجة الاسلام حضرت امام
محمد بن محمد الغزالی الطوسی کنیت ایشان ابو حامد است و لقب
زین الدین اصل ایشان از طوس بوده و انتساب ایشان در تصوف
بشیخ ابو علی فارمدی است جامع بودند در علوم ظاهری و باطنی و در وقت
خود اعلم العلماء و مجتهد بودند بمذهب امام شافعی رحمة الله و صاحب
تصانیف بسیار مثل تفسیر یاقوت التأویل که چهل مجلد است و احیاء
العلوم و جواهر القرآن و کیمیای سعادت و غیرهم و برادر امام احمد غزالی اند
گویند چون کتاب منخول تصنیف کرده پیش حضرت امام الحرمین که استاد
ایشان بودند بردند امام الحرمین گفتند تو زنده در گور کردی یعنی این کتاب
تو مصنفات مرا پوشید ولادت ایشان در سال چهار صد و پنجاه و وفات
در چهاردهم جمادی الآخر سال پانصد و پنج هجری و مدت عمر شریف
پنجاه و چهار سال و قبر در بغداد است حضرت شیخ ابو العباس
خضرمی نام ایشان احمد بن جعفر است با بسیار از مشایخ صحبت داشته
اند و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بوده اند گویند در سالی که
ایشان بحج میرفتند نیز ایشان را مردم در عرفات میدیدند و وفات

وفات ایشان در سال پانصد و هفت هجری رو نداده است حضرت
حکیم سنائی غزنوی رحمه الله کنیت ایشان و نام ابو
المجد مجدود بن آدم است از کبرای شعرای صوفیه و مرید خواجه یوسف همدانی
اند و با پدر شیخ رضی الدین علی لالا ابنای عم اند چون در حدیقه حکیم بعضے
ابیات نامعقول و الحاقی است و از استماع آن در دل این فقیر انکارے
بهم رسیده بود روزیکه بغزنین داخل شد بخود قرار داده بود که بزیارت جمیع اکابر
آنجا مشرف گردد الا حکیم همان شب پیش از انکه داخل شود بخواب دید که
در زیارت مزارات مشایخ غزنین است و شخصی میگوید که این قبر حکیم سنائی
است چون بآنجا رسید قبری از سنگ سفید دید که بران نوشته اند هذا
قبر حکیم سنائی و درین شبهه دارد که سنی نیز نوشته بود یا نه چون چنین مشاهده
شد فهمیده که اشارت بآنست که حکیم سنی اند چون صباح آن زیارت
کرد همان قبر سنگ سفید برونشی که در خواب دیده بود مشاهده نمود یقین
شد که آن ابیات الحاقی بدبخت مبتدع ست وفات ایشان در سال
بست و پنج هجری است و همین تاریخ بر قبر ایشان نوشته اند

حضرت شیخ ابو عبد الله جوئی قدس سره نام ایشان محمد

بن حمویہ ست از جملہ مشایخ خراسانند و از اصحاب شیخ ابو الحسن بستی
و بعلوم ظاہر و باطن آراستہ بودند وفات ایشان در سال پانصد و
سی ہجری بودہ و مدت عمر شریف نود سال **حضرت عین**
القضاۃ ہمدانی قدس سرہ نام و کنیت ایشان ابو الفضائل
عبد اللہ بن محمد المیانجی ست و لقب عین القضاۃ و اصل ایشان از
ہمدان ست و با شیخ محمد بن حمویہ و امام احمد غزالی صحبت داشتہ و
خوارق و کرامات عجیبہ مثل احیاء و اماتت بسیار از ایشان بظہور
رسیدہ و فضایل و کمالات از تصانیف عربی و فارسی ایشان ظاہر
است وفات ایشان در سال پانصد و سی و سہ ہجری بودہ ۵۳۳

حضرت حجۃ الانام شیخ الاسلام حضرت شیخ
احمد جام قدس سرہ کنیت ایشان چنانچہ در انام ابو
نصر ست و نام پدر ایشان ابو الحسن و اصل ایشان از موضع نامق
کہ از توابع جام ست قطب و غوث وقت مقتدای اہل طریقت و رہنمای
سالکان حقیقت و یگانہ زمانہ خود بودند و از فرزندان جریر بن
عبد اللہ البجلی اند کہ ایشان از حضرت امیر المومنین عمر ابن الخطاب رضی

رضا یوسف ابن است نام کرده بودند و حضرت الشیخ امی بودند و در بیست
و دو سالگی توفیق یافته بکوه رفتند و بعد از هفده سال ریاضت
در چهل سالگی ایشانرا میان خلق فرستادند و ابواب علم لدنی بر
ایشان کشاده گشت زیاده از سه صد کاغذ در علم توحید و معرفت و علم
سیر و حکمت تصنیف کرده اند که هیچ عالم و حکیم بران اعتراض نکرده است
و این تصانیف همه بآیات و احادیث موید و موافق است و اشعار عالی
در تصوف نیز دارند و چهل و دو فرزند حق سبحانه تعالی بحضرت شیخ کرامت
فرموده بود سی و نه پسر و سه دختر والده اکبر بادشاه که جد والد
ما جد این فقیر اند از اولاد حضرت شیخ بودند و بعد از وفات شیخ چهارده
پسر و سه دختر ماندند و این چهارده پسر عالم و کامل و صاحب تصانیف
و کرامات بوده اند و در شصت و دو سالگی سفر نمودند که تا حال صد و هشتاد
هزار مرد بر دست من توبه کرده اند و شیخ ظهیر الدین عیسی که از فرزندان
ایشانند در کتاب رموز الحقایق آورده که تا آخر عمر بر دست پدرم ششصد هزار
کس توبه کرده اند و شیخ ابوسعید ابو الخیر خرقه داشتند که از حضرت صدیق
اکبر بایشان رسیده بود و در آن طاعت میکردند و میگفتند که این خرقه

را بحضرت شیخ جام رسانند فرزند خود شیخ ابوطاهر را وصیت کردند
که بعد از وفات بچند سال جوانی نوخط بلند بالای ازرق چشم
احمد نام بخانقاه تو در آید و تو در میان یاران نشسته باشی البته آن خرقه
را باو بده بعد از وفات حضرت شیخ ابوسعید ابو الخیر بشیخ ابوطاهر بخواب
دیدند که والد ایشان با جمعی از یاران بتعجیل میروند و پرسیدند یا شیخ
چه تعجیل است فرمودند تو نیز برو که قطب اولیا میرسد چون روز دیگر
شیخ ابوطاهر در خانقاه خود نشسته بودند جوانی بآن صفت که شیخ
فرموده بودند درآمد شیخ ابوطاهر در حال دریافته اعزاز و اکرام
تمام نمودند اما چنانچه مقتضای بشریت است متفکر گشتند که
خرقه پدر را چون از دست بدهم حضرت شیخ جام گفتند ای خواجه
در امانت خیانت روا نباشد شیخ ابوطاهر را وقت خوش شد برخاستند
آن خرقه را بدست خویش بحضرت شیخ جام پوشانیدند گویند که آن خرقه را
بیست و دو تن از مشایخ پوشیده بودند آخر بحضرت شیخ حواله شده
بعد از ان کس ندانست که آن خرقه چه شد ایشان با شیخ ابوطاهر کرده
صحبت داشته اند خواجه مودود چشتی را نسبت ارادت بخدمت حضرت

شیخ بوده از حضرت شیخ پرسیدند که مقامات مشایخ شنیده ایم
و کتب ایشان دیده از هیچکس مثل این تجلیات که از شما ظاهر میشود نشده
فرمودند که ما در وقت ریاضت هر ریاضتی که دانستیم که اولیای خدا کرده اند
بجا آوردیم و بران مزید نیز کردیم حق سبحانه تعالی بفضل و کرم خود هرچه
همه ایشان داده بود یکبار با ما داد و ولادت ایشان در سال چهار
صد و پنجاه و یک هجری و وفات در سال پانصد و سی و شش هجری
بوده مدت عمر شریف نود و پنج سال و قبر حضرت شیخ در موضع جرجه
و جام است حضرت شیخ ابو العباس بن عریف نام ایشان
احمد بن محمد الصنهاجی اندلسی است جامع بودند میان علوم ظاهری
و باطنی چون مریدان و معتقدی ایشان بسیار شدند سلطان وقت
را هراسی در دل پدید آمد ایشان را بحضور طلب فرست در راه بمراکش
رحلت نمودند سال پانصد و سی و شش هجری شیخ عبد
السلام بن عبد الرحمن بن ابی الرجال اللخمی
الاشبیلی کنیت ایشان ابو الحکیم است کسب علوم صوری و معنوی
نموده بودند و کتاب شرح اسماء الحسنی از مولفات ایشان است

وفات ایشان درسال پانصد وسی شش هجری بوده وقبر در برابر کرشیر برابر قبر شیخ ابوالعباس بن عریف حضرت شیخ ابو البیان بن محفوظ القرشی معروف اند بابن الحواری صاحب مقامات وحالات علیه ودر علم ظاهر وباطن کامل بودند ومرید بسیار داشتند وفات ایشان درسال پانصد وپنجاه ویک هجری بوده حضرت شیخ الشیوخ عبدالاول بن شعیب السنجری الهروی قدس سره کنیت ایشان ابوالوقت مقبول خواص وعام وجامع ظاهر وباطن بوده‌اند در حدیث بسیار گرد جمال الاسلام داودی اند وبصحبت حضرت شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری رسیده‌اند واز خراسان ببغداد رفتند ولادت ایشان در ماه ذیقعده سال چهار صد وپنجاه وهشت وفات در رباط فقیرا در بغداد ذی قعده سال پانصد وپنجاه وسه هجری بوده وقبر ایشان در شونیزیه متصل بغداد متصل قبر شیخ رویم است وحضرت قطب ربانی محبوب سبحانی غوث الثقلین سید عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه امامت نماز جنازه ایشان کردند حضرت تاج العارفین ابوالوفا قدس سره

سیده نام ایشان کاکیش ست از کبار مشایخ و بزرگان اینقوم و قدوهٔ
اولیاء اکمل و مرید شیخ محمد شنبکی اند و در ارشاد طالبان آیتی بودند شیخ علی
هیتی و شیخ بقای بن بطو و شیخ عبد الرحمن طفسونجی و شیخ مطر باالبازرانی و
شیخ ماجد کردی و شیخ جاکیر و شیخ احمد بن نقلی از مریدان ایشانند
نقل ست از شیخ علی هیتی و شیخ ماجد کردی رحمهما الله که روزی شیخ
تاج العارفین بالای منبر در وعظ بودند که حضرت شیخ عبد القادر رضی الله
عنه در مجلس ایشان حاضر شدند و در همان ایام ببغداد آمده بودند و اوان
جوانی ایشان بوده شیخ تاج العارفین قطع کلام کردند و گفتند اینجوان را
از مجلس بیرون برید بیجان کردند باز در وعظ شدند شیخ عبد القادر باز درآمدند
باز تاج العارفین بیرون کردند غوث اعظم امر نمودند باز آنحضرت درآمدند مرتبه
سوم تاج العارفین از منبر فرود آمده اند شیخ عبد القادر را در کنار گرفتند میان
دو چشم ایشان بوسه دادند و حاضران مجلس را گفتند برخیزید و تعظیم کنید که
این ولی خدای ست و گفتند ای اهل بغداد امر باخراج او نه از برای اهانت او
کردم بلکه از برای آنکه شما او را بشناسید و بعزت معهود که بر سر او نور
می بینم که شعاع از مشرق و مغرب گذشته است بعد ازان فرمودند ای

شیخ عبد القادر امروز وقت ماست و درین نزدیکی وقت تو خواهد شد خروس
هر یکی بانگ کند و خاموش گردد مگر خروس تو که تا قیامت در بانگ
خواهد بود و دست آنحضرت را گرفته گفتند ای شیخ عبد القادر مرا وقتی خواهد
بود چون آن وقت بیاید مرا یاد کنی و سجاده و پیراهن و تسبیح و کاسه
عصا خود بشیخ عبد القادر دادند شیخ عمر بزاز گفته تسبیحی که شیخ تاج العارفین
بغوث الثقلین داده بودند چون آنرا بر زمین مے نهادند یکان یکان دانه
خود میگشت و آن کاسه را چون کسی میخواست که بدست گیرد خود می جست
و بر دست آن شخص مے آمد وفات ایشان بعد از پانصد هجری بوده و در
موضع قلینا که از مضافات بغداد است واقع شده و مدت عمر هشتاد سال
متجاوز است **حضرت شیخ عدی ابن مسافر الشامی الهکاری**
قدس سره با حضرت غوث الثقلین سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه
و شیخ حماد دباس که پیر حضرت غوث الثقلین و با شیخ عقیل منبجی صحبت
داشته اند کرامات و خوارق عالیه از ایشان بظهور آمده و چون در شام
خلق بر ایشان جمع شدند از انجا بجبل هکاری که از توابع موصل است زاویه
بنا کرده عزلت گزیدند و مردم آن دیار همه مرید و معتقد گشتند و حضرت غوث

الثقلین شیخ عبد القادر رضی الله عنه فرمودند اول بار که بقدم تجرید از بغداد
عزیمت حج کردم جوان بودم تنها میرفتم شیخ عدی بن مسافر پیش آمد
و نیز جوان بود پرسید کجا میروی گفتم بمکه گفت میل صحبت داری گفتم
من بر قدم تجریدم گفت من نیز بر قدم تجریدم باهم روانه شدیم روزی دیدیم
که جاریه حبشیه رحمها الله پیدا شد برقعی بر سر پیش من بایستاد و تیز
تیز در روی من نگریست پس گفت ای جوان از کجائی گفتم از عجم گفت امروز
مرا در رنج افگندی گفتم چرا گفت همین لحظه در بلاد حبشه بودم مرا مشاهده افتاد
که خدای تعالی بر دل تو تجلی کرد و عطا فرمود ترا آنچه عطا نفرمود مثل آن غیر
ترا از آنها که من دانم خواستم که ترا ببینم و بشناسم و گفت امروز صحبت شما ام
و امشب با شما افطار خواهم کرد و روان شد او در یکطرف وادی میرفت
و ما یکطرف و چون شب شد طبقی از هوا فرود آمد بر آن شش نان با سرکه
و بیری آن جاریه گفت شکر خدایرا که اکرام کرد مرا و مهمانان مرا هر شب
دو نان فرود می آمد امشب برای هر یک دو نان بعد از آن سه ابریق آب
فرود آمد بیاشامیدیم در لذت و حلاوت با آبهای زمین مانند نبود پس
همان شب آن جاریه از ما جدا شد و برفت چون بمکه رسیدیم شیخ عدی را

تجلی واقع شد بیخود بیفتاد چنانکه بعضی می گفتند که مرده ناگاه دیدم
آن جاریه پیش سر او ایستاده است و میگوید ای زنده کرده ناآمده در آن مجلس که
میرانیده بعد از آن در طرف مرا تجلی واقع شد و از باطن خود خطابی شنیدم
و در آخر آن با من گفتند که ای عبد القادر تجرید ظاهر را بگذار و تفرید توحید را
لازم دار و برای نفع مردم بنشین که ما را بندهای خاص هستند که میخواهیم ایشان را
بر تو بر دست تو بشرف قرب خود برسانیم ناگاه آن جاریه گفت ای جوان نمی
دانم امروز چه شان است ترا که بر سر تو از نور خیمه زده اند و تا آسمان ها گرد
تو در آمده اند و چشم همه اولیا از مقام های خود در تو خیره مانده است و همه مثل
آنچه ترا داده اند امید دارند بعد از آن جاریه برفت دیگر او را ندیدم وفات شیخ
عدی در سال پانصد و پنجاه و هفت هجری بوده و قبر ایشان در
جبل هکاریه است حضرت شیخ ماجد کردی رحمه الله مرید شیخ
تاج العارفین ابوالوفا اند صاحب کشف و کرامات بودند جمع کثیری از
ایشان بهره مند شدند و از معتقدان حضرت غوث الثقلین بودند روزی
شخصی بخدمت شیخ ماجد آمد گفت اراده مکه معظمه دارم بر قدم تجرید شیخ
کوزه خود را باو عطا نموده فرمودند هرگاه تشنه شوی آب شیرین و هرگاه

وهرگاه گرسنه گردی تلقان با شکر آمیخته ازین کوزه پدید آید وفات
ایشان در سال پانصد وشصت ویک هجری بوده وقبر در جیل حرین
است حضرت شیخ سیدی احمد بن ابو الحسن الرفاعی
قدس سره از اولاد امجاد حضرت امام موسی کاظم اند ونسبت خرقه
ایشان به پنج واسطه بحضرت شیخ شبلی میرسد حضرت غوث الثقلین را
دیده اند ودر ایام عبیده بطایح سکونت داشتند صاحب کشف وکرامات
ومقامات علیه وبسیار بزرگ وشافعی مذهب بودند ابو الحسن علی
که خواهرزاده ایشانند گفتند روزی بر در خلوت ایشان نشسته
بودم که آواز کسی شنیدم چون نظر کردم پیش خال من شخصی نشسته بود
که او را هرگز ندیده بودم ساعتی باهم سخن گفتند پس آن شخص از روزنی که در
دیوار حضرت شیخ بود بیرون آمد وچون برق در هوا بگذشت پیش سیدی
در آمدم وپرسیدم که این مرد که بود فرمودند او را ندیدی گفتم دیدم گفتند
او کسی است که خدا تعالی بحر محیط را بوی محافظت میکند ویکی از رجال
اربعه است سه روز است که مهجور شده است اما خبر ندارد گفتم یا سیدی ا
سبب مهجوری او چیست گفتند در یکی از جزایر محیط مقیم است آنجا سه

شبا نروز متصل باران بارید بخاطر او گذشت که کاش این باران در آبادانی
می بارید بعد از ان استغفار کرد بسبب این اعتراض مهجور شد من گفتم یا سیدی
او را مهجوری خبر دار ساختی گفتند نه شرم داشتم گفتم اگر فرمائی من او را خبر دار
کنم گفتند میکنی گفتم آری گفتند سر بگریبان خود فرو کش چنان کردم آوازی
بگوشم رسید که یا علی سر برآر سر برآوردم خود را در یکی از جزایر بحر محیط دیدم
حیران شدم برخاستم و اندکی پیش برفتم و آن مرد را دیدم بر وی سلام کردم و آن
قصه را گفتم سوگند بمن داد که هرچه ترا بگویم چنان کن قبول کردم و گفت خرقه
مرا در گردن من و مرا بر روی در زمین میکش و منادی میکن که اینست
سزای کسیکه بر خدا تعالی اعتراض کند خرقه در گردن او کردم خواستم که بکشم
هاتفی آواز داد که ای علی بگذار که ملایکه آسمان برای او بزاری در آمده اند
و گریان شده اند خدا تعالی از و خشنود گشت بعد از شنیدن آن آواز
بیخود شدم چون بخود باز آمدم خود را پیش خانه خود دیدم و الله ندانستم
که چون آمدم و چون رفتم روزی در مجلس شیخ احمد رفاعی مناقب
حضرت شیخ عبد القادر رضی الله عنه مذکور می شد شخصی بطریق انکار گفت
بس کن سیدی بجانب او بغضب نگاه کردند فی الحال آن شخص مرده

بر دست سید می فرمودند که کرا قدرت است که مناقب شیخ عبد القادر در قواعد
بیان کرد که مرتبهٔ او تواند رسید او شخصی است که در یک جانب ما و دریای
شریعت و در یک جانب ما و دریای حقیقت است هر جا که میخواهد غوطه
میزند و برادران و مریدان خود را وصیت میکردند که چون به بغداد روید پیش
از شیخ عبد القادر کسی را نه بینید چه در ایام حیات و چه بعد از وفات
که او از حق تعالی عهد گرفته است هر که به بغداد در آید و مزار او زیارت نکند احوال
او مسلوب گردد میفرمودند که حسرت بر کسیکه حضرت شیخ عبد القادر
را ندیده وفات ایشان روز پنجشنبه دوازدهم جمادی الاول سال پانصد
و هفتاد و هشت هجری بوده و بعضی گفته اند که در سماع از دنیا رفته اند و
عمر هشتاد سال متجاوز بوده و قبر در قریه ام عبیده بطایح است حضرت
شیخ حیوة بن قیس الحرانی قدس سره صاحب اوصاف
جمیله و مقامات جلیله و از اجله اکابر و مرجع مشایخ کبار بوده اند حضرت
غوث اعظم را دریافته شیخ ابو الحسن قرشی فرموده اند چهار کس دیدم
از کبار مشایخ که در قبور خود تصرف میکنند چنانکه احیا شیخ معروف کرخی
و سید محی الدین عبد القادر جیلی و شیخ عقیل منجی و شیخ حیوة حرانی

الله تعالی اسرارہم وفات ایشان در سلخ جمادی الآخر سال یا نصد
و ہشتاد و یک ہجری بوده و قبر در موضع حران است حضرت شیخ
شہاب الدین سہروردی المقتول رحمہ اللہ نام
ایشان یحیی بن حبش است در حکمت مشائیان و اشراقیان متبحر بودند
بعضی از مشایخ ایشان را منسوب بعلم سیمیا و بعضی بخلل در عقیده و اعتقاد
فلاسفه متہم میداشتند چون بحلب رسیدند علما بقتل ایشان فتوی دادند
و بعضی گویند در حبس خفه کردند و بعضی گویند قتل و صلب کردند و بعضی
گویند مخیر ساختند میان انواع قتل چون بریاضت عادت داشتند
اختیار کردند که بگرسنگی بکشند و اہل حلب در شان ایشان مختلف
بودند بعضی بالحاد و زندقه نسبت میکردند و بعضی بکرامات و مقامات
می ستودند و مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره فرموده علم بر عقل
غالب بود و باید که عقل بر علم غالب باشد وفات ایشان در سال پانصد
و ہفتاد و ہفت ہجری و مدت عمر شریف سی و ہفت و یا سی و
شش سال بود حضرت شیخ جاگیر قدس سره اصل ایشان
از کردستان است و متوطن نواحی سامره بودند شیخ تاج العارفین ابو الوفا

ابوالوفا طاقیه خود را بدست شیخ علی هیتی بجهت ایشان فرستاده بودند بتکلیف
حضور نکردند و گفتند که من از خدای تعالی درخواستم که جاکیر را از جمله مریدان من
گرداند خدای عزوجل او را بمن بخشید حضرت غوث الثقلین را دریافته
بودند و صاحب کرامات عالیه بودند وفات ایشان در سال پانصد
و نود هجری و قبر در نواحی ساتره ست شیخ عبد الرحیم مغربی قدس
سره کنیت ایشان ابو محمد و اصل از مغرب زمین ست از سادات
حسنی و اعیان مشایخ مصر و صاحب کرامات و مقامات علیه بودند
روزی شیخ طهارت میکردند شخصی بخدمت ایشان آمده التماس نمود
که شیخ بآبی که طهارت نموده بودند اشارت کردند و از ان آب بخورد
حالیکه از و سلب شده بود بازیافت و ایشان میفرمودند که شیخ عبد القادر
از اعیان دنیا و آیتی از وجود ست وفات ایشان در سال پانصد
و نود و دو هجری بوده ست مدت عمر هفتاد سال و قبر در موضع قنی
واقع شده که از توابع مصر ست حضرت شیخ ابو علی بن مسلم
قدس سره از کبار مشایخ عراقند و صاحب تاریخ یافعی نوشته که
ایشان از جمله ابدالان بودند در ترک و تجرید یگانه داشتند و بیشتر

در کرمان میبوده‌اند وفات ایشان در سال پانصد و نود و چهار هجری بوده
و مدت عمر نود سال **حضرت شیخ نظام گنجوی قدس سره**
مولد ایشان گنجه ست و عالم بوده اند بعلوم ظاهر و باطن و از مریدان اخی
فرخ ریحانی اند و عمر گرانمایه از اول تا آخر بقناعت و تقوی و عزلت گذرانیده
اند و صاحب کشف و کرامات بوده اند و از ملاقات سلاطین اجتناب
داشته اند بلکه سلاطین را بخدمت ایشان رجوع بوده و حق تعالی
شیخ را در سخن قدرت تمام داده بود و اشعار ایشان تمام حقیقت کشف
و بیان معارف است و این از جمله اشعار شیخ است **ابیات**

چون بعهد جوانی از بر تو | بدکسی نرفتم از در تو
همه را بر درم فرستادی | من نمی خواستم تو میدادی
چونکه بر درگه تو گشتم پیر | زانچه ترسیده نیست دستم گیر

وفات ایشان در سال پانصد و نود و شش هجری بوده و قبر
در گنجه ست **حضرت شیخ عبد الله القریشی الهاشمی قدس سره**
نام ایشان محمد بن ابراهیم ست صاحب کرامات و مقامات بلند عالم بعلوم
ظاهری و باطنی بوده اند و در زبان خود تصرف تمام داشتند و صحبت شیخ

شیخ صباح رسیده بودند وفات ایشان در سال پانصد و نود و نه
هجری روی داده **حضرت شیخ** کنیت ایشان ابو
محمد بن ابی نصر است تربیت سراج الدین محمود بن خلیفه اند و با شیخ
ابو النجیب سهروردی در سماع صحیح بخاری شریک بوده‌اند و تصانیف
بسیار دارند از آن جمله تفسیر عرائس است که در آن بس نکته‌های دقیق و
اشارتهای لطیف مندرج است و در وجد و ذوق و استغراق حالتهای داشتند
و پنجاه سال در جامع عتیق شیراز وعظ گفتند و مجلس نهادند گویند در اواخر
عمر از وجد و سماع باز ایستادند شیخ ابو الحسن کردویه گفته در دعوت بعضی
صوفیه با شیخ روزبهان یکجا شدم و بر حقیقت حال او مطلع نبودم در خاطرم
آمد که در علم و حال از او زیاده ام بر سر من مطلع شد گفت ای ابو الحسن
این خطره را از خود دور کن که امروز هیچکس با روزبهان برابر نیست و او یگانهٔ
زمان خود است وفات ایشان در نصف محرم سال ششصد و شش هجری
روی داده **حضرت شیخ روزبهان بقلی** صحبت دار خضر بوده‌اند
شصت سال از خانه که در شیراز داشتند جز باداى نماز جمعه و کفایت
مهمات بیرون نیامده در علم و تقوی کامل بوده وفات در ماه محرم

سال ششصد و شش هجری حضرت شیخ ابو اسحق اعزب قدس
سره نام ایشان ابراهیم بن علی است و از اعیان مشایخ بطایح و صاحب
کرامات و مقامات عالیه و جامع میان علوم ظاهری و باطنی و شافعی
مذهب بودند بجهت غلبهٔ استغراق اکثر مراقب می نشستند گویند سال
رو بجانب آسمان نکردند اگر شیری آمدی سر بر پای شیخ سمالیدی و ایشان هم خود
که شیخ عبد القادر سیدناست امام صدیقان و محب عارفان و قدوهٔ
سالکان است وفات ایشان در سال ششصد و نه هجری بوده و قبر
در بطایح است حضرت شیخ ابو الحسن کردویه قدس سره کنیت
ایشان ابو الحسن و نام علی بن حمید الصعیدی خوارق بسیار و کرامات
بیشمار از ایشان ظاهر شده پدر ایشان رنگریز بوده و میخواست که پسر
نیز رنگریزی کند و ایشان از آن ابا کردند و بخدمت صوفیه رفت و آمد داشتند
روزی پدر ایشان آمده دید که جامهای مردم را رنگ نکرده اند در غضب شد
و در دوکان تغارهای بسیار بود در هر یکی رنگی چون غضب پدر را دیدند
همه جامها را گرفته در یک تغار نهادند غضب پدر زیاده شد گفت جامهای
مردم را ضایع کردی هر یکی رنگی جدا خواسته بودند تو همه را در یک رنگ

رنگ کردی شیخ ابو الحسن دست بدان تغار کرده همه را بیکبار بیرون آوردند
هر یکی را آن رنگ شده بود که صاحبش خواسته بود چون پدر آن بدید
بسلوک راه صوفیه بازگذشت و از رنگریزی معذور داشت وفات ایشان
در پانزدهم شعبان سال ششصد و دو از هجری بوده و قبر در دهی است از
توابع مصر **حضرت شیخ ابن صباغ رضی الله عنه** کنیت ایشان
ابو محمد است صاحب اسرار و معارف و کرامات و خوارق در زمان خود
از مشاهیره بودند بصحبت حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلی رض
رسیده اند و فوائد ها گرفته اند مرید شیخ علی هیتی بودند و ایشان مرید
تاج العارفین ابوالوفا و ایشان مرید شیخ ابو محمد شنبکی و ایشان مرید
شیخ ابوبکر بطایحی قدس الله اسرارهم و خرقه که حضرت صدیق اکبر رض در
واقعه بشیخ ابوبکر بطایحی داده بودند و از شیخ علی بن هیتی بایشان رسیده
از ایشان بایشان وفات ایشان در سلخ ذیقعده سال ششصد و نود و
هجری بوده و قبر در باطیعقوبی است **حضرت شیخ یونس بن
یوسف شیبانی** طائفه یونسیه بایشان منسوب است صاحب
کرامات و مقامات عالیه بودند وفات ایشان در سال ششصد و

نوزده هجری بوده **حضرت شیخ علی بن ادریس یعقوبی رحمهم**
کنیت ایشان ابوالحسن است و نام علی صاحب معارف و اسرار و
احوال و مقامات عالی بوده و ایشان اند که گفته اند چهار کس را شناختم
از اولیای خدای که در قبور خود تصرف میکنند چنانکه زنده اند شیخ محی الدین عبدالقادر
جیلی و شیخ معروف کرخی و شیخ عقیل منبجی و شیخ حیوة بن قیس حرانی
اینقدر هم در ذکر شیخ حیوة نیز مذکور شد وفات ایشان در سال ششصد و
بست و یک هجری رو داده **حضرت شیخ فریدالدین عطار**
اصل ایشان از قریه کدکن است از مضافات نیشاپور و هشتاد و پنجسال
در نیشاپور بوده مرید شیخ مجدالدین بغدادی اند و در ابتدا توبه بر دست
شیخ رکن الدین اکاف کرده اند بصحبت بسیاری از اکابر مشایخ را دریافته اند
و بعضی گفته اند که اویسی بوده اند صاحب وجد و سماع و از بزرگان صوفیه
اند مولانا جلال الدین رومی فرموده اند که نور منصور بعد از صد و پنجاه
سال بر روح فریدالدین عطار تجلی کرد و مربی او شد و حضرت مولانا
عبدالرحمن جامی گفته اند آنقدر اسرار توحید و حقایق و ذوق که
در مثنویات و غزلیات عطار است در سخنان هیچ یک از طایفه یافته

تاریخ وفات ایشان ... عطار ... شهادت ...

یافته نمی شود کتاب تذکرة الاولیا و الهی نامه و بیسر نامه و منطق الطیر از
تصانیف ایشان است و ولادت ایشان در شعبان سال پانصد و سیزدهم
وفات در سال ششصد و بیست و هفت هجری بوده در دست کفار در
سن یکصد و بست و یک سالگی بدرجه شهادت رسیده اند حضرت
شیخ ابن فارض المصری کنیت ایشان ابوحفص است و لقب
شرف الدین و نام عمر بن فارض الحموی و ولادت و ملکیت ایشان در مصر بوده
از قبیله بنی سعد اند و قصیده تائیه فارضیه از ایشان است چون این
قصیده را تمام کردند شبی پیغمبر را صلعم بخواب دیدند که از ایشان می پرسیدند
قصیده خود را تمام کرده چه نام کردی گفتند لوایح الجنان و روایح الجنان
فرموده اند نظم السلوک نام کن همچنان کردند که حضرت رسالت پناه
صلعم فرموده بودند وفات ایشان در دوم جمادی الاول سال ششصد
وسی و دو هجری زنده بوده حضرت شیخ اوحد الدین الکرمانی
قدس سره مرید شیخ رکن الدین سنجاسی اند و ایشان مرید شیخ
قطب الدین ابهری و ایشان مرید شیخ ابو النجیب عبد القادر سهروردی
اند قدس الله اسرارهم و بصحبت شیخ محی الدین عربی رسیده اند گویند

ایشان را بمشاهده جمال ظاهری میل تمام بود شیخ شمس الدین تبریزی
از ایشان پرسیده‌اند که در چه کاری گفتند ماه را در طشت آب می‌بینم فرمودند
اگر بر قفا دمل نداری چرا بر آسمان نمی‌بینی و پیش مولانا جلال الدین
رومی گفتند شیخ اوحد الدین شاهد باز بود اما پاکباز بود مولوی
فرموده کاش کردی و گذشتی وفات ایشان در سال ششصد و سی و پنج
هجری بوده **حضرت مولانا شمس الدین تبریزی** نام ایشان
محمد بن علی بن ملک داد است گفته‌اند که هنوز در مکتب بودم پیش از
بلوغ اگر چهل روز بر من میگذشت از عشق حضرت محمدی مرا آرزوی
طعام نمیشد و اگر سخن طعام می‌گفتند بدست و سر منع آن میکردم مرید شیخ
ابوبکر سله باف تبریزی اند و بعضی گویند که مرید بابا کمال خجندی بودند
و بعضی گویند مرید شیخ رکن الدین سنجاسی اند و حضرت مولانا عبد الرحمن
جامی فرموده‌اند احتمال دارد که بصحبت همه رسیده‌اند و از همه
تربیت یافته باشند مولانا جلال الدین رومی را کمال یگانگی و یکجهتی
با ایشان بوده و همیشه باهم صحبت میداشته‌اند و در اشعار خود همه جا
ستایش ایشان کرده‌اند و اکثر در خلوت بوده‌اند بصوم وصال

وصال می نشسته اند وفات ایشان در سال ششصد و چهل و پنج هجری بوده

شیخ ابو الغیث جمیل یمنی قدس سره از کبار مشایخ و بزرگان

اینقوم صاحب کشف و کرامات اند در اوایل از قطاع الطریق بوده اند روزی

در کمین قافله نشسته انتظار می کشیدند شنیدند که هاتفی میگوید ای آنکه چشم بر

قافله داری و دیگری را چشم بر تست در ایشان این اثر عظیم کرده توبه نمودند

و از آن عمل باز ایستادند و بصحبت شیخ ابن الافلح یمنی رسیده بمرتبه ولایت

فایز گردیدند بعد از آن بشیخ کبیر علی اهدل رسیده التماس صحبت کردند

شیخ قبول فرمودند روزی برای هیزم بصحرا رفتند و دراز گوشی با خود بردند چون بصحرا

بجمع کردن هیزم مشغول شدند شیری دراز گوش را بدرید چون هیزم آوردند

که بار کنند دیدند که شیر دراز گوش را کشته روی بشیر کرده گفتند که هیزم خود را

هرچه بار کنم سوگند بعزت معبود که بر پشت تو بار خواهم کرد هیزم را جمع کرده بر پشت

شیر نهادند و او را راندند تا نزدیک شهر آوردند بعد از آن گفتند هرجا که خواهی

برو وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه و یک هجری روداده

حضرت شیخ ابو الحسن شاذلی نام ایشان علی بن عبد الله

و اصل از مغرب از سادات حسینی اند و ساکن بوده اند در اسکندریه جمع

کثیری انجا بصحبت ایشان پیوسته اند از کبار اولیای و عظمای مشایخ بودند
گفته اند یکبار هشتاد روز گرسنه بودم در خاطرم گذشت که مرا ازینکار نصیبی
شد ناگاه زنی دیدم که از غاری بیرون آمد بغایت خوبروی گویا روی او
نور آفتاب بود و گفت مخنثی هشتاد روز گرسنه بود ایستاده تا از حق تعالی
مینکند بعمل خود و ششماه بر من گذشته که طعامی نچشیده ام گویند اول کسیکه
قهوه خورد ایشان بودند وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه و چهار
یا شش هجری بوده در راه مکه معظمه در صحرای که آب شور داشت چون ایشان را
انجا دفن کردند ببرکت ایشان آب آن زمین شیرین گشت حضرت
شیخ علی الخباز قدس سره از مشایخ کبار عراقند و صاحب
مقامات جلیله شهادت ایشان در سال ششصد و پنجاه و شش هجری
بوده حضرت شیخ عبد الله بلیانی قدس سره لقب آنقدوه
اولیای اکمل اوحد الدین و نام پدر ایشان ضیاء الدین مسعود بن محمد بن علی
بن احمد بن عمر بن اسمعیل بن شیخ ابو علی دقاق است قدس الله ارواحهم
و شیخ عبد الله بلیانی خرقه را از پدر خود دارند و پدر ایشان بچهار واسطه از
شیخ ابو النجیب سهروردی و بصحبت زاهد ابوبکر همدانی پیوسته از ایشان نیز

نیز بهره تمام حاصل نموده اند و پدر ایشان میگفته اند که من آنچه از اجداد
خود خواسته بودم بعبد الله دادند و آنچه بر من بمقدار دریچه کشادند براو
دروازه کشادند و شیخ از بزرگان و موحدان این طایفه و صاحب کرامات
بلند و مقامات ارجمند بوده اند فرموده اند که بیک آه که برآرم صد هزار چون
منصور حسین بید الکم و شیخ فرموده اند که بزرگ درویشی نه نماز و روزه و احیای
شب است اینجمله اسباب بندگی است درویشی نه رنجیدن است اگر اینحاصل
کنی واصل کردی و این رباعی از اشعار ایشان است رباعی
تا حق بود چشم سر نه بینم مردم ٭ از پای طلب نمی نشینم مردم ٭ گویند
خدا بچشم سر نتوان دید ٭ آن ایشانند من چنینم مردم ٭ وفات
ایشان روز عاشورا سال ششصد و هشتاد و شش هجری واقع شد

حضرت شیخ لیس المغربی الاسود قدس سره

ایشان کسب حجامی را ستر حال خود ساخته بودند اما از اهل کرامت و ولایت
بوده اند امام محی الدین نووی از جمله مریدان و معتقدان ایشان بودند و
بصحبت و خدمت ایشان تبرک میجستند وفات ایشان در ربیع الاول
سال ششصد و هفتاد و هفت هجری بوده و مدت عمر هشتاد سال

حضرت شیخ عفیف الدین تلمسانی نام ایشان سلیمان بن
علی است بعضے از فقہا ایشانرا بزندقہ و الحاد منسوب داشتند اما صوفیہ
بزرگ داشتند و حضرت مولانا می عبد الرحمن جامی قدس سرہ فرمودہ اند کہ ہر کہ
اندک چاشنی از مشرب این طائفہ داشتہ باشد داند کہ سخن او در شرح منازل
السائرین کہ تصنیف شیخ الاسلام است چقدر مبنی بر ذوق و علم و عرفان است
گویند کہ بمجلس سماع حاضری شدند در صحبت تمام بآن داشتند و خودی
نمودند وفات ایشان در سال ششصد و نود ہجری بودہ است حضرت
شیخ سعدی شیرازی رحمہ اللہ لقب ایشان شرف الدین
و نام مصلح الدین بن عبد اللہ است و تخلص سعدی در علوم ظاہر و باطن و نظم و نثر
جامع و کامل و مجاور بقعہ شریفہ شیخ ابو عبد اللہ خفیف بودہ اند قدس اللہ سرہ
بارہا بزیارت حرمین شریفین پیادہ رفتہ اند و اکثر اقالیم را گشتہ اند و بہندوستان
رسیدہ بت سومنات را شکستہ اند و صحبت شیخ شہاب الدین سہروردی
و بسیاری از اکابر را دریافتہ اند و در بیت المقدس و بلاد شام مدتی سقائے
کردہ اند وقتی با یکی از اکابر سادات نزاع بجہت کفش و کوشی واقع شد آنشریف
حضرت رسالت پناہ صلعم را بخواب دید کہ او را عتاب کردند چون بیدار شد

شده پیش شیخ آمده عذر خواست و تصانیف ایشان همه مشهور و مقبول است
و این از جمله شعر ایشان است **غزل** من نه آنستم از اول که تو پیمودی
وفائی : عهد نابستن از آن به که ببندی و نپائی : گفته بودم چو بیائی غم دل
با تو بگویم : چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیائی : دوستان عیب کنندم که
چرا دل بتو دادم : باید اول بتو گفتن که چنین خوب چرائی : شمع را باید
ازین خانه برون بردن و کشتن : تا که همسایه نداند که تو در خانه مائی : وفات
ایشان شب جمعه ماه شوال سال ششصد و نود و یک هجری بوده و قبر در
بیرون شهر شیراز است **حضرت شیخ حسن بلغاری قدس**
سره اصل ایشان از نخجوان است و صاحب جذب و مقامات عالیه
بوده اند و نسبت ارادت ایشان بدو واسطه بشیخ ابو النجیب سهروردی میرسد
در سن سی سالگی تایب شده در بیکار در آمده اند و اکناف عالم را سیر نموده
اند وفات ایشان در سال ششصد و نود و هشت هجری بوده و مدت عمر
نود و سه سال و قبر در سرخاب تبریز است **حضرت شیخ ابو محمد**
مرجانی نام ایشان عبد الله بن محمد است و اصل از نوجان مغرب زمین
ابواب علوم الهی و انوار ربانی بر روی ایشان گشاده بود و از بزرگان

اینقوم اند وفات ایشان تونس سال ششصد و نود و نه هجری بوده
حضرت ابن مطرف اندلسی کنیت ایشان ابو عبدالله ست
و مجاور مکه معظمه بوده اند و روا داشته اند که شبانروزی پنجاه اسبوع طواف
میکردند وفات ایشان در رمضان سال هفتصد و هفت هجری بوده مدت
عمر ایشان از نود سال متجاوز پادشاه عصر از سعادتمندی و کمال اخلاص
که بخدمت ایشان داشت جنازه شیخ را بر دوش خود گرفت حضرت
شیخ شمس الدین قدس سره نام ایشان محمد بن احمد دنائی
صوفی ست حنبلی مذهب بوده اند وفات ایشان در سال هفتصد و
یازده هجری روداده حضرت شیخ عماد الدین رح نام ایشان احمد
بن شیخ الحزامیه ابراهیم بن عبد الرحمن ست و اصل از واسط در علم التصوف
تصانیف بسیار دارند وفات ایشان در سال هفتصد و یازده هجری بوده
مدت عمر پنجاه و چهار سال حضرت شیخ سلمان ترکمان قدس
سره در دمشق بوده اند کم می گفتند و کم از جای بر میخاستند و کم می خفتند
و علمای ظاهر با جلالت و بزرگی نیازمندانه سلوک با ایشان میکردند با وجود آنکه
در ماه رمضان چیزی میخوردند و نماز نمیگذاردند اما کشف و اطلاع بر مغیبات

مغیبات بسیار داشتند و این طایفه را ستر حال خود ساخته بودند وفات

ایشان در سال هفتصد و چهارده هجری **حضرت شیخ نجم الدین**

قدس سره نام ایشان عبدالله بن احمد بن محمد الاصفهانی است صاحب

مقامات و مناقب عالیه شاگرد ابو العباس المرسی الشاذلی و بسی

مجاور مکه معظمه بودند وفات ایشان بمکه معظمه در جمادی الآخر سال

هفتصد و بیست و یک هجری بوده و مدت عمر هفتاد و هشت سال

حضرت شیخ اوحدی اصفهانی گویند ایشان از جمله اصحاب

شیخ اوحد الدین کرمانی اند و بر سر پای حله داشتند جام جم از ایشان است

و اکثر اشعار ایشان در تصوف و حقیقت است و این بیت نیز از ایشان

بیت اوحدی شصت سال سختی دید تا شبی روی نیکبختی دید

وفات ایشان در سال هفتصد و سی و هشت هجری بوده و قبر در مراغه

تبریز است **حضرت مولانا محمود زاهد مرغانی قدس سره**

لقب ایشان جلال الدین است در علوم ظاهر شاگرد مولانا نظام الدین

هروی اند و بجهت متابعت سنت و شریعت بمرتبه عالی رسیده بودند

در تقوی و ورع جهد بلیغ مینمودند وفات ایشان در ماه ذی حجه سال هفتصد

و هفتاد و هشت هجری بوده و قبر در سرغاب هرات است حضرت مولانا
زاهد سرغانی رحمة الله نام پدر ایشان شیخ علی بن شیخ ابوبکر بن
شیخ احمد بن شیخ محمد شاه بن شیخ محمود بن شیخ اسمعیل تایبادی است
و تایباد دهی است از توابع جام در علوم ظاهر شاگرد مولانا نظام الدین هروی
بوده اند اما بواسطه متابعت سنت و آداب شریعت ابواب علم باطن بر ایشان
مفتوح گشت و کرامات و مقامات عالیه از ایشان بظهور آمد و اویسی
بودند از روحانیت شیخ احمد جام و پیوسته زیارت روضه حضرت میفرمودند
و در مدت هفت سال پیاده و پای برهنه از تایباد بروضه متبرکه ایشان
قرآن خوانده میرفتند و از برکت روحانیت حضرت شیخ بمطلب اقصی و
مرتبه اعلی فایز گشتند حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس الله سره
چون بمجلس ایشان رسیدند مولانا حضرت خواجه پرسیدند که چه نام دارید
خواجه فرمودند که بهاء الدین نقشبند گفتند از برای ما نقشی ببندید خواجه فرموده اند
که آمدیم که نقشی ببریم و دو روز باهم صحبت داشتند و حضرت تیمور صاحبقران
انار الله برهانه کمال اخلاص و ارادت در خدمت مولانا داشتند بلکه مولانا
مربی صاحبقران بودند وفات ایشان بتاریخ پنجشنبه سلخ محرم الحرام سال

سال هفتصد و نود و یک هجری بوده و قبر در موضع تا بیا دست حضرت خواجه
حافظ شیرازی نام ایشان محمد است و لقب شمس الدین حضرت مولانا
عبد الرحمن جامی قدس سره نموده‌اند با وجود آنکه معلوم نیست که بظاهر دست ارادت به پیری
داده باشند اما ایشان را لسان الغیب گفته‌اند و آثار حقایق و معارف در دیوان
ایشان بسیار است و در تذکره عبد القادر بداؤنی از خدمت شیخ نظام الدین
اشتی نقل کرده است که خواجه حافظ مرید حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند اند و
اکثر تفاولی که از دیوان حقیقت بیان ایشان نموده میشود موافق مطلب بر می آید
چنانچه جهانگیر بادشاه که در ایام شاهزادگی بسبب آزردگی از والد خود جدا شده در
الهآباد می بودند و تردد داشتند در اینکه بملازمت پدر عالیقدر بروند یا نه دیوان حافظ
را طلب نموده فال کشادند و این غزل برآمده

غزل

چرا نه در پی عزم دیار خود باشم — چرا نه خاک سر کوی یار خود باشم
غم غریبی و غربت چو بر نمی تابم — بشهر خود روم و شهریار خود باشم
ز محرمان سراپرده وصال شوم — ز بندگان خداوندگار خود باشم
چو کار عمر نه پیداست باری آن اولی — که روز واقعه پیش نگار خود باشم
بود که لطف ازل رهنمون شود حافظ — وگرنه تا بابد شرمسار خود باشم

وبموجب این فال بی تأمل و اهمال بسرعت روانه شده بملازمت ایشان
مشرف گشتند و قضارا بعد از شهنشاه اکبر بادشاه فوت کردند و ایشان
بادشاه شدند این فقیر بدستخط حضرت جهانگیر بادشاه دیده که در حاشیه
دیوان حافظ اینقدر را نوشته اند وفات ایشان در سال هفتصد و نود
و دو هجری بوده و قبر در شیراز است **حضرت مولانا ظهیر الدین
خلوتی قدس سره** جامع بودند میان علوم ظاهر و باطن مولانا زین الدین
ابابکر تایبادی میفرمودند امروز در زیر فلک مثل ظهیر الدین کس ندیدم مرید
شیخ سیف الدین خلوتی اند وفات شیخ سیف الدین در سال هفتصد و هشتاد
و سه هجری بوده و قبر شیخ در مزار خلوتیان بر سر پل کاوزگاه است صح
حضرت شیخ کمال خجندی قدس سره بسیار بزرگ و صاحب حال
بودند و خود را در لباس شعر و شاعری پوشیده میداشتند و ترک و تجرید ایشان بکمال
بوده چنانچه گویند در تبریز زاویه داشتند که در انجا بسر میبردند چون بعد از فوت ایشان
انجا دیدند بغیر از بوریای که بران می نشستند و سنگی که زیر سر می نهادند چیز دیگر نبود وفات
ایشان در هشتصد و سه هجری بوده و قبر در تبریز است و بر قبر ایشان این
بیت نقش کرده اند بیت کمال از کعبه رفتی بر در یار ۞ هزارت آفرین مردانه

مردانه رفیقی **حضرت مولانا محمد شیرین** تخلص ایشان مغربی است مرید
شیخ اسمعیل سیسی اند و شیخ اسمعیل از اصحاب شیخ نور الدین عبد الرحمن اسفراینی
و از معاصران و مصاحبان شیخ کمال خجندی بوده اند وفات ایشان در
سال هشتصد و نه هجری است و مدت عمر شصت سال و این غزل نیز از جمله

اشعار ایشان است **غزل**

در موج دریای ازل برگشت صحرای ابد
صحرا الیقین دریا شود چون پایه از دریا مدد
در خطهٔ ملک صمد احمد بود عین احد
بررو بحر بیکران باشد چو در دریا امد
سر در هم آرد دایره از جنبش بر خیزد عدد
از یکی گفتم بدان صد را ز یک یک را ز صد
باشد که موجی در رسد بازم به دریا در کشد
از برج دل طالع شود از اندرون سر بر زند
گر مغربی را آئینه پنهان نباشد در لحد

از جنبش بحر قدم برخاست موج بیحد و
ور موج بحر بیکران صحرا و دریا شد عیان
اندر جهان بیحد و واحد احد نبود ولی
لیکن جهان جسم و جان گرچه شد از دریا عیان
اندر سرای عالم ازل باشد ابد عین ازل
اندر یکی صد بین نهان در صد یکی را بین عیان
من بر مثال ماهیم افتاده از دریا برون
وقتست کان خورشید را دان ماه [illegible]
آن آفتاب مشرقی پیدا شود در مغربی

حضرت شاه قاسم انوار
قدس سره اصل آن سیادت مآب از آذربایجانست مولد و منشاء

تبریز بوده‌اند و این جمال نسبت ارادت بشیخ صدر الدین اردبیلی داشتند بعد از آن بصحبت
صدر الدین علی یمنی که از مریدان اوحد الدین کرمانی بوده‌اند رسیده‌اند و در نواحی
ابیورد حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند را دیده‌اند و با ایشان صحبت داشته‌اند
دیوان اشعار ایشان مشتمل بر حقایق و معارف و اسرار است و در باب مریدان
ایشان حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره فرموده‌اند که فقیر بعضی از ایشان
را دیده و در احوال بعضی را شنیده اکثری از ربقهٔ دین اسلام خارج بوده‌اند و بدایره
اباحت و تهاون بشرع و سنت داخل شده‌اند که میتواند بود که چون فتوح و نذور
بسیار میرسیده و همه را صرف لنگر و مریدان و درویشان میشده و اصحاب
نفس و هوا را مقصود در آنجا حاصل بوده بدین جهت جماعهٔ بیباک نیز خود را
در زمرهٔ مریدان ایشان داخل ساخته باشند و آن سیادت منزلت از همه
پاک بوده‌اند و مریدان حضرت شاه مدار نیز در هندوستان اینچنان دارند و اکثر
بیباک اند وفات ایشان در سال هشتصد و سی و هفت هجری بوده و قبر
در خرجرد جام است **شیخ زین الدین خوافی رحمه الله** کنیت ایشان
ابوبکر است جامع بوده‌اند میان علوم ظاهری و باطنی و از اول تا آخر توفیق
استقامت بر جادهٔ شریعت و متابعت سنت یافته بودند و حضرت مولانا

مولانا عبد الرحمن جامی فرموده اند که متابعت سنت بزرگترین کرامتی ست پیش
ایشان و شیخ زین الدین خوافی مرید شیخ نور الدین عبد الرحمن قریشی مصری اند
و ایشان مرید شیخ سیف کورانی و ایشان مرید شیخ تاج الدین حسن تستیری
و ایشان مرید شیخ محمود اصفهانی و ایشان مرید شیخ عبد الصمد نطنزی و ایشان مرید
شیخ علی بزغش و ایشان مرید شیخ شهاب الدین سهروردی گویند در آخر حیات
ایشان را واردی رسید که شبانه روز بالکل از خود غائب بودند و چون
ازان غیبت ایشان را باز آوردند قریب یکسال خاموشی بر ایشان غالب بود
و سخن کم میگفتند و فات ایشان در شب یکشنبه دوم شوال سال هشتصد و
سی و هشت هجری بوده بعد از وفات ایشان به ۳ جا نقل کرده الحال
قبر شیخ در هرات است نزدیک عیدگاه و عمارت عالی بر آن ساخته اند

حضرت سید بدیع الدین قدس سره لقب ایشان شاه مدار است

و مرید شیخ محمد طیفور شامی نسبت ارادت ایشان بسبب که بسن یا چهار
دیگر پنج یا شش واسطه بحضرت رسالت پناه صلعم میرسد غرایب احوال
و عجایب اطوار و مقامات بلند و کرامات ارجمند داشته اند و بزرگی
حضرت شاه مدار زیاده ازانست که در تحریر و تقریر آید گویند دو صد سال

طعام نخوردند و لباس یکبار می پوشیدند دیگر احتیاج شستن نمیشد و همیشه
سفید و پاکیزه میماندند و شیخ عبد الحق دهلوی نوشته اند که ایشان در مقام
صمدیت بودند و آن مرتبه سالکان است و از جهت جمال کمالی که حق تعالی با ایشان
عطا فرموده بود هر کرا نظر بر روی مبارک ایشان افتادی بس بی اختیار
سجود کردی از جهت همیشه برقع بر روی خود می انداختند وفات ایشان
هفدهم جمادی الاولی سال هشتصد و چهل هجری بوده و قبر ایشان در موضع
مکن پور که از توابع قنوج است واقع شده و هر سال در ماه جمادی الاولی
که عرس ایشان است قریب پنج شش لک آدم مرد و زن صغیر و کبیر از
اطراف و جوانب هندوستان در آن روز بزیارت روضه شریفه ایشان
با علمهای بسیار جمع میشوند و بهر نذر و نیاز می آرند و کرامات و خوارق عجیبه
الحال نیز نقل میکنند و از چهار حصه اهل هندوستان از وضیع و شریف دو حصه
مرید حضرت پیر دستگیر غوث الثقلین شاه محی الدین سید عبد القادر جیلی
اند اما اشراف بیشتر و یک حصه مرید شاه مدار اما اجلاف بیشتر و نیم
حصه مرید حضرت خواجه معین الدین چشتی و نیم حصه مرید مخدوم بهاء الدین
زکریای ملتانی قدس الله اسرارهم حضرت مولانا جلال الدین

الدین پورانی کنیت ایشان ابو یزید است بعد از کسب علوم ظاهری بکثرت
متابعت سنت و رعایت شریعت بمرتبه اعلی رسیده اند و اکثر بکفایت مهمات
مسلمانان بقدر امکان کوشش می نمودند هر که رجوع بایشان کرد خود بآنجا میرفتند
اگرچه بظاهر دست ارادت به پیری نداده اند اما اویسی بوده اند چنانچه میفرمودند
هرگاه مرا اشکالی می افتد روحانیت حضرت رسالت پناه صلعم متوسط
رفع آن میکند گویند روزی از اصحاب خود شانه طلبیده اند و گفته اند حضرت
رسالت پناه صلعم فرموده اند که ابو یزید گاهی محاسن خود را شانه میکن و ایشان
بصحبت مولانا حضرت ظهیر الدین خلوتی رسیده اند و معتقد طریقه ایشان
بودند حضرت مولانا عبد الرحمن جامی اکثر پیش ایشان میرفتند چنانچه
گفته اند روزی با جماعتی بزیارت مولانا جلال الدین پورانی رفتیم وقت
بازگشتن یکی از ایشان را در خاطر گذشته بود که اگر مولانا را کرامتی هست
میباید که پاره کشمش تبرک بمن دهد چون روانه شدیم آن شخص را آواز دادند
که یکساعت باش بخانه درون رفت یک طبق مویز بیرون آوردند و با وی دادند
و گفتند معذور دار که در باغهای ما کشمش نمی باشد وفات ایشان در شب
دوشنبه دهم ماه ذیقعده سال هشتصد و شصت و دو هجری بوده *

حضرت خواجه شمس الدین محمد الکوسوی الجامی قدس سره

کوسو قصبه ایست از توابع هرات که ولادت ایشان در آنجا واقع شده و از
اولاد بزرگوار حضرت شیخ الاسلام احمد الجامی النامقی اند قدس الله
سره جامع بودند بعلوم ظاهر و باطن و بخدمت شیخ زین الدین خافی
بسیار میرسیدند و بصحبت شیخ بهاء الدین عمر نیز بسیار میرسیده اند مولانا
سعد الدین کاشغری و مولانا شمس الدین محمد اسد و مولانا جلال الدین ابویزید پورانی
و غیرهم از عزیزانی که در آنوقت بودند بمجلس ایشان حاضر میشدند و معارف
و لطایف خواجه را استحسان میکردند در اثنای وعظ و مجلس سماع خواجه
را وجدی عظیم میرسید و صیحهای بسیار میزدند و مجلسها را اثر میکردند و گاه
در صحبت ایشان چیزی که در خاطر کسی میگذشت آنرا بر وجهی که غیر او کسی
ندانستی اظهار میفرمودند وفات ایشان در روز شنبه بیست و ششم جمادی الاولی
سال هشتصد و شصت و سه هجری بوده و قبر در هرات نزدیک مسجد جامع
قریب مزار فقیه ابویزید مرغزی است

مولانا شمس الدین محمد روجی

اصل ایشان از قریه روج است و آن بر نه فرسنگی هرات واقع شده از
کبار مریدان مولانا سعد الدین کاشغری اند و هم بهره حضرت مولانای جامی

جامی ایشان گفتند که مرا همیشه آرزوی آن میبود که پیغمبر صلعم را بخواب بینم روزی
بخدمت والده خود رفتم ایشان کتابی در پیش داشتند و میخواندند که هر کس این
دعا را شب جمعه چند بار بخواند پیغمبر صلعم را بخواب بیند اتفاق آن شب آینده شب
جمعه بود رخصت خواندن دعا از والده خود گرفته بخلوتخانه خود رفتم و مشغول شده
باشم ایطا نیز دعا را خواندم و نیز شنیده بودم که هر کس شب جمعه سه هزار بار
درود بر رسول علیه الصلوٰة والسلام بفرستد آنسرور را بخواب بیند این عمل
نیز کردم چون بخواب رفتم در واقعه دیدم که از در سرای خود در آمدم و والده
من ایستاده مرا گفت من انتظار توی بردم اینک رسول صلعم بخانه ما آمده اند
بیا تا ترا در خدمت آنحضرت برم پس دست مرا گرفته بجائی که آنحضرت
نشسته بودند بردو دیدم که آنحضرت نشسته اند و جمعی کثیر در گرد و پیش آنسرور
نشسته و ایستاده اند و مکاتبات نوشته بر اطراف عالم میفرستند و کوئی
املا حضرت رسول میکنند و مولانا شرف الدین عثمان زیارتگاهی که از علمای
ربانی بودند پیش نشسته دعا در مرا برده عرض کرد که یا رسول الله پسر یکه وعده
کرده بودی که در از عمر و دانشمند خواهد شد این است پس است باز آنحضرت
بجانب من دیده تبسم کردند و فرمودند که همان فرزندست چه وقتی که ما در

پسری داشت صاحب جمال فوت کرد و او بسیار متألم شد شب حضرت رسالت
پناه صلعم را بخواب دید که میفرمایند غمگین مباش که خدا تعالی بتو پسری صاحب
دولت و دراز عمر خواهد عطا فرمود و مرا خدای عز و جل با ایشان داد پس آنحضرت
بمولانا عثمان حکم نمودند که مکتوبی برای این پسر بنویس مولانا کاغذی
نوشت مشتمل بر سه سطر و در زیر آن سطور مشتمل گواهی که بردم در قبالها نویسند
جدا جدا چیزی نوشت و پیچیده بدست من داد و من روان شدم با خود گفتم که
مضمون مکتوب را ندانستم بازگشته بخدمت آنحضرت آمدم و عرض کردم
ندانستم یا رسول الله که درین کاغذ چه نوشته شده حضرت آن مکتوب را
از دست من گرفته بخواندند و من بیک خواندن مضمون آن سطور را یاد گرفتم
و باز پیچیده بدست من دادند میخواستم که باز چیزی بپرسم ناگاه آواز در
برآمد از خواب بیدار شدم دیدم که مادرم می آید و شمعی در دست دارد و بجانبم
گفت ای محمد چیزی در خواب دیدی گفتم آری گفت من خوابی دیده ام
و آنچه من مشاهده نموده بودم بعینه آنرا نقل کرد و ولادت ایشان در شب برات
بسال هشتصد و بیست هجری بوده و وفات سه‌شنبه شانزدهم ماه رمضان
بسال نهصد و چهار هجری بوده و قبر در کازرگاه نزدیک مرقد شیخ الاسلام

الاسلام خواجه عبدالله انصاری است قدس الله سره حضرت شیخ
صوفی علی قدس سره اصل ایشان از ولایت جام است و
مرید شیخ زین الدین خوافی اند و سبب درآمدن ایشان باین راه این
بود که روزی جمعی از درویشان بزیارت مزار بزرگی میرفتند و ایشان
در صحرائی بزراعت مشغول بودند چون نظر ایشان بر درویشان افتاد
اثری در دل شیخ بهم رسیده و با درویشان همراه شدند بزیارت آن
مزار رفتند و از برکت متابعت درویشان و زیارت نمودن مزار
آن بزرگوار دل از دنیا و اهل دنیا برکندند و درین راه درآمده اند وفات
ایشان در سال نهصد و هشت هجری حضرت امیر سید علی
قوام رحمه الله از سادات سوانه اند که در نزدیکی سرهند است و
از بزرگان ارباب کمال و سکر و وجد و حال و از کبار مشایخ هندوستان
بوده اند لباس ایشان معین نبود گاهی خرقه میپوشیدند و گاه لباس
لشکریان در بر میکردند در ابتدای طلب الهی بجونپور رفته بخدمت شیخ
بهاء الدین جونپوری رسیده مرید شدند و ابواب فتوحات بر ایشان
گشاده گشت گویند تا چهل سال بهیچ خادمی امر نکردند خدمت نفس خود

میگفتند که پیغمبر صلعم را بخواب دیدم که میفرمودند علی دہلی برو در خود بنشین
و از احوال خلق خبر دار نمی شوی گفتم یا رسول الله اگر دل ست از ان تست
علی بیچاره در میان چیست فرمودند برای خلق خدا دعا کن که دعای تو در
حق ایشان مستجاب ست وفات ایشان در سال هفتصد و پنجاه هجری بوده
و قبر در حوالی جونپور در موضعی ست که توطن داشته اند و ان سرای میران
مشهور ست بزار و تبرک **حضرت مخدومی شیخ حسین خوارزمی**
ایشان مرید حضرت مخدومی اعظم حاجی محمد جبوشانی که از کبار متاخرین
و بزرگان دین و صاحب کرامات ارجمند و مقامات بلند بوده اند مخدومی
اعظم در سلسله کبرویه مرید شاه علی بیدادری و ایشان مرید شیخ رشید الدین
محمد اسفرائنی و ایشان مرید عبد الله برزش آبادی و ایشان مرید شیخ
اسحق ختلانی و ایشان مرید سید علی همدانی اند قدس الله اسرارهم وفات
مخدومی اعظم در سال نهصد و سی و هفت هجری روداده وفات شیخ
حسین بشام بوده در نهصد و پنجاه و شش سال هجری **حضرت شیخ
علی متقی قدس سره** نام پدر ایشان عبد الملک بن قاضیخان
المتقی القادری الشاذلی المدنی الچشتی ست از کبار اولیای وقت و مشایخ

هندوستان اند آبای کرام ایشان از جونپور بوده‌اند و مولد ایشان در
برهانپور است در سن هفت سالگی والد ایشان را خدمت شاه باجن
چشتی که در برهانپور بوده‌اند مرید ساختند و بعد از آن از شیخ عبد الحکیم بن شاه
باجن خرقهٔ مشایخ چشت پوشیدند و بجانب دیار ملتان سفر کرده بصحبت
بسیاری از مشایخ آنجا رسیدند و تحصیل علوم نمودند و عزیمت حرمین شریفین
کردند و بآنجا رسیده از شیخ محمد بن السخاوی خرقهٔ متبرکهٔ قادریه و شاذلیه که
منسوب است بشیخ نور الدین ابو الحسن علی الحسینی الشاذلی پوشیده و بمرتبهٔ
کمال رسیدند و تصانیف مشهور بسیار دارند وفات ایشان دوم شهر
جمادی الاولی سال هفتصد و هفتاد و پنج هجری بوده و مدت عمر نود سال از
ولادت شیخ در سال ششصد و هشتاد و پنج هجری بوده و قبر در مدینهٔ مطهره است

حضرت شیخ ادهن جونپوری نام پدر ایشان شیخ بهاء الدین
است در وقت خود از بزرگان مشایخ هندوستان بوده‌اند با وجود آنکه چنان
مسن و معمر گشته بودند که تا دو کس ایشان را نمیگرفتند نمیتوانستند ایستاد
اما چون بسماع می در آمدند ایشان را ده کس نمیتوانستند نگهداشت وفات
شیخ در سال هفتصد و هفتاد و شش هجری است و عمر ایشان از صد متجاوز

بوده و قبر در جونپور است **حضرت شیخ سلیم فتحپوری قدس سره**

نام پدر ایشان شیخ بهاء الدین است و اصل از دهلی و مرید خواجه ابراهیم اند
که از اولاد حضرت خواجه فضیل عیاض و در سلسله چشت بوده‌اند و شیخ از اولاد
شیخ شکر اند در مدت عمر روزه سطے میداشته اند در اوایل حال بطریق سیاحی
می بودند چون در نیکار در آمده اند بزیارت حرمین شریفین مشرف گشته
و مملکت عرب و عجم را سیر کرده و مشایخ آنوقت را دریافته باز بهندوستان
آمدند و در کوه سیکری که درآنوقت ویرانه بود توطن گزیدند و حضرت اکبر بادشاه
از اخلاص و اعتقادی که بشیخ داشتند شهری در انجا آباد کردند و قلعه متین
بران کوه ساختند و فتحپور نام نهادند چون بادشاه را فرزندی نمی ماند و بهر جا
که از ارباب کمال و صاحب حال شخصی را می شنیدند رجوع باو نموده التماس
فرزند میکردند شخصی بعرض رسانید که عزیزی درین نزدیکی از خانه مبارک آمده
در کوه سیکری میگذرانند بادشاه خود بزاویه شیخ رفته التماس فرزند نمودند
شیخ گفتند فردا جواب خواهیم داد چون روز دیگر بادشاه رفتند شیخ فرمودند
حق تعالی شمارا فرزند خواهد عطا فرمود فرزند کلان خود را بما خواهید داد که
تربیت نمائیم چون مدت حمل جهانگیر بادشاه نزدیک رسید اکبر بادشاه

بادشاه بخانهٔ شیخ فرستادند جهانگیر بادشاه بخانهٔ شیخ متولد شدند و شیخ
خود را بر ایشان گذاشته سلطان سلیم نام کردند و صبیهٔ خود را بشیر خوار
دادند مقرر نمودند و گفتند وقتی که این پسر بسخن درآید ما رحلت خواهیم نمود
و همچنین شد ولادت شیخ در سال هشتصد و نود و هفت هجری بود و وفات
در بست و نهم رمضان سال نهصد و هفتاد و نه و قبر در مسجد کلان فتحپور ست
که اکبر بادشاه بجهت حضرت شیخ بنا کرده اند بس عالی ساخته اند **حضرت
شیخ نظام امیتهی قدس سره** از بزرگان مشایخ هندوستان اند
و اصل از قصبه امیتهی که از توابع لکهنو ست مرید شیخ معروف جونپوری اند
و شیخ معروف مرید شیخ الهداد شارح کافیه و هدایه اند که سلسلهٔ ایشان بچند
واسطه بشیخ نور قطب عالم که در بنگاله آسوده اند میرسد ریاضتهای شاقه کشیده
صاحب کشف و کرامات گشته بودند و از سماع پرهیز مینمودند و میگفتند چرا در
اختلاف باید افتاد وفات ایشان در سال نهصد و هفتاد و نه هجری بوده و
قبر در قصبه امیتهی ست **حضرت شیخ داود جهنی وال قدس سره**
جهنی قصبه ایست از مضافات لاهور ابای کرام ایشان از عرب بهند [illegible]
آمده اند و تولد ایشان در سیت پور شده والده ایشان پیش از ولادت

شیخ غوث کرده اند در اوایل حال پیش مولانا اسمعیل آجه که از شاگردان
حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس الله سره السامی بوده‌اند کسب علوم
می نمودند در ایام طفولیت اصفهانی را بقدرت تمام میخواندند و منسوب اند
بسلسلهٔ علیهٔ قادریه در اوایل سلوک اویسی بوده‌اند از روحانیت حضرت
قطب ربانی غوث صمدانی سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه و باشارهٔ حضرت
غوث اعظم دست ارادت بشیخ حامد قادری ولد شیخ عبد القادر ثانی داده‌اند
و از بزرگان مشایخ متاخرین صاحب مقامات بلند و خوارق ارجمند
گشتند وفات ایشان در سال هفتصد و هشتاد و دو هجری بوده و قبر
در شیرگده نواحی چینی ست **حضرت شیخ نظام نارنولی قدس**
سره نارنول از شهرهای مشهورهٔ هندوستان است مرید شیخ خانو
چشتی اند که در گوالیار توطن داشتند و از کبار مشایخ وقت خود بودند
و شیخ نظام تا چهل سال بارشاد طالبان مشغول بودند و جمع کثیری به برکت
ایشان بمرتبهٔ عالیه رسیدند گویند هشت پیاده از نارنول حضرت خواجه قطب الدین
اویسی قدس روحه بوجد و ذوق و جذبهٔ تمام میرفتند ولادت شیخ خانو
در سال هشتصد و چهل هجری بوده و وفات ایشان در سال هشتصد و نود و هشت

و هفت هجری روداده ● **حضرت شیخ وجیه الدین گجراتی** نسب ایشان
علویست از کبار مشایخ متاخرین اند و در علوم ظاهری قدرت ایشان بمرتبه
بود که بر اکثر کتب درسی حاشیه یا شرحی نوشته اند خلقی انبوه بخدمت شیخ
رسیده مستفیض و مستفید میگشتند و حالت باطنی نیز بر کمال داشته اند در احمدآباد
سکونت ورزیده بودند و بهیچ جای رفت و آمد نمیکردند اگرچه ارادت بجای دیگر
داشتند اما ارشاد از شیخ محمد غوث اعظم یافته اند و در آداب طریقت تابع ایشان
بودند و کار را نیز و شیخ محمد غوث باتمام رسانیده اند و چون شیخ محمد غوث بگجرات
رفتند شیخ علی متقی که صاحب علوم ظاهر و باطن بودند با جمعی از علمای ظاهر بسبب
بعضی سخنان بلند فتوی بر قتل ایشان نوشتند و حاکم آنجا فتوی را موقوف بر
نوشتن شیخ وجیه الدین داشت چون ایشان بخانهٔ شیخ محمد غوث رفتند در دیدن
اول فریفته شیخ گشتند و کاغذ فتوی را پاره کردند و بشیخ علی متقی گفتند که فهم شما
بکمالات شیخ نرسیده و میگفتند که در ظاهر شریعت چنان باید بود که شیخ علی متقی
است و در حقیقت آنچنانکه مرشد ماست و آنچه از اکثر مردم معتبر تحقیق نموده اند
که شیخ محمد غوث از اهل دعوت بودند اما آخر بکمال رسانیده بودند وفات شیخ
وجیه الدین در غرهٔ صفر سال نهصد و نود و هشت هجری بوده و قبر در میان شهر

احمدآباد است وفات شیخ محمد غوث اعظم پانزدهم رمضان سال نهصد و هفتاد
هجری در اکبرآباد واقع شده و مدت عمر هشتاد سال و قبر در گوالیار است حضرت
شیخ علاء الدین اودهی قدس سره صاحب کرامات و مقامات
عالیه بودند گاه گاهی حقایق و معارف را بصورت نظم در می آوردند چنانچه این مطلع
از ایشانست بیت نظم آن گل خود رو چه رنگ و بو دارد که مرغ هر چمنی
گفتگوی او دارد و از مریدان ایشان بسیاری بکمال رسیده اند گویند همیشه دعا
میکردند که شهادت نصیب ایشان گردد وشبی دزدان بخانه ایشان درآمدند و
با وجود آنکه سن شیخ به نود رسیده بود شمشیری بدست گرفتند و چندی را کشته
خود بدرجه شهادت رسیدند و شهادت ایشان در سال نهصد و نود و هشت
هجری بوده است حضرت شیخ محمد بن فضل الله قدس سره از
اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلام احمد جام اند قدس الله روحه در موضع زنده جان
که از توابع هرات است می بوده اند صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند در
ریاضت و مجاهدت یگانه زمانه و اکثر صائم می بوده اند و افطار بشوربائی کرده و
بجای آن صابون آب میخوردند تا دروشود و از حضرت اخوند خود شنیده ام که سفر
چون عبدالله خان اوزبک از ماوراء النهر بتسخیر خراسان روانه شده در زنده جان بخدمت

بخدمت ایشان رسید خواجه خنده نموده بند های حذار انگشتن بده و صبر کن که قلعه
هرات بعد از نه ماه و نه روز و نه ساعت فتح خواهد شد بعد از گذشتن مدت مذکور
همچنان شد که خواجه فرموده بودند و نیز حضرت آخوند از زبان والد ماجد خود شیخ
فصیح الدین نقل میکردند که ایشان میفرمودند شبی بخدمت خواجه عبد الحق رفتیم ایشان
اراده زیارت حضرت خواجه عبد الله انصاری کردند و چون شب تاریک بود خواستند
که چراغی روشن کنند روغن چراغ بهم نرسید چراغ را از آب پر کردند و فتیله را
باب دهن خود تر نموده دران گذاشته روشن ساختند و آنرا بدست مبارک خود گرفته
متوجه شدند و راه قریب بیک فرسنگ بود و باد تندی میوزید و چراغ روشن بود
تا بمرقد حضرت خواجه رسیدند بمجرد رسیدن چراغ خاموش شد بعد از زیارت باز
چراغ را روشن کرده تا منزل خود بهمان طریق آمدند و نیز آخوند میفرمودند که قریب بفوت
خواجه وصیت کردند که جنازه مرا خواهید نگهداشت تا ابلق سواری رسد و امامت جنازه
من کند چون خواجه برحمت حق پیوستند چنین کردند و انتظار میکشیدند که در همان وقت
والد من شیخ فصیح الدین بر اسپ ابلق سوار رسیدند و امامت جنازه ایشان کردند
وفات خواجه در سال هزار و پنج هجری بوده و قبر در زنده فیلان است و وفات شیخ فصیح
الدین هفدهم پنجشنبه بیست و دوم رمضان سال هزار و نوزده هجری بوده قبر در لاهور است

حضرت شاه ابو المعالی قدس سره از سادات صحیح النسب و صاحب
کرامات و خوارق بوده‌اند در سلسلهٔ علیهٔ قادریه مرید شیخ داؤد جهنی وال اند و بعد
از سی سال ریاضت و مجاهدت در شهر لاهور سکونت ورزیدند حضرت اخوند
سیفر بوده که روزی همراه اخوند خود ملا نعمت الله که عالم و عامل بودند بدین ایشان
رفتیم و آنجا نشسته بودیم که شخصی تسبیح بشاه آورد و در دل من گذشت که اگر شاه را
کرامتی باشد باید که این تسبیح را بمن بدهند وقت رخصت مرا طلبیده همان تسبیح را
بمن دادند و گفتند هر وقت تسبیح تو بشما برسد صد مرتبه صلوات بخوانید و از
اخوند ملا نعمت الله منقول است که روزی در خاطر من گذشت که من اراده و اعتقاد
بحضرت غوث الثقلین دارم آیا آنحضرت از من خبردار خواهند بود شب در خواب
دیدم که بجهت امری درمانده ام و سر من برهنه است فی الحال غوث الثقلین حاضر
شدند و دستاری سفید عنایت کردند فرمودند که ملا نعمت الله ما در چنین جاها از شما
خبرداریم فردای آن شاه ابو المعالی مرا طلبیده اند و دستاری سفید دادند و گفتند
که این دستار است ولادت شاه روز دوشنبه دهم ذی حجه سال نهصد و شصت
هجری وفات شانزدهم ربیع الاول سال یک هزار و بیست و چهار هجری روضهٔ او
در شهر لاهور است تحفهٔ القادریه که در آن تمام احوال حضرت غوث اعظم است

است ایشان جمع کرده اند و کمال ارادت و اخلاص بآنحضرت داشتند و
آنحضرت را نیز کمال عنایت و شفقت بشیخ بود و ابتدا و ارز و حاجت آنحضرت

بشاه پیر سید حضرت خواجه عبد الحق جامی قدس سره نام

جد ایشان شیخ محمد صدر ست از فرزندان حضرت صدیق اکبر است رضی الله عنه
و آبای ایشان در جونپور می بوده اند اما مولد شیخ در احمد آباد گجرات است و شیخ صغیر
بودند که والد ایشان برحمت حق پیوست در ابتدای جوانی بخدمت شیخ صفی
گجراتی رسیده خرقه اجازت پوشیدند و شیخ ایشان را رخصت مکه معظمه دادند
و بقدم تجرید و تفرید زیارت حرمین شریفین کرده تا دوازده سال در مکه شریفه
در صحبت شیخ علی متقی گذرانیده اند و از آنجا بار معاودت نموده باحمد آباد رسیده
متاهل شدند و تا دوازده سال دیگر پیش شیخ وجیه الدین گجراتی بتحصیل علوم ظاهر
مشغول بودند و در همین ایام بصحبت شیخ ماه جونپوری هم که در گجرات بودند رسیدند
شیخ ماه چون از زبان والد ماجد ایشان شنیده بودند که پسر خورد ما قطب
وقت خواهد شد ایشان را محترم میداشتند و شیخ ابو محمد حضر تمیمی که مرید والد
ایشان بودند از قلعه اسیر کتابتی بشیخ وجیه الدین و شیخ ماه نوشتند که بیان
را چیسر پروا نمی آید ایشان در جواب نوشتند که بدست شما است و شیخ

و شیخ را رخصت اسیر کردند شیخ بخدمت شیخ ابو محمد رسیده و نعمتی را که والد بزرگوار
ایشان بشیخ ابو محمد امانت سپرده بودند گرفتند و بعد به برهانپور توطن گرفته بدرس
اشتغال داشتند و بعد ازان ترک تدریس نموده بهدایت خلق مشغول
گشتند و جمع کثیری ببرکت صحبت ایشان صاحب کمالات ظاهری و باطنی
شدند و شیخ در زمان خویش یگانه و مرجع مشایخ کبار و از بزرگان متاخرین
سلسله چشتیه بودند و ضیع و شریف ولایت خاندیس و آن حوالی را روی
ارادت بایشان بود و قبولی عظیم داشتند و شیخ را محبت و اخلاص بخدمت
حضرت سید انام صلی الله علیه و علی آله الکرام و اصحابه العظام بمرتبه بود که
بکیفیت و شنیدن راست نیاید چنانچه هر چند گاه از ذوق و اشتیاق و از بی اختیاری
متوجه مدینه منوره میگشتند و بعد از رفتن چند منزل بموجب اشاره آنسرور
باز مراجعت می نمودند و طریقه ایشان تمام مطابق شرع و سنت بود و آنچه فتوح میرسید
سه حصه میکردند یک حصه بجهت قوت عیال میدادند و حصه دیگر صرف خانقاه
و فقرا می نمودند و یک حصه دیگر نذر حضرت سرور کائنات صلعم نموده بحرمین شریفین
میفرستادند خوارق و کرامات ایشان بسیار و بیشمار است وفات ایشان
در برهانپور شب دوشنبه دوم ماه رمضان سال یکهزار و سی و نه هجری بوده

بوده چنانچه خواجه هاشم رحمه الله تاریخ فوت ایشان را ابن فضل الله یافته
و مدت عمر هشتاد و شش سال و قبر در شیخ پوره بر باغچه ایست که خود آباد کرده بود و شیخ
بزرگ حضرت احمد کابلی و السرهندی قدس سره از اولاد
حضرت امیر المومنین عمر فاروق رضی الله عنه حنفی مذهب بوده اند و در سرهند
سکونت ورزیده در سلسله نقشبندیه مرید خواجه باقی بودند و ایشان مرید مولانا
خواجگی امکنگی و ایشان مرید پدر خود مولانا درویش محمد و از مشایخ قادریه و چشتیه
نیز اجازت ارشاد حاصل کرده بودند از متاخرین مشایخ و صاحب ریاضت و
مجاهدت و خوارق و تصانیف اند در اواخر حال بعضی بر شیخ تهمت کردند که
شیخ میگوید مرتبه من زیاده است از خلفای راشدین رضی الله عنهم اما این محض
بهتان و افترای مخالفان است بر شیخ چرا که این فقیر خود شنیده از سیادت و نقابت
پناه فضایل و کمالات دستگاه حقایق و معارف آگاه افضل فضلای عصر
علامی فهامی استادی حضرت میرک شیخ بن شیخ فصیح الدین که سفیر بودند و قضیه
مارا عبور بسرهند واقع شد و کیف ما اتفق ملاقات شیخ احمد روی داد و در اثنای
ملاقات بخاطر گذشت که اگر شیخ را کرامتی است باید که مرحوم آنچه او ایشان خیال میکنند
خاطرنشان من سازند و دیگر آنکه شنیده بودم که خواجه باقی که پیر ایشان است

بی اجازت مولانا خواجگی امکنگی مرید میکردند دیگر آنکه بخواجه خاوند محمود چه اعتقاد
دارند چون ساعتی پیش شیخ نشستم جزویکه از زیر مسند خود بمن دادند که مطالعه نماید
چون آنرا تمام بدیدم بمن گفتند ازین چیزی ظاهر میشود گفتم ازین خود هیچ ظاهر نمیشود و
آنچه درینجا است درست است گفتند پس بدانید که آنچه از ما واقع شده همین است
و باقی افتراست و باز بعد از ساعتی گفتند که روزی خواجه خاوند محمود باینجا آمده
بودند گفتند که خواجه باقی اجازت صریح از پیر خود ندارد بجهت آنکه روزی مولانا
خواجگی امکنگی خربزه میخوردند و قاچ قاچ را خود بریده بدست حاضران و مریدان
میدادند و بخواجه باقی ندادند اصحاب گفتند خواجه نیز حاضر اند مولانا خواجگی
امکنگی فرمودند ما خربوزه باو درست دادیم خواجه باقی ازین استنباط کردند
که مرا اجازت ارشاد دادند من گفتم این چنین نیست چرا که ما هرگز این چنین سخنی
از پیر خود و از دیگر مردم نشنیده ایم بلکه خواجه باقی ابا میکردند که این کار از دست من
نمی آید و این بار را من نمیتوانم برداشت و مولانا خواجگی میفرمودند که ما اجازت
دادیم و ترا اینکار را باید کرد درین اثنا چندی از ریش سفیدان نیز گفته اند که
ما دران مجلس حاضر بودیم که مولانا خواجگی اجازت ارشاد بخواجه باقی دادند
خواجه خاوند محمود گفتند پس ما غلط شنیده بودیم و بعد از آن شیخ احمد فرمودند

فرمودند که آنچه از مریدان خواجه خاوند محمود با ایشان اعتقاد دارند خواجه آنچنان‌اند
نیستند و من آن اعتقاد بخواجه ندارم هر سه سوالیکه در خاطر حضرت اخوند گذشته
بود شیخ جواب دادند وفات ایشان در سال یکهزار و سی و چهار هجری بوده
و مدت عمر شصت و سه سال بود و قبر در سرهند است **حضرت شاه
بلاول قدس سره** ولادت ایشان در قصبه شیخوواهن که از مضافات
پنجاب است واقع شده و در لاهور سکونت داشتند و علم ظاهری و باطنی
منسوب بودند و در سلسلهٔ علیهٔ قادریه مرید شیخ شمس اند و ایشان مرید شیخ ابو
اسحق و ایشان مرید شیخ داود جهنی وال که ذکر ایشان بالا گذشته و شیخ
بلاول صایم الدهر و قایم اللیل می‌بودند در زهد و ورع امتیاز داشتند این فقیر
یک مرتبه بخدمت ایشان رسیده آثار ریاضت و مجاهدت بسیار از
بشرهٔ شیخ ظاهر میشد هر روز جمع کثیری بخدمت ایشان آمده رجوع می‌نمودند
و هر کس هر وقت که بخدمت شیخ میرفت البته برای او دعا حضری میکشیدند و
مردم همیشه بجهت شفای بیماران کوزهٔ آبی بخدمت شیخ می‌بردند و ایشان
دعا خوانده بران آب میدمیدند و اکثری شفا می‌یافتند وفات ایشان
در وقت عشای شب دوشنبه بیست و هشتم شعبان سال یکهزار و چهل

وشش هجری بوده مدت عمر شریف هفتاد سال و قبر در لاهور است بموضعی که
سکونت داشتند الحمد لله والمنة که باتمام رسید ذکر مشایخ متفرقه که تاریخ
وفات و ولادت و محل قبور اکثری در کتاب نفحات الانس و تاریخ یافعی
وطبقات سلمی نبود و این خادم فقرا بعد از تفحص و تجسس بسیار از کتابهای
معتبر متقدمین و متاخرین پیدا نموده بقید ضبط در آورد امید که ارواح طیبه
ایشان قدس الله اسرارهم ازین فقیر خشنود گردد ۞ ذکر نساء
العارفات الصالحات الکاملات الواصلات
رضی الله عنهن بدانکه افضل نساء العالمین پیش از عهد حضرت
رسول صلعم آسیه بنت مزاحم زن فرعون و مریم بنت عمران است و بعد
ازان سرور از ازواج مطهره خدیجه کبری و عائشه صدیقه و از بنات
فاطمه زهرا رضی الله عنهن ذکر ازواج مطهرات حضرت سرور
عالم صلی الله علیه وسلم مرویست که آن حضرت فرموده اند من زنی
نخواستم و هیچ یک از دختران خود بزنی بکسی ندادم مگر آنکه جبرئیل آمد از جانب کردگار
و مرا بآن امر نمود ازواج مطهرات دوازده بودند که آنحضرت بایشان زفاف
فرموده اند ازانجمله یازده متفق علیه اند و یکی مختلف فیه که زوجه بوده یا سریه ۞

حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها کنیت ایشان ام هند هست نام
پدر ایشان خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی بن کلاب و نسب ایشان
در قصی به نسب آنحضرت صلعم متصل میشود و نام والدهٔ ایشان فاطمه بنت زائده
بن الاصم که از بنی عامر بن لوی بوده اول زنی که پیغمبر صلعم خواسته اند حضرت
خدیجه اند و پیش از خواستگاری آنسرور خوابی دیده بودند که آفتابی از آسمان
در خانهٔ ایشان فرود آمد و نور آن از خانهٔ ایشان منتشر شد چنانکه در مکهٔ معظمه
هیچ خانه نمانده الا که بآن نور منور گشت و در آن زمان که در عقد آنسرور در
آمدند سن مبارک ایشان چهل سال بود و سن آنحضرت بیست و پنج سال
و مهر ایشان بیست شتر ماده بود و اولاد آنحضرت از دختر و پسر تمام از ایشان
بود و سید عالم صلعم جهت رعایت خاطر ایشان تا ایشان در حیات بودند
هیچ زن نخواستند و اول کسیکه از زنان باتفاق بشرف اسلام مشرف گشت
حضرت خدیجه کبری بودند روزی جبرئیل علیه السلام بسید عالم صلعم گفت
یا رسول الله صلعم این خدیجه است که می آید برای تو ظرفی همراه ادام و طعام می آرد
چون بتو رسد او را از پروردگار او و از من سلام رسان و بشارت ده
او را بخانه در بهشت از یک مروارید مجوف که در آن خانه هیچ خصومت و رنجی

بود گویند چون حضرت سید بشر از حضرت پروردگار خود وا نیز جبرئیل علیه السلام سلام
رسانید حضرت خدیجه جواب سلام فرمودند وفات ایشان اصح آنست که
در دهم ماه رمضان سال دهم از بعثت آنسرور واقع شده مدت عمر شریف
شصت و پنج سال و قبر ایشان در مقبره حجون است پیغمبر صلعم خود بمقبره ایشان
رفته دعای خیر کردند و بعد از رحلت آنسرور بسیار یاد میکردند حضرت
عائشه صدیقه رضی الله عنها کنیت ایشان ام عبد الله است
ایشان از مغنیات و فقها و علما و فصحای و بلغای صحابه بودند چنانچه
حضرت رسالت پناه صلعم در شان ایشان فرموده اند که خذوا ثلثی دینکم
عن هذا الحمیرا یعنی بگیرید دو حصه از سه حصه دین خود مارا ازین سرخ پوش
و از حضرت عائشه صدیقه مرویست که گفتند مرا فضیلت و مزیت داده
اند بر سایر ازواج پیغمبر صلعم بده چیز اول بکری غیر از من نخواستند بسید
انام دوم آنکه هیچ نخواسته آنحضرت که پدر و مادر او هجرت کرده باشند در راه
خدا غیر از من سوم آنکه در پاکی من آیات کریمه از آسمان نازل شد چهارم
آنکه پیش از آنکه مرا رسول صلعم بخواهد جبرئیل علیه السلام صورت مرا بر پارچه حریر سبز
با آنسرور نمود و گفت این زن تست پنجم آنکه من و پیغمبر صلعم از یکظرف غسل

غسل میکردیم و با هیچ زنی این امر نجا نمی آوردند ششم آنکه آنحضرت نماز میگذاردند
و من پیش نماز آنحضرت به پهلو خوابیده بودم و این امر مخصوص من بود هفتم
آنکه در جامه خواب هیچ زن وحی با آنحضرت نازل نمیشد مگر در جامه خواب من
هشتم آنکه در حالی که روح مطهر آنسرور را قبض کردند سر مبارک آنحضرت
میان سینه و شش من بود نهم آنکه آنسرور صلعم روز نوبت من رحلت
نمودند دهم آنکه آنحضرت در خانه مدفون گشتند و بصحت پیوسته که از رسول
صلعم پرسیدند که دوست ترین آدمیان نزدیک تو کیست فرمودند عایشه
گفتند از مردان فرمودند پدر او از انس بن مالک رضی الله عنه مرویست
که اول دوستی که در اسلام پیدا شد دوستی پیغمبر بود صلعم با عایشه
صدیقه و مردم هدایای خود را در روز نوبت عایشه صدیقه بخدمت آنحضرت
میفرستادند و مقصود ایشان ازین امر طلب رضای آنسرور بود و
آنحضرت بفاطمه زهرا میفرمودند که ای دخترک من دوست نمیداری
آنچه من دوست میدارم حضرت فاطمه گفتند آری دوست میدارم فرمودند
پس دوست دار عایشه را از حضرت عایشه منقولست که گفتند پیغمبر صلی
الله علیه وسلم بمن فرمودند که میدانم که تو از من کی خشنودی و کی در غضب

گفتم یا رسول الله از کجا میدانی فرمودند چون خشنودی قسم میخوری که لا و رب
محمد و هرگاه خشمناکی میگوئی لا و رب ابراهیم گفتم آری چنین است گویند عایشه
صدیقه رضی الله عنها شش ساله بودند که سید انام بعقد خویش در آوردند
و مهر ایشان متاعی که بود پنجاه درم می ارزید و بروایتی پانصد درهم بود
آنحضرت آنرا قرض نموده تسلیم ایشان کردند وفات حضرت عایشه
صدیقه رض شب سه شنبه هفدهم ماه رمضان سال پنجاه و هشت هجری
بوده و مدت عمر شریف شصت و شش سال و قبر در بقیع است و اکثر
اهالی مدینه مشرفه حاضر شدند و ابوهریره رضی الله عنه بر جنازه ایشان
نماز گذاردند حضرت زینب رضی الله عنها نام پدر ایشان خزیمه
بن حارث بن عبدالله بن عمرو بن عبد مناف بن هلال بن عامر بن صعصعه
است در رمضان سال سوم از هجرت پیغمبر صلعم ایشان را در عقد نکاح
خویش در آوردند و هشت ماه در خانه مبارک آنحضرت بودند و بعضی
بر آنند که سه ماه و ایشان را ام المساکین میگفته اند بجهت رحم و شفقت
و کثرت طعام و احسانی که بر مساکین داشته اند وفات ایشان در غره
ربیع الآخر سال چهارم از هجرت بوده و قبر در بقیع است حضرت

حضرت زینب بنت جحش رضی الله عنها کنیت ایشان ام
الحکم و نام مادر ایشان امیمه بنت عبد المطلب که عمه رسول صلعم بودند و نام
اول ایشان بره بود حضرت سید انام ایشان را تغییر داده زینب گذاشته
اند و در ماه ذیقعده سال پنجم از هجرت ایشان را در عقد خود در آوردند و در باب
خواستگاری ایشان آنحضرت آیات کریمه نیز نازل شد مرویست که رسول صلعم
بی اذن بخانه زینب رفتند در حالی که ایشان سر برهنه بودند گفت
یا رسول الله بی خطبه و بی گواه فرمودند الله المزوج و جبرئیل الشاهد
از زینب رضی الله عنها مرویست که روزی بحضرت سید المرسلین گفتم که
مرا چند فضیلت هست که هیچکدام از ازواج ترا نیست یکی آنکه نکاح من در
آسمان واقع شده و دیگر در آن قصه جبرئیل میانجی بود و گواه اول
زنی که از ازواج مطهرات بعد از پیغمبر صلعم فوت کرد ایشان بودند وفات
ایشان در سال بستم از هجرت و بقولی بست و یکم بود مدت عمر پنجاه
و سه سال حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه اهل مدینه همه را حاضر
ساخته بر ایشان نماز گذاردند و قبر در بقیع است حضرت سوده
رضی الله عنها ایشان ام الاسود و نام پدر ایشان زمعه بن قیس

بن عبد شمس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن لوی بن غالب
قرشیه العامریه است و نسب ایشان بانسب سرور کائنات در لوی
متصل میشود و نام مادر ایشان بنت قیس بن عمرو بوده در مکه معظمه
اوایل بعثت مسلمان شدند در سال دهم از نبوت بعد از وفات حضرت
خدیجه کبری رض و پیش از تزوج حضرت عایشه صدیقه رض حضرت
سید انام ایشانرا در نکاح خود آورده بودند مهر ایشان چهار صد درهم
بود و چون کبر سن ایشانرا دریافت و آنحضرت اراده طلاق ایشان
کردند شبی بر سر راه آنسرور نشسته وقتی که بخانه عایشه صدیقه میرفتند
گفتند یا رسول الله مرا طلاق مده و من هیچ طمعی ندارم لیکن میخواهم که
فردا قیامت با ازواج تو محشور شوم و من نوبت خود را بعایشه بخشیدم
حضرت رسالت پناه صلعم از ان اراده درگذشتند وفات ایشان
در اواخر خلافت امیر المومنین عمر فاروق رضی الله عنه بوده و بقولی
در زمان حکومت معاویه رحلت نموده اند و قول اولی اشهر است و قبر
ببقیع است حضرت صفیه رضی الله عنها نام پدر ایشان حیی
بن اخطب بن ثعلبه بن ثعیبه است و نام مادر ایشان بنت سموال و صفیه رض

رضی الله عنها از سبایای خیبر بودند چون سید انام صلعم ایشان را مخیر ساختند که آزاد گشته
و بقوم ایشان ملحق سازند یا آنکه اسلام آورند و حضرت رسول خواستگاری نمایند و
گفتند یا رسول الله بتحقیق که آرزوی اسلام دارم و تصدیق تو کرده ام پیش از آنکه
دعوت کنی و اکنون که بمنزل تو آمدم مرا در یهود نیز هیچ حاجت نیست نه پدری و نه
برادری در میان یهود دارم یا رسول الله مرا در میان کفر و اسلام مخیر میگردانی و آنچه
که خدا و رسول وی احب است نزد من از آزادی و لحوق بقوم خود پس حضرت را
خوش آمد و ایشان را برای خود نگاه داشتند و آزاد کردند و آزادی ایشان را مهر
ایشان ساختند وفات ایشان در سال سی و شش و بقولی در سال پنجاه
و بقولی پنجاه و دو از هجرت و بقولی در ایام خلافت امیر المومنین عمر رضی الله عنه
بوده و ایشان نماز گذارده اند و قبر در بقیع است حضرت ام حبیبه رضی
الله عنها نام پدر ایشان ابو سفیان است و نام مادر ایشان صفیه بنت ابی
العاص بن امیه بن عبد شمس است که عمه حضرت امیر المومنین عثمان رضی الله عنه بود
ام حبیبه فرمودند که در واقعه دیدم که شخصی با من خطاب میکند که یا ام المومنین
بیدار شدم و تعبیر واقعه خویش با آن نمودم که پیغمبر صلعم مرا خواهد خواست حضرت
عثمان ایشان را در مدینه سال هفتم از هجرت بسرور عالم دادند و در آن وقت

ایشان سی و پنجساله بوده‌اند و مهر ایشان چهارصد دینار از سره خ و بروایتی
چهار هزار درم نقره بوده و وفات ایشان در سال چهل و دوم یا چهل و چهارم
از هجرت واقع شده و قبر در بقیع است **حضرت حفصه رضی الله عنها**
ایشان دختر حضرت امیر المومنین عمر بن خطاب اند رضی الله عنه و مادر ایشان
زینب بنت مظعون بن حبیب بن وهب است و در سال سوم یا دوم از
هجرت حضرت سید انام صلعم ایشانرا در عقد خویش در آوردند ولادت
ایشان پنجسال پیش از بعثت بوده و وفات در سال چهل و پنج یا چهل و یک
یا چهل و هفت هجری واقع شده و قبر در بقیع است **حضرت جویریه رضی
الله عنها** نام پدر ایشان حارث بن ابی ضرار بن حبیب بن عاید بن
مالک است و آنسرور صلعم ایشانرا در ماه شعبان سال پنجم یا ششم از هجرت
عقد خویش در آوردند وفات ایشان در مدینه سال پنجاه و پنج یا پنجاه و
شش هجری واقع شده و مدت عمر شصت و پنجسال بوده و قبر در بقیع است
حضرت میمونه رض نام پدر ایشان حارث بن حزن بن بجیر بن
الهزم است و نام مادر هند بنت عوف بن زهیر بن الحرث است در سال
هفتم از هجرت سید انام صلعم در حین مراجعت ایشانرا در عقد خویش در

در آوردند از ایشان مرویست که فرموده اند شبی نوبت من بود رسول
صلعم از پیش من بیرون رفتند برخاستم و در را بستم بعد از لحظه آمده در را
بزدند نگشودم سوگند دادند که در را بگشای گفتم یا رسول الله در شب نوبت
من در خانهٔ زنان دیگر میروید فرمودند نکردم لیکن بتقاضای حاجت رفته
بودم وفات ایشان در سال پنجاه و یک هجری و بقولی شصت و یک یا شصت
یا شش بوده و قبر در بقیع است **حضرت ام سلمه رضی الله عنها** نام
ایشان هند بنت ابی امیه است و رسول صلعم در ماه شوال سال چهارم از هجرت
ایشان را در عقد خود در آوردند مهر ایشان متاعی بود که قیمت آن ده درم
بود و آخر زنی که از ازواج مطهرات برحمت حق پیوست ایشان بودند
وفات ایشان در سوم ربیع الآخر سال شصت و یک یا پنجاه و نه هجری
بوده و ابوهریره رضی الله عنه بر ایشان نماز گذارده اند و مدت عمر هشتاد و
چهار سال قبر در بقیع است **ذکر بنات طاهرات زاکیات حضرت
صلعم حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها** کنیت ایشان ام محمد و
القاب مبارک ایشان طاهره و زاکیه و راضیه و مرضیه و بتول است اگرچه
فاطمه زهرا پس خوردترین بنات آنسرور صلعم اند اما در محبت و شفقت [illegible]

را بایشان بود بزرگترین همه اند و جمیع اولاد و
است حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه در را
بعد از مراجعت از غزوه بدر ایشانرا خواستگاری
فاطمه پانزده یا هیژده ساله بودند و سه پسر ا
و حسین و محسن و سه دختر که زینب و ام کلثو
متولد شده اند و محسن و رقیه در طفولیت برحمه
بعبد الله جعفر و ام کلثوم که بحضرت امیر المومنین
فرزند نماند از حضرت عائشه رضی الله عنها مروی
بود رسول صلعم فرمودند فاطمه گفتند ازه
روزی پیغمبر صلعم با حضرت علی و فاطمه رضی
هردو تلطف مینمودند حضرت علی گفتند یا رسول الله
یا من انسه در فرمودند که ای احب الی منک
فاطمه دوست ترست بسوی من از تو و تو عزیز تر
حضرت سید انام صلعم بحضرت فاطمه
پیش آمدند دیدی گفتند یا رسول الله آری فرمو

ازین بر زمین نیامده امروز از پروردگار خود دستوری خواست که بر من سلام
کند و بشارت مرا که فاطمه سیدهٔ زنان اهل بهشت و حسن و حسین سید جوانان
اهل بهشت خواهند بود ولادت باسعادت حضرت فاطمه زهرا در سال
پنجم و بقولی چهل و یکم از واقعهٔ فیل بحساب پیشتر از نبوت حضرت سید
انبیا صلعم واقع شده و وفات در شب سه شنبه سوم ماه رمضان بعد از
وفات آنسرور صلعم و بقول اصح شش ماه روی نموده مدت عمر شریف
بیست و هشت سال بوده و قبر در بقیع است و نماز بر ایشان حضرت علی
گزارده اند و بقولی عباس رضی الله عنهما **حضرت زینب رضی
الله عنها** ایشان بزرگترین بنات آنسرور اند صلعم بقول اصح ایشان را
با پسر خاله ایشان ابوالعاص بن الربیع عقد کرده بودند و بعد از ایمان
آوردن ابوالعاص آنسرور زینب را بتجدید نکاح کرد و بقولی
بهمان نکاح باو باز گردانیدند و از ایشان یک پسر علی نام و یک دختر
امامه نام متولد شد پسر چون بسر حد بلوغ رسید از دنیا برفت و امامه را
حضرت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه بعد از وفات حضرت فاطمه زهرا بموجب
وصیت ایشان بعقد خویش در آورده بود ولادت ایشان پیش از نبوت

در سال سوم از واقعهٔ فیل بوده وفات در سال هشتم از هجرت واقع شده

حضرت رقیه رضی الله عنها ایشان بعد از حضرت زینب متولد شده اند و سید انام علیه الصلوة والسلام ایشان را با امیر المومنین عثمان رضی عقد نموده اند و از ایشان پسری شد و آن پسر در سن دو سالگی وفات یافت و بعد از آن دیگر فرزند نشد ولادت حضرت رقیه پیش از نبوت در سال سی و سوم از واقعهٔ فیل بوده وفات در سال دوم از هجرت که آن سرور بغزوه بدر رفته بودند واقع شد و قبر در بقیع است

حضرت ام کلثوم رضی الله عنها بعد از رقیه و پیش از فاطمه زهرا رضی الله عنها متولد شده اند نام ایشان امنه بود آنسرور صلعم بعد از وفات حضرت رقیه در سال سوم از هجرت ایشان را بعقد نکاح امیر المومنین عثمان رضی الله عنه داد ند و مدتی با حضرت عثمان بودند وفات ایشان در سال نهم از هجرت بوده

ذکر نساء العارفات الصالحات رحمه الله تعالی

حضرت زایده رحمها الله تعالی ایشان کنیزی حضرت امیر المومنین عمر فاروق اند رضی الله عنها گویند روزی بملازمت حضرت رسالت پناه صلعم آمده سلام کردند آنسرور صلعم فرمودند ای زایده چرا پیش

پیش من دیر دیر می آیی تو موقعه و من ترا دوست میدارم زایده گفت یا رسول
الله صلعم امروز تعجبی آمده ام فرمودند آن چیست گفتند بامداد بطلب هیزم
بیرون رفتم چون پشتاره هیزم ببستم و بر سنگی نهادم تا برگیرم سواری دیدم که از آسمان
بر زمین آمد و بر من سلام گفت و گفت سید انبیا را از من سلام گوی
و بگوی رضوان خازن بهشت گفت بشارت مر ترا که بهشت بر امتان تو
سه قسمت کرده اند گروهی بی حساب به بهشت روند و گروهی حساب آسان کنند
و گروهی را بشفاعت تو بخشند این بگفت و قصد آسمان کرد و از میان آسمان
و زمین بمن التفات کرد مرا دید که آن پشتاره را بر نمی توانستم برداشت گفت
یا زایده این پشتاره را بر سنگ بگذار و مر سنگ را گفت آن پشتاره را بازایده
بخانه عمر رض ببر آن سنگ روان شد و پشتاره هیزم می آورد تا بدر خانه حضرت
عمر رض و رسول صلعم برخاستند و با زایده بدر خانه حضرت عمر رض رفتند و اثر آمد
شد سنگ بدیدند سید کونین صلعم گفتند الحمد لله که خدای تعالی مرا از دنیا بیرون
نبرد تا رضوان مرا بآمرزش امت من بشارت نداد و خدای تعالی زنی را از امت
من بدرجه مریم رسانید حضرت شعوانه رحمها الله تعالی از عجم
بوده اند زهره تابله می نشستند و بنغمات خوش وعظ میفرمودند و آواز خوش داشتند

عارفان و عابدان و زاهدان در مجلس ایشان حاضر میشدند ایشان را گفتند
بیشتر میترسم که از گریه بسیار چشم تو نابینا شود گفتند در دنیا کور شدن از گریه بسیار
هزار دوست تر است از کور شدن عذاب دوزخ در آخرت و گفتند چشمی
که از لقای محبوب باز ماند و دیدار او مشتاق باشد بی گریه نیک نمی نماید
گویند چون بیمار شدند شیخ فضیل عیاض نزد ایشان آمدند و طلب دعا کردند
گفتند ای فضیل میان تو و خدای تعالی چیزی هست که اگر دعا کنم مستجاب شود فضیل
عیاض نعره بزدند و بیهوش افتادند وفات ایشان در سال یکصد و هفتاد
و پنج هجری بوده حضرت عفیره العابده رحمها الله از اهل بصره
بود و معاذه عدویه صحبت داشته اند چندان بگریستند که چشم ایشان نابینا
گشت کسی گفت چه دشوار است نابینائی ایشان گفتند محجوب بودن از خدا تعالی
از آن دشوارتر است وفات ایشان در سال یکصد و هشتاد هجری
بوده حضرت رابعه بصری رحمها الله تعالی اصل ایشان
از بصره است بزرگی و حالت فقر زیاده بر آن داشتند که در تحریر گنجد سفیان
ثوری رضی الله عنه بجهت پرسیدن مسایل بصحبت ایشان میرفتند و ملفوظات
و دعاهای حضرت رابعه رغبت داشتند حضرت رابعه همه شب نماز میکردند تا

ا سحر بر پای می ایستادند و گفته اند در شبانروزی هزار رکعت نماز میگذاردند
تی ایشانرا عزم حج پدید آمد روی ببادیه نهادند و خری داشتند که رخت بر آن
کرده بودند چون بمیان بادیه رسیدند خر بمرد اهل قافله گفتند که ما رخت شما
میداریم فرمودند شما بکار خود بروید که من بتوکل شما نیامده ام اهل قافله برفتند و
شان تنها ماندند مناجات نمودند که الهی پادشاهان چنین کنند با عورت غریب
عاجزی مرا بخانه خود خواندی و در راه خرم را میراندی و در بیابان تنها گذاشتی
از مناجات تمام نکرده بودند که خر برخاست و ایشان بار بر و نهادند و بمکه معظمه
رفتند راوی گفته که بعد از مدتی همان خر را دیدم که میفروختند و شیخ زین الدین
عطار در باب ایشان مینویسند که چون زن در راه خدا مرد بود او را زن نتوان
گفت و والد ایشانرا چهار دختر بوده و ایشان چهارم بودند بایں جهت رابعه
میگفتند و در شبی که حضرت رابعه متولد شدند والد ایشان رسول صلعم را
بخواب دیدند که می فرمایند که این دختر سیده ایست که هفتاد کس از امت شفاعت
وا مرید خواهند شد گویند وقتی در بادیه کعبه را دیدند که باستقبال ایشان
آمد و گفتند مرا رب البیت می باید بیت را چکنم و چون سلطان ابراهیم گفتند
که دیگران راه کعبه را بقدم رفتند و من بهر قدمی دو رکعت نماز میگذارد

تا چهارده سال بمکه رسیدند و خانه را ندیدند و گفتند سبحان الله مگر چشم
مرا خللی رسیده هاتفی آواز داد که چشم ترا خللی نرسیده اما کعبه باستقبال
ضعیفه رفته است که روی باین خانه دارد و درین اثنا سلطان دیدند که حضرت
رابعه می آیند و کعبه بجای خویش باز آمد گفتند ای رابعه این چه شورست که در جهان
افگنده رابعه گفتند که تو شور در جهان افگنده که چهارده سال درنگ کرده تا بخانه
رسیده گفتند چنین است چهارده سال در نماز بادیه را قطع کردم رابعه گفتند
تو در نماز قطع کردی و من در نیاز از حضرت رابعه پرسیدند که حق سبحانه و تعالی
را دوست داری گفتند دارم گفتند شیطان را دشمن داری فرمودند از دوستی
رحمان بعداوت شیطان نمی پردازم گویند فصل بهاری در خانه رفتند و بیرون
نمی آمدند خادمه گفت ای سیده بیرون آی تا آثار صنع بینی گفتند باری تو در درون
آی تا صانع بینی بزرگی بخدمت ایشان رفت و لباس ایشان را بسیار کهنه دید
گفت کسان باشند که اگر اشارت کنی جامه حاضر سازند گفتند شرم دارم که دنیا
خواهم از کسیکه دنیا ملک اوست پس چگونه خواهم از کسی که دنیا در دست او عاریتی
است و پیغمبر فرمودند که الهی مارا از دنیا هرچه قسمت کرده بدشمنان خود ده و مارا
تو بسی چون وفات ایشان نزدیک رسید اکابر بر بالین ایشان حاضر بودند

بودند گفتند بر خیزید و جای خالی کنید برای رسولان خدای برخاستند و بیرون

رفتند آوازی شنیدند که یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة

مرضیة فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی ها یعنی ای نفس آرام گرفته بذکر

من که شاکر بودی در رحمت و صبر نمودی در محنت بازگرد از دنیا بسوی علو

پروردگار خود در ان حالتی که خوشنود کننده آنچه بتو داده اند پسندیده نزد

خدای پس درآ در زمره بندگان شایسته من و درآی در بهشت همراه مقربان

چون اکابر ببیرون درآمدند دیدند که برحمت حق پیوستند وفات ایشان در

سال یکصد و هشتاد و پنج هجری بوده و قبر در جبل مقدس است بعد از فوت

ایشان را بخواب دیدند پرسیدند که خبر گوی از منکر و نکیر فرمودند چون آنجا آمدند

دو آمدند گفتند من ربک گفتم بازگردید و حق تعالی را بگویید که با چندین هزار خلق

تو پیره زالی را فراموش نکردی و من که از همه جهان ترا دارم چون فراموش

کنم حضرت نفیسه رحمهما الله نام پدر ایشان حسن بن زید است

از فقهای ائمه محدثه و مقیم مصر بودند منقول است که چون امام شافعی رحمه الله

بمصر رسید پیش ایشان حدیث سند نمودند و چون امام برحمت حق

پیوستند جنازه امام را بخانه ایشان برده نماز گذاردند وفات ایشان

در ماه رمضان سال دو صد و هشت هجری بوده و چون برحمت حق پیوستند
زوج ایشان اسحق بن جعفر خواستند که بمدینه برند اهل مصر درخواست نمودند
که مرقد ایشان همین جا باشد قبول نمودند و بموضعی که مابین قاهره و مصر
است و آنرا درب سباع گویند دفن کردند حضرت فاطمه نیشاپوریه
رحمها الله از قدمای نساء خراسان و کبار عارفات بوده اند مجاور
مکه معظمه گشتند و گاهی بزیارت بیت المقدس میرفتند حضرت شیخ بایزید
بسطامی قدس الله سره بر ایشان ثنا گفته اند و فرموده اند در عمر خود
یک مرد و یک زن دیده ام آن زن فاطمه نیشاپوریه بود از هیچ مقامی اورا
خبر نکردم که آن خبر اورا عیان نبوده یکی از مشایخ ذو النون مصری را دیدند
و پرسیدند که کرا بزرگتر دیدی از این طایفه فرمود منزلی بود در مکه اورا فاطمه
نیشاپوریه میگفتند در فهم معانی قرآن مجید سخنان میگفت که مرا عجب می آمد
گویند روزی برای حضرت شیخ ذو النون چیزی فرستادند شیخ قبول نکردند
و گفتند از نسوان گرفتن ذلت و نقصان است ایشان گفتند هیچ صوفی در
دنیا بزرگتر از آن نیست که سبب در میان نه بیند وفات ایشان در سال
دو صد و بیست و سه هجری بوده است حضرت تحفه رحمها الله

از کبار نساء عارفات کاملات و اصلات بودند از شیخ سری سقطی
قدس سره منقول است که فرمودند شبی اضطراب داشتم و خوابم نمی آمد
چنانچه تهجد فوت شد چون نماز بامداد بگذاردم و بیرون آمدم بجهت حصول
تسکین آن اضطراب بهر جا که رفتم هیچ فائده نکرد آخر گفتم به بیمارستان
روم و اهل ابتلا را ببینم شاید که از بیم آن بحال آیم چون به بیمارستان در
آمدم دل من تسکین یافت و سینهٔ من منشرح گشت ناگاه کنیزکی
دیدم جامهٔ نیکو داشت و جامهای پوشیده بوی خوش از وی بشامم
رسید هر دو دست و هر دو پای در بند بود چون مرا دید بگریست و شعری چند
بخواند صاحب بیمارستان را پرسیدم که این کیست گفت کنیزکی است دیوانه شده
خواجه او را بند کرده باینجا فرستاد مگر بحال آید چون این سخن بشنید بسیار
بگریست و اشعار عربی بخواند که معنی آن این است که ای گروه مردم گناهی ندارم
ولیکن بظاهر مستم و دل من هشیار است مرا در بند کرده اید بغیر از محبت او
گناهی در خود نمی یابم و من شیفتهٔ محبت دوستی ام که از درگاه او بی فرمانی نمیتوانم
کرد پس آنچه صلاح من انگاشته اید فساد منست و آنچه فساد من دیده اید صلاح
منست و شخصی که خداوند خود را دوست دارد از وی راضی باشد چه گناهی است

این سخنان او مرا بغایت اثر کرد و باندوه و گریه آورد کنیزک گفت ای سری
این گریه بر صفت او چون باشد اگر او را بشناسی چنانچه حق شناختن است
بعد از آن بیخود شد و بهوش آمد گفتم ای جاریه گفت لبیک ای سری گفتم
مرا از کجا شناسی گفت تا او را شناختم جاهل نشدم گفتم شنیده‌ام که تو دعوی
محبت میکنی کرا دوست میداری گفت آنکس را که ما را آشنا گردانید ما را
بنعمتهای خود و منت نهاد بر ما بعطای خود بدلها قریب است و سائلان را
مجیب گفتم ترا اینجا که بند کرد گفت ای سری حاسدان باهم یاری کردند
بعد از آن نعره بزد و بیفتاد گمان بردم که بمرد و چون بخود آمد بیتی چند مناسب
حال خود بخواند صاحب بیمارستان را گفتم او را رها کن چنین کرد گفتم برو
هر جا که خواهی گفت ای سری کجا روم آنکه مملوک حقیقی نیست مرا مملوک
دیگری گردانید اگر او راضی شود بروم و الا صبر کنم گفتم والله این از من عاقلتر
است درین اثنا خواجه تحفه بیامد و صاحب بیمارستان را پرسید تحفه کجاست
گفت اندرون است و حضرت شیخ سری سقطی نزد او است خرم شد و در آمد
و بر من سلام کرد و تعظیم بسیار نمود گفتم این کنیزک از من بتعظیم اولیتر است چه
گناه او را محبوس کرده گفت بسبب بسیار است دیوانه شده نمیخورد و نمیخواد

دمی خواید و نمیگذارد که ما خواب کنیم فکر و گریه بسیار میکند و تمام بضاعت من
این است و تمام مال خود که بیست هزار درم باشد خریده ام و امید داشتم
که مثل آن سود کنم از جهت کمالی که در هنر چه دارد گفتم صفت او چیست گفت
مطربه است گفتم چند گاه است که باین حال مبتلا است گفت یکسال گفتم
ابتدای این آشوب چه بود گفت عود در کنار داشت و باین ابیات سرود مینمود
که حاصل این است سوگند بحق تو که نشکنم عهدی که با تو دارم و مکدر نکرد اهم دوستی را
بعد از آنکه صفا یافته پر شده اطراف دل من از وجد پس چگونه تسلی دهم و ساکن
سازم آن دل را پس ای آنکسی که مرا صاحبی نیست بغیر از تو و تو گذاشته مرا
در مردم چه بندگی بعد از آن برخاست و عود بشکست دیگر بیرون آمد تصور کردیم که
بمحبت کسی مبتلا است و ظاهر شد که چنین نیست از تحفه پرسیدم حال چنین است
بادل بریان و دیده گریان بیتی چند برخواند که معنی این است خطاب کرد مرا حق
از دل من و وعظ من بر زبان من بود نزدیک شدم باو و بعد از وی بری و مخصوص
گردانید مرا الله تعالی و برگزید مرا و اجابت کردم وقتی که خوانده شدم لبیک
گویان از روی خواهش مر آنکسی را که مرا خوانده بعد از آن صاحب تحفه را
گفتم که بهای او بر ذمه منست و زیادت میدهم فریاد برآورد گفت تو مرد درویشی

وبهای او را از کجا دهی گفتم اضطراب مکن تو همین جا باش تا قیمت او را بیاورم
بعد از آن گریان گریان برفتم بخدای سوگند مالک یک دینار نبودم و تمام شب
متحیر بودم و تضرع میکردم و خواب نمی آمد و میگفتم ای پروردگار بر نهان و
آشکار من عالمی و اعتماد بر فضل تو دارم مرا رسوا مکن ناگاه شخصی در بزد گفتم
کیستی گفت یکی از دوستان تو در بگشادم و مردی دیدم با چهار غلام
و شمعی با خود دارد گفت ای استاد اذن درآمدن میدهی گفتم درآی چون
درآمد گفتم کیستی و چرا آمدی گفت احمد بن مثنی امشب بخواب دیدم که هاتفی آواز
داد که پنج بدره زر بردار و پیش سری ببر و نفس او خوش گردان که تحفه را
بخرد و ما را با تحفه عنایتی است چون این شنیدم سجده شکر بجا آوردم و نشستم
تا صبح شد نماز فجر ادا کردم و دست گرفته به بیمارستان رفتم صاحب بیمارستان
در انتظار بود چون مرا دید گفت مرحبا درآی که تحفه را نزد حقتعالی قربتیست
دست دوش هاتفی بمن آواز داد و گفت به بستی که او از ماست و با ولی که
خالی نیست از عطا پس بلند شد و باز بلند شد در همه حال چون تحفه مرا دید
چشم پرآب کرد و بار خدای در مناجات میگفت مرا میان خلق مشهور گردانید
در این وقت صاحب تحفه رسید گریان گفتم گریه چرا آنچه تو گفتی آوردم پنج هزار که د

شود گفت نخواهم گفتم بستان قیمت شود گفت ای سری الرحمه دنیارا بآخرت
دهی قبول نکنم تحفه آزاد است در راه خدا گفتم قصه چیست گفت ای استاد
دوش مرا سرزنش کرد خدا ترا گواه میگیرم که از همه مال چو بیرون آمدم و
در خدای تعالی گریختم روی باین شیخ کردم او نیز میگریست گفتم چرا میگریی
گفت گویا خدای تعالی با بچه مرا خواند با آن از من راضی نیست ترا گواه میگیرم
همه مال خود را در راه خدای تعالی صدقه کردم گفتم سبحان الله چه بزرگست
برکت تحفه بر همه بعد از آن تحفه بر خاست و جامهای که در بر داشت بیرون کرد
و پلاسی پوشیده بیرون رفت و میگریست گفتم خدای تعالی ترا از مالی
داد گریه از بهر چیست بیتی چند خواند که معنی آن اینست میگریزم از و بسوی او
گریه میکنم از و نزد او سوگند بحق او که او دوست خواست من و همیشه ام پیش او تا بمکه
برساند مرا و محفوظ گرداند بچیزیکه امید دارم از و بعد از آن بیرون آمدیم و چندانکه
تحفه را جستیم نیافتیم بر سه عزیمت کعبه کردیم احمد مثنی در راه بمرد و من و صاحب
تحفه بمکه معظمه رسیدیم چون در وقت طواف آواز مجروحی شنیدیم که این ابیات
میخواند که معنی آن اینست دوست خدا در دنیا بیمار است و دراز است بیماری
او پس دوای او در داد است نوشانیده دوست خود را جام محبت خود

پس سیراب گردانید خدای وقتی که نوشانید آن جام محبت را پس
بیهوش شده از محبت و خواهش بسوی او و میخواهد و دستی بغیر او
چنین است کسی که دعوی شوق بسوی او کند بجهود می باشد تا آنکه ببیند
او را پیش او رفتم چون مرا دید گفت ای پسری گفتم لبیک تو کیستی که خدا
ترا رحمت کند گفت لا اله الا الله بعد از شناختن ناشناختن چرا
من تحفه ام و او ضعیف شده بود گفتم ای تحفه چه فایده دیدی بعد از آنکه
تنهائی گزید گفت خدا تعالے مرا بقرب خود انس بخشید و از غیر خود وحشت
داد گفتم این مثنی ببرد گفت رحمه الله خدای تعالی او را از کرامتها چندان
بخشیده که هیچ چشم ندیده است و بهای بهشت در بهشت گفتم خواجه تو که
ترا آزاد کرد با من آمده است دعای پنهانی کرد و در برابر کعبه بیفتاد و
جان بداد چون خواجه او بیامد و وی را مرده دید بروی افتاد و رفتم که
وی را بردارم مرده بود بتجهیز و تکفین ایشان کردم و بخاک سپردم رحمهم
الله تعالی ۵ **حضرت ام عیسی رحمها الله** نام پدر ایشان
ابراهیم حربی است از بنات عارفات کاملات بودند و در فقه فتوی
می نوشتند وفات ایشان در ماه رجب سال ششصد و بیست و هشت

هشت هجری بوده و قبر نزدیک قبر والد ایشانست حضرت ام
محمد رحمها الله تعالی والده ماجده شیخ ابی عبد الله خفیف
قدس الله سره از کبرای عابدات قانتات بوده اند و ایشانرا مشاهدات
و مکاشفات بسیارست همراه پسر خود از راه بحر بسفر حجاز رفتند گویند
که شیخ ابو عبد الله در عشره اخیر رمضان احیای شب میکردند تا شب قدر
دریابند ببام برآمده نماز میکردند والده ایشان ام محمد در درون مسجد نشسته
بودند ناگاه انوار شب قدر بر ایشان ظاهر شدن گرفت آواز دادند که
ای محمد ای فرزند آنچه تو آنجا میطلبی اینجاست شیخ فرود آمدند و آن انوار را
دیدند و در قدم والده خود افتادند شیخ می فرمودند از آن وقت قدر والده
خود دانستم حضرت امة الواحد رحمها الله نام ایشان
ستیته و نام پدر حسین بن اسمعیل محاملیست عالم بعلم قرات و حدیث و فقه
و فرایض و هم حساب و نحو را خوب میدانستند و صدقه بسیار میدادند
وفات ایشان در ماه رمضان سال سه صد و هفتاد و هفت هجری است
و مدت عمر از نود سال متجاوز بود حضرت امة السلام نام پدر
ایشان قاضی ابوبکر بن کامل بن خلف است شاگرد محمد بن اسمعیل

بصلاتی اند و تنوخی و زاهدی و ابو علی از شاگردان ایشانند و فضایل
و کمالات بسیار داشته اند ولادت ایشان در رجب سال سیصد و
هژده هجری بوده وفات در رجب سال سیصد و نود واقع شده

حضرت میمونه واعظه نام پدر ایشان شاقوله است حافظ
قرآن مجید و فرقان حمید بوده اند روزی در وعظ گفتند جامه که در وجه
حلال باشد و در آن کسی گناه نکند زود پاره نمیشود چنانچه پیراهنی که در بر
دارم بافته مادرست و چهل و هفت سال است که پوشیدم و پاره نشده
نقل است از عبد الصمد پسر ایشان که در خانه ما دیواری بود شکسته
بر افتادن بوالده گفتم که این دیوار را از سر نو باید ساخت ایشان
بر پاره کاغذ چیزی نوشتند و گفتند این کاغذ را باین دیوار محکم ساز
چنان کردم بیست سال آن دیوار بحال ماند و نیفتاد و بعد از فوت ایشان
بخاطر من رسید که ببینم در آن کاغذ چه نوشته اند بمجرد جدا ساختن
دیوار بیفتاد و در آن نوشته بودند که ان الله یمسک السموات والارض
ان تزولا یا ممسک السموات والارض امسکه وفات ایشان در
سال سیصد و نود و سه هجری بوده **حضرت خدیجه واعظه**

از کبار فقرا و عارفات صالحات و عمه حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی اند رضی الله عنها گویند یکبار در جیلان خشک سال شد مردم بجهت طلب باران بیرون رفتند باران نبارید همه بخدمت ام محمد آمدند و در خواست دعای نزول باران نمودند ایشان صحن خانه خود را رفتند و گفتند خداوندا من جاروب کردم و تو آب بپاش در همان زودی باران در گرفت و چندان بارید که گوئی سر مشکها کشادند حضرت ام محمد رحمها الله نام پدر ایشان محمد بن علی بن عبدالله است با ابن سمعون صحبت داشته اند و در صدق و صلاح و زهد و ورع بے نظیر بوده اند ولادت ایشان در سال سه صد و هفتاد و چهار هجری وفات در سال چهار صد و شصت بود و مدت عمر هشتاد و شش سال و قبر ایشان نزدیک قبر ابن سمعون است حضرت کریمه مروزیه نام پدر ایشان احمد بن محمد بن ابی حاتم است علم ظاهری و باطنی را جمع کرده بودند و حدیث درس میگفتند وفات ایشان در سال چهار صد و شصت و سه نبوی بوده حضرت فاطمه و اعظ رحمها الله تعالی نام پدر ایشان حسین بن حسن

بن فضلویه است در مجلس وعظ ایشان همه نساء صالحات شهر
حاضر میشدند و بفیض میرسیدند وفات ایشان در سال پانصد و
بیست و یک هجری حضرت فاطمه نام پدر ایشان نصر بن عطار
است از سادات نساء و در ریاضت و مجاهدت و زهد و تقوی یگانه زمانه
بودند گویند در مدت عمر از خانه خود جز سه مرتبه بیرون نیامده بودند
وفات ایشان در سال پانصد و هفتاد و سه هجری واقع شد
بعضی از نساء صالحات عابدات ریاضت و مجاهدت را بمرتبه رسانیده
اند که بالاتر از ان متصور نیست چنانچه امام عبد الله یافعی رحمة الله در تاریخ
خود از یکی از مشایخ روایت میکند که زنی مصریه در نواحی مصر سی سال
بر یکجا اقامت کرد که در سرما و گرما از انجا نرفت و درین سی سال نخورد و
هیچ نیاشامید و هم امام یافعی در روض الریاحین آورده اند که یکی از
طایفه گفت که در نواحی مصر زنی دیدم واله و حیران سی سال بر روی پا
ایستاده مانده و در زمستان و تابستان نه بنشست و نه در روز از آفتاب
و باران اندرون جایی بود و مارها و عقربها گرد او در می آمدند و هم امام
عبد الله یافعی گویند که یکی از علما نقل کرد که در خوارزم زنی دیدم که زیاده

زیاده از بیست سال هیچ نخورده و هیچ نیاشامیده و حضرت مولانا عبد
الرحمن جامی قدس الله سره در نفحات الانس نوشته اند که حضرت
شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس الله تعالی روحه فرموده اند که در مرو پیره زنی بود
که او را پیک می گفتند نزد من آمد و گفت ای ابوسعید بتظلم آمده ام گفتم
بگوی گفت مردم دعا میکنند که ما را یک نفس بما باز نگذار سی سال است
که میگویم که مرا یک طرفة العین بمن باز گذار تا ببینم که من کیم با من خود هستم
هنوز اتفاق نیفتاده است حضرت بی بی جمال خاتون نام
پدر ایشان قاضی سائیده است خواهر حضرت میان میر اند که ذکر
ایشان در ذکر سلسلهٔ علیه قادریه مذکور شده. بی بی جمال خاتون
از کبار نسا و عارفات قانتات اند و در ترک و تجرید رابعهٔ وقت
طریقه شغل از والده خود و از برادر بزرگوار دارند خوارق و کرامات بسیار
از ایشان بظهور رسیده و میرسد چنانچه وقتی قریب بده من گندم
در طرفی دست مبارک خود انداخته بودند و هر روز از آن گندم میبردند و خرج
صرف وابستگان و فقرا مینمودند و گندم بحال خود بود و تا یکسال کفایت
کرد گویند روزی ماهی بخانه ایشان آورده پختند وقت ایشان خوش بود

چون نظر بر ان ماہی انداختند نوری در ظاہر او پدید آمد فرمودہ اند این
ماہی را نگاہدارید کہ بمن دارد تا حال آن ماہی خشک شدہ چون ان
ایشان دارند و برکات آن ظاہر در غلہ یا متاعیکہ نگاہ میدارند برکت
عجیبی دران پیدا میشود و گویند ہر کس را مہمی و حاجتی روی میدہد بخدمت
ایشان رسیدہ التماس فاتحہ مینمایند و از برکت توجہ ایشان ان مہم
بکفایت میرسد و طعامی کہ بروح بزرگان می پزند اول بدست مبارک خود
طعام را از دیگ میکشند بعد از ان دیگری را امر میکنند ہر قدر مردی کہ حاضر شدہ
باشند ہمہ میرسد و کمی نمیکند سن شریف ایشان از شصت سال متجاوز
است و در سوستان بوطن خود اقامت دارند و ہرگز از انجا بجای
دیگر نرفتہ اند و بدیدن حضرت میان میر نیز نیامدند و تا امروز کہ سال
ہزار و چہل و نہ ہجریست در قید حیات اند **خاتمہ** الحمد للہ
والمنۃ کہ این کتاب مسمی بسفینۃ الاولیا از یمن روح مطہر حضرت سید
انبیا صلی اللہ علیہ وعلی آلہ واصحابہ وسلم و توجہ اولیای معظم قدس اللہ
ارواحہم در شب بیست و ہفتم ماہ رمضان المبارک سال یکہزار و چہل
و نہ ہجری کہ سال بیست و پنجم از سن این فقیر بود باتمام رسید اگرچہ

اگرچه عبارت این کتاب راست براست است و در عبارت آرائی مقید
نشده و فارسی ساده بعام فهم نوشته لیکن بعضی جا اقتدا بعبارات نفحات
الانس قطب الاولیا قدوة الاتقیا مهر آسمان عرفان خورشید فلک
الیقین حضرت مولانای نور الملة والدین عبد الرحمن جامی قدس سره
السامی که کمال فصاحت و متانت دارد و ایشان را استاد خود میدانند که
در زبان روزمره خود را نیز ترک ساخته اگرچه میخواست که بعضی از سخنان
خوش بزرگان و خوارق مشایخ کرام که الحال در قید حیات اند و این فقیر خود
ایشان را ملازمت نموده و کرامات از ایشان مشاهده کرده داخل این
کتاب سازد لیکن چون وقت تقاضا نمیکرد ننوشت و همین سخنان
عالی و نکتهای دقیق اکابر سلف را که عام فهم بود نیز داخل ساخته
شیخ ابوسعید خراز چون سخن بر سینهٔ ایشان را گفتند ای سید قوم چرا این
سخن نگوئی فرمودند این مردم از حق غایت غایب اند ذکر حق با غایبان
غیبت است و چنانچه گفته اند الولی یعرف الولی همچنین سخنان ولی
را هم جز ولی نفهمد پس غیر ایشان نباید گفت امید که این سفینه بکشند
از برکت اسامی این بزرگان قبول تمام یابد و خوانندگان را بهره

تمام ازان حاصل آید اگر بمقتضای بشریت سهوی و خطای
شده باشد ارباب دانش آنرا بذیل اصلاح بپوشند
الحمد لله حمداً کثیراً دائماً ابداً سمت تمام شد نسخه
متبرکه سفینه الاولیا بتاریخ هشتم شهر
ذو القعده سنه ۱۲۴۶ هجری
روز یکشنبه
العاقبة بالخیر
باد
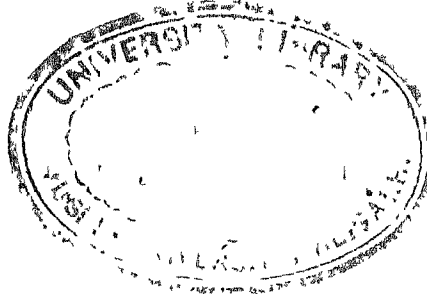
-:RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1/- per volume per day shall be charged for textbooks and 10 P. per vol. per day for general books kept overdue.